شفاعت

براساس درس گفتارهای
آیت‌الله علّامه شیخ محمّد رضا جعفری

تحقیق و تنظیم:
سید محمدامین سیاه‌پوش

انتشارات نبأ

بسم الله الرحمن الرحيم

سرشناسه	:	جعفری، محمدرضا، ۱۳۱۰-۱۳۸۹.
عنوان و نام پدیدآور	:	شفاعت/ بر اساس درس گفتارهای محمدرضا جعفری؛ تحقیق و تنظیم: سیدمحمدامین سیاه‌پوش؛ با نظارت: عبدالحسین طالعی.
مشخصات نشر	:	تهران: موسسه فرهنگی نبأ، ۱۴۰۲.
مشخصات ظاهری	:	۱۵۶ص.؛ ۱۴/۵×۲۱/۵س‌م.
شابک	:	۹۷۸-۶۰۰-۲۶۴-۱۸۳-۰: ۱/۱۰۰/۰۰۰ ریال
وضعیت فهرست نویسی	:	فیپا
یادداشت	:	کتابنامه: ص. ۱۵۳ - ۱۵۶؛ همچنین به صورت زیرنویس.
موضوع	:	جعفری، محمدرضا، ۱۳۱۰ - ۱۳۸۹. -- وعظ
موضوع	:	شفاعت (اسلام) Intercession (Islam)*
موضوع	:	شفاعت در قرآن Intercession in the Qur'an
موضوع	:	شفاعت (اسلام) -- احادیث Intercession (Islam) -- Hadiths*
شناسه افزوده	:	سیاه پوش، سیدمحمدامین، ۱۳۷۹-
شناسه افزوده	:	طالعی، عبدالحسین، ۱۳۴۰ -
رده بندی کنگره	:	BP ۱۰/۵
رده بندی دیویی	:	۲۹۷/۰۸
شماره کتابشناسی ملی	:	۹۴۴۶۸۲۹

انتشارات نبأ

شفاعت

براساس درس گفتارهای آیت‌الله علّامه شیخ محمّدرضا جعفری

تحقیق و تنظیم: سیدمحمدامین سیاه‌پوش

با نظارت: دکتر عبدالحسین طالعی (عضو هیئت علمی دانشگاه قم)

ناشر: انتشارات نبأ

نوبت چاپ: اول، ۱۴۰۲، **شمارگان:** ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۱/۱۰۰/۰۰۰ ریال، **چاپ:** تقویم

صحافی: تقویم، **صفحه‌آرائی:** نادر برقی

تهران: خیابان شریعتی، بالاتر از خیابان بهار شیراز، کوچهٔ مقدّم، نبش خیابان ادیبی، شمارهٔ ۲۶، طبقهٔ سوم

تلفن: ۷۷۵۰۴۶۸۳، **نشانی وب:** www. nabacultural. org

9 786002 641830

فهرست مطالب

مقدّمه

بسم الله الرحمن الرحیم

شفاعت از بنیادی‌ترین عقاید مطروحه در ادیان ابراهیمی است که پیوند جدایی ناپذیری با اصل معاد دارد. در عین اینکه تقریرهای متفاوتی نسبت به مصداق شفیع، چگونگی و زمان تحقق شفاعت وجود دارد، اکثر این ادیان در التزام و باورمندی نسبت به اساس آن اتفاق نظر دارند. شفاعت در منظومه اعتقادی مسلمانان، به ویژه شیعیان جایگاه بسیار مهمی دارد.

خداوند متعال در قرآن کریم بارها مستقیما یا با الفاظ و عبارات گوناگون پیرامون بحث شفاعت سخن گفته است. با مشاهده نمای کلی آیات شفاعت می‌یابیم که دسته‌ای از آیات نافی شفاعت هستند؛ و دسته‌ای دیگر شفاعت را با اذن خداوند متعال ثابت می‌کنند. آن شفاعتی که در قرآن کریم مورد نفی قرار گرفته، شفاعتی است که آلوده به شرک باشد. در این نوع از شفاعت، شفعاء به سلیقه مردم انتخاب می‌شوند، رایشان بر رای خداوند متعال غلبه می‌کند، توسل به آن‌ها توسل عبودیتی است، اینکه در چه زمانی و در کجا شفاعت صورت بگیرد به اذن خدا نیست و سبیل تقرب به سوی شفیعان، ابداعی است که توسط خود بندگان صورت می‌گیرد.

بخش دیگری از آیات که مثبتهٔ شفاعت هستند، درباره گروهی از افراد سخن می‌گویند که خداوند به ایشان چه در دنیا و چه در آخرت (بعد از مرحله حساب) اذن شفاعت داده است. به تعیین خداوند عز وجل و اعلام رسول خدا صلی الله علیه و آله، چهارده نور پاک که اهل‌بیت علیهم السلام هستند، اصلی‌ترین شفیعان ما در دنیا و آخرت می‌باشند. اینکه چه کسانی بعد از اهل‌بیت علیهم السلام اذن شفاعت دارند، باید با تبیین آن گرامیان برای ما روشن شود.

متاسفانه مفهوم حقیقی این اصل اعتقادی مهم، همانند بسیاری از اصول اعتقادی دیگر دستخوش تحریف شد. منافقان و دشمنان خاندان پاک نبوی، با استفاده از ظلم، ارعاب و منابع مالی فراوانی که غیر مشروع به دست آورده بودند، با تمام توان در مسیر تحریف و تدلیس باورهای زلال وحیانی کوشیدند. آن‌ها می‌خواستند تا آیات قرآن کریم و مفاهیم و آموزه‌های آن را به سود خود تفسیر کنند؛ تا مردم روز به روز از چشمه‌های خروشان علم الهی، یعنی عترت پیامبر صلی الله علیه و آله دورتر شوند. دُر واژه‌های اهل‌بیت علیهم السلام فصل ممیز عقاید شیعیان با سایر مذاهب اسلامی و ادیان است. دستیابی به مفهوم حقیقی و پی بردن به بطن آیات قران کریم بدون مراجعه به معصومین علیهم السلام که تنها معلمان وحی هستند امکان پذیر نیست.

مطالبی که در این کتاب تقدیم می‌شود، مجموعه‌ای است برگرفته از پنج جلسه تدریس مرحوم علامه محمدرضا جعفری ذیل بحث شفاعت که برای عده‌ای از دانشوران در آذر و دی ماه سال ۱۳۷۸ صورت گرفته است. همچنین برای تکمیل و روشن‌تر شدن بحث شفاعت، از دروس امامت علامه محمدرضا جعفری که توسط مهندس ناصر دیبائی تدوین شده بود، استفاده کردیم؛ و پس از ویراست مجدد به عنوان بخش اول آوردیم.

اگـر بـرای توفیق ایـن خدمت تـا آخرین لحظهٔ حیات سـجده شـکر بجا بیـاورم، باز هم در شـکر نعمت کوتاهی نمـوده‌ام. امیدوارم کـه اعلی حضرت ولی‌عصـر روحـی فداه قصـور این کودک ابجدخـوان را در مسـیر خدمتگزاری مورد عفو قـرار بدهند.

در نهایت بر خود لازم می‌دانم از آقای دکتر محمد حسین شهری، مدیریت محترم مؤسسه فرهنگی نبـا بابت همراهی، اعتماد و صبوریشان، و همچنین استاد ارجمندم آقای دکتر عبدالحسین طالعی بابت زحماتی که در مسیر این تحقیق و بازنویسی متقبل شدند تشکر کنم. مفتخرم که بگویم در زیر سایه لطف و عطوفت ایـن عزیزان الفبـای پژوهش و تالیف را آموختم و از خداوند متعال برایشان عافیت در دنیا و آخرت را خواستارم.

سیدمحمد امین سیاه‌پوش

آبان‌ماه سال ۱۴۰۲

بخش اول

شفاعت در قرآن مجید

فصل اول:
آیات سورهٔ بقره

مقدمه

یکی از مباحث مهم، بحث شفاعت در قرآن مجید است. آیات شفاعت به نظر اشخاص منقسم بر دو قسم می‌شوند.

۱-آیاتی که نفی شفاعت می‌کنند

۲-آیاتی که اثبات شفاعت می‌کنند

آیات نافیه شفاعت یکنواخت نیست؛ دو دسته است:

۱-۱- یک دسته از آیات هستند که اساساً می‌گویند شفاعتی نیست.

۱-۲- یک دسته از آیاتی که می‌فرماید به این صورت و بدین گونه شفاعتی نیست.

مشکل در آیات نوع اول است و غالباً افراد دستاویزشان یا نادانی‌هایشان در نوع اول آیات است. می‌خواهم عرض بکنم یک معنایی است؛ و خیلی کار ندارم که چه کسی گفته است؛ و آیا گفته شده یا گفته نشده است. عمده صحت معنا به درک درست معناست. یعنی این معنا هم خوب فهمیده شود و هم خوب نقل بشود.

دو آیه به یک مضمون داریم که هر دو آیه در سوره بقره وارد شده است. می‌فرماید:

«یا بَنِی إِسْرَائِیلَ اذْکُرُوا نِعْمَتِیَ الَّتِی أَنْعَمْتُ عَلَیْکُمْ وَأَنِّی فَضَّلْتُکُمْ عَلَی الْعَالَمِینَ»[1]
«وَاتَّقُوا یَوْماً لا تَجْزِی نَفْسٌ عَن نَّفْسٍ شَیْئاً وَلَا یُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلا یُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ یُنصَرُونَ»[2]

ای فرزندان اسرائیل! از نعمت‌هایم که بر شما ارزانی داشتم و از اینکه من شما را بر جهانیان برتری دادم یاد کنید. (۴۷) و بترسید از روزی که هیچ کس چیزی [از عذاب خدا] را از کسی دفع نمی‌کند و نه از او شفاعتی پذیرفته و نه به جای وی بدلی گرفته می‌شود و نه یاری خواهند شد. (۴۸)

همین دو آیه در همین سوره مبارکه تکرار شده، با تفاوت کوچکی که در آیه دوم دارد:

«یا بَنِی إِسْرَائِیلَ اذْکُرُوا نِعْمَتِیَ الَّتِی أَنْعَمْتُ عَلَیْکُمْ وَأَنِّی فَضَّلْتُکُمْ عَلَی الْعَالَمِینَ»[3]
«وَاتَّقُوا یوماً لا تَجْزِی نَفْسٌ عَن نَّفْسٍ شَیْئاً وَلَا یُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَلَا هُمْ یُنصَرُونَ»[4]

ای فرزندان اسرائیل! نعمتم را که بر شما ارزانی داشتم و اینکه شما را بر جهانیان برتری دادم، یاد کنید. (۱۲۲) و پروا دارید از روزی که هیچ کس چیزی [از عذاب خدا] را از کسی دفع نمی‌کند و نه بدل و بلاگردانی از وی پذیرفته شود و نه او را میانجیگری سودمند افتد و نه یاری شوند. (۱۲۳)

۱. البقره: ۴۷
۲. البقره: ۴۸
۳. البقره: ۱۲۲
۴. البقره: ۱۲۳

آیه دیگر مقدمهٔ آیة الکرسی، و آن هم در سوره بقره است:

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ أَنفِقُواْ مِمَّا رَزَقْنَاکُم مِن قَبْلِ أَن یأْتِی یَوْمٌ لا بَیعٌ فِیهِ وَلاَ خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ وَالْکَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ»[1] «اللّهُ لاَ إِلَهَ إِلا هُوَ الحَی الْقَیومُ لاَ تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلاَ نَوْمٌ لَّهُ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَمَا فِی الأَرْضِ مَن ذَا الَّذِی یَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلا بِإِذْنِهِ یَعْلَمُ مَا بَینَ أَیْدِیهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلا یحِیطُونَ بِشَیْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلا بِمَا شَاء وَسِعَ کُرْسِیهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا یؤُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِی الْعَظِیمُ»[2]

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از آنچه به شما روزی داده ایم انفاق کنید، پیش از آنکه روزی فرا رسد که در آن نه داد و ستدی است و نه دوستی و نه شفاعتی. و کافران خود ستمکارانند. (۲۵۴) خداست که معبودی جز او نیست. زنده و برپادارنده است. نه خوابی سبك او را فرو می‌گیرد و نه خوابی گران. آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، از آنِ اوست. کیست آن کس که جز به اذن او در پیشگاهش شفاعت کند؟ آنچه در پیش روی آنان و آنچه در پشت سرشان است، می‌داند. و به چیزی از علم او، جز به آنچه بخواهد، احاطه نمی‌یابند. کرسی او آسمانها و زمین را در بر گرفته و نگهداری آنها بر او دشوار نیست. و اوست والای بزرگ. (۲۵۵)

توضیح مختصر آیهٔ ۴۸ سورهٔ بقره

آیات را توضیح مختصر می‌دهم تا روشن شود که مطلب چیست؛ و آن هم به حسب فهم ما عرض می‌شود.

۱. البقره: ۲۵۴

۲. البقره: ۲۵۵

«یا بنی اسرائیل»: ای فرزندان اسرائیل، فرزندان عبدالله، بنده خدا. اسرائیل لفظی عبری است که ترکیب است. یعنی بنده خدا یا عبدالله؛ «یَا بَنِي إِسْرَائِيلَ»: ای فرزندان اسرائیل، ای فرزندان بنده خدا؛ می‌گویند لقب جناب یعقوب علیه‌السلام است. به او عبدالله لقب داده بودند؛ و کم کم نامش «بنده خدا» ماند. اسرائیل اوست.

«اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ»: آن نعمتی را که من از پیش بر شما بخشیدم به یاد داشته باشید؛ و این که من شما را بر همه جهان برتری دادم. این برتری چیست؟ این را حل کنیم، ولو این که مقدمه آیه است.

«تفضیل» مطلبی و مفهومی است که باید چهار طرف داشته باشد:

۱-مُفضِّل، تفضیل دهنده، برتری دهنده که باید باشد؛

۲- طرف دوم: کسی که برتری داده شده (مُفضَّل)

۳-طرف سوم: بر او برتری داده شده است (مُفضَّلٌ علیه)

۴-طرف چهارم: عاملی که به آن برتری داده شده و موجب فضیلت شده است (ما به التفضیل).

تقدیم هم از این سنخ است. همه معانی مشابه هم‌اند. مثال: احمد را بر خالد در علم ترجیح می‌دهم. این ترجیح یک مرجح یا ترجیح دهنده می‌خواهد، آن که ترجیح دارد یعنی احمد؛ و آن که بر او ترجیح داده می‌شود یعنی خالد؛ و آنچه ترجیح به آن است یعنی علم.

تفضیل هم از این سنخ است. «وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ»: من شما را بر جهانیان برتری دادم. تاء ضمیر مفضّل است، یعنی من. «کُم» مُفَضَّل است یعنی شما. «الْعَالَمِينَ» مفضّل علیه است، یعنی بر جهانیان. این سه تا در قرآن مجید ذکر شده است.

بحث در مابه التفضیل است که «مابه التفضیل» چیست؟ مابه التفضیل گاهی چیزی است به تعبیر دقیق منبسط، یا گسترده از افراد مفضَّل بر مفضَّل علیه. فرض کنید فلان ملت بر فلان ملت در فهم برتری دارد. فهم معنایی است منبسط. یعنی در افرادی که تفضیل دارند، وجود امتدادی دارد؛ مثلاً در جمال، خوبرویی، رنگ و از این قبیل.

ضوابط جمال و زیبایی شناسی به اصطلاح امروز، آبجکتیو است؛ نه سابجکتیو[1]. یعنی ضوابطش درونی است نه بیرونی. در بیرون تفاوتی وجود ندارد؛ بین سیاه آفریقایی و سفید اسکاندیناویایی تفاوتی به لحاظ بیرون نیست. تفاوت‌های فیزیکی و بیولوژیکی است. اما زیبایی و نازیبایی ضوابط درونی دارد.

این مابه التفضیل، منبسط است. اینها همگی سفید و آنها همگی سیاه‌اند؛ لذا اگر یکی از اینها سیاه باشد، این تفضیل در او نیست. مثلاً می‌گویند فلان ملت بر فلان ملت امتیازی دارند که زیباترند. این زیباتر بودن اگر در فردی نباشد، او تفضیل ندارد.

گاهی تفضیل به حساب مابه التفضیل، وجود جهاتی یا افرادی در آن جمعیت است. در این صورت مابه التفضیل منبسط بر جمعیت نیست. مثال: فرض کنید شهر قم بر شهر لنجان برتری دارد؛ به چه؟ به این که در قم مرجع هست. معنای برتری این است، نه که هر فرد قمی نسبت به هر فرد لنجانی، به لحاظ اطلاع دینی برتری دارد. ما به التفضیل وجود مرجعی است که او در یک جهت و در یک جاست.

---

1. Objective, subjective

در مقام آیه، خداوند نمی‌خواهد بنی اسرائیل را تفضیل ذاتی بدهد؛ به طوری که هر فرد اسرائیلی بر دیگران برتری دارد. مقصود الهی این نیست. مقصود الهی وجود انبیاء در قوم بنی اسرائیل است. این یک نوع تفضیل است که مسؤولیت بشری و تکلیف شدیدتری به دنبال دارد. این تعبیر هم در سطح عمومی متعارف است که می‌گویند شهر قم بر آباده شیراز تفضیل دارد؛ به این که در قم مرجع هست. نتیجتاً اگر شخص قمی در مسائلش نادان باشد، آن گونه که از یک آباده‌ای پذیرفته می‌شود که بگوید من وسیله نداشتم که مسائلم را بیاموزم، از قمی پذیرفته نمی‌شود.

این تفضیل به لحاظ وجود انبیاء است؛ نه تفضیل به لحاظ جهتی که در بنی اسرائیل منبسط است. مساق آیات قبل و بعدش واضح است که ما این برتری را به شما دادیم؛ لکن شما جز کفران و ناسپاسی کار دیگری نکردید. در سوره مبارکه مائده می‌فرماید: «لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَأَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رُسُلاً كُلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ»[1]

ما از فرزندان اسرائیل سخت پیمان گرفتیم و به سویشان پیامبرانی روانه کردیم. هر بار پیامبری چیزی بر خلاف دلخواهشان برایشان آورد، گروهی را تکذیب می‌کردند و گروهی را می‌کشتند.

در دنباله همین آیات آمده است که هر پیغمبری پیش شما آمد، خودتان را نسبت به پیغمبری که از خود شما آمده است برتر دانستید. عده‌ای را تکذیب کردید و عده‌ای را کشتید. این تفضیل که در عبارت «اذْكُرُوا نِعْمَتِي» آمده، مقدمهٔ مسؤولیتهای بعدی است؛ تفضیل این است. لذا یهودی خیال نکند

۱. المائده: ۷۰

که از نژاد برتر است. به سبب انبیائی که خدا از بنی اسرائیل برانگیخت؛ یهودی مسؤولیت بیشتری داشته. به لحاظ این که از این قوم بودند، اینها بیشتر از سایر ملل مسؤولیت استجابت دعوت الهی را دارند. کما این که عربها نسبت به اسلام مسؤولیت بیشتری دارند.

لذا در روایات ائمه علیهم‌السلام این نکته آمده است. حتی حضرت صدیقه علیها‌السلام در خطبه فدکشان اشاره به این جهت می‌کنند که خدا این امتیاز را به شما داد که از میان شما پیامبر برانگیخت؛ و شما به این جهت مسئولیت بیشتری دارید.

«هوالَّذِی بَعَثَ فِی الْأُمِّيِّينَ رَسُولاً مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»[1]

اوست آن کس که در میان اُمّیان فرستاده‌ای از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد، در حالی که [آنان] قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

این امتیازی است به اینها و نتیجتاً مسئولیت بیشتری دارند؛ لذا انحرافات مذهبی از اینها کمتر و سخت‌تر پذیرفته می‌شود؛ و عذرشان در این مورد کمتر از دیگران پذیرفته می‌شود این تفضیل چنین است.

«اتَّقُوا يَوْماً» و از روزی باک داشته باشید که «لا تَجْزِی نَفْسٌ عَن نَّفْسٍ شَيْئاً»: نفسی از نفسی دیگر تجزی نمی‌کند؛ «وَلاَ يَقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ» و از آن نفس هم شفاعتی پذیرفته نمی‌شود؛ «وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ» و عدلی [عوض، جایگزین] هم از او گرفته نمی‌شود؛ «وَلَا هُمْ ينصَرُونَ»: و آنها یاری نمی‌شوند.

---

۱. الجمعه: ۲

اول مثـال بزنـم و معنـا را بگویـم و الفـاظ را تطبیـق کنـم. روز قیامـت دو مرحله است:

مرحله اوّل، حساب است و حق استحقاق فرد است.

مرحله دوم، بعد از استحقاق است.

معنـای مرحلـه حسـاب چیسـت؟ ایـن اسـت که در این مصرع شعر فارسی گویاسـت: «هـر کسـی آن دِرَود عاقبـت کار که کِشـت».

به تعبیر قرآن:

«وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»[1]

«وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَى»[2]

و اینکه برای انسان جز حاصل تلاش او نیست (۳۹)

و نتیجه کوشش او به زودی دیده خواهد شد (۴۰)

نیز در سوره مبارکه زلزال می‌فرماید:

«فَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ»[3]

«وَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»[4]

پس هرکه هم وزن ذره‌ای نیکی کند [نتیجهٔ] آن را خواهد دید (۷)

و هر که هموزن ذره‌ای بدی کند [نتیجهٔ] آن را خواهد دید (۸)

محکم‌تریـن آیهٔ قرآن همیـن دو آیه اسـت. مثقال یعنـی آنچه به یک ذره

---

۱. النجم: ۳۹

۲. النجم: ۴۰

۳. زلزال: ۷

۴. زلزال: ۸

سنگینی می‌دهد. حال لفظ مثقال چرا به آن معنا گفته شده؟ اصطلاحات بعدی را کنار آن بگذارید. به اندازهٔ سنگینیِ یک ذره، ذره در لغت عربی آن دانه‌های ریزی است که در وقت افتادن شعاع آفتاب در یک محلّ دیده می‌شود. این چه مقدار سنگینی دارد؟ کسی به اندازهٔ سنگینیِ آن خیر انجام بدهد خواهد دید و هر آن کس به همین مقدار و به سنگینیِ این ذره، بدی کند باز هم می‌بیند. در سالهای اخیر یک اصطلاح فیزیکی پیدا شده که اتم را ذره می‌گویند. در این جا به معنای اتم نیست. در نهایت اگر به همین مقدار بدی کند خواهد دید. این مرحله حساب است.

رسیدگی در مرحلهٔ حساب

رسیدگی در مرحله حساب می‌تواند به چهار صورت باشد

۱- صورت اول در مرحله حساب این است که حدّ کار معلوم شود؛ چه کردی و چه نکردی. از آنچه کردی، چه کارهایی خوب بوده است و تو انجام دادی؛ و آنچه بد بوده و مرتکب شده ای، چه بوده؛ و آن کاری که نکردی، چه خوبی بوده که نکردی؛ و چه بدی بوده که نکردی. به حساب اندازه، یکی از خصوصیات روز قیامت و تفاوت آن با دنیا این است که در روز قیامت هیچ دو نفری حساب یکسان ندارند. در دنیا میلیاردها نفر یک حکم دارند. در آخرت حتی دو نفر حکم یکسان ندارند.

مثال بزنیم. نماز تکلیفی است الهی که شامل تمامی افراد بشر است. اما همین نماز در آخرت به لحاظ عمل، سنجیده می‌شود و دو نماز عادتاً یکسان نیستند، چه رسد به نماز ۲۰ نفر، و چه رسد به نماز ۵۰ نفر! چرا؟ چون ارزش نماز در مقام امتثال، به لحاظ خصوصیاتی است که خوانندهٔ نماز

دارد. یکی از صورتهای متصوّر این است که حساب شخص مشخص شود.

به او می‌گویند: این‌هایی که انجام دادی چه مقدار ارزش دارد و چه مقدار «ما به ازاء» دارد که قرآن مجید، از آن تعبیر می‌فرماید به «ثقلت و... خفّت»، «فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ[1]... وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ[2]...». کسی که ترازویش پایین رود یعنی حساب به سود او باشد؛ کسی که مستحقّ چیزی از نیکی باشد ویا بالعکس، مستحقّ چیزی از جزای خوب نباشد.

۲- صورت دوم این است که عامل دیگری غیر از عمل دخالت کند. عامل دیگر مثل صورت اول است؛ مثل این که کسی بگوید او نماز نخوانده ولی من نماز خوانده‌ام. «من به جای او»، یعنی نماز من هم برای خودم و هم برای دیگری نوشته شود. به تعبیر دیگر: «کفایت کسی از کسی»، که این گونه کمک به دیگری را «اِجزاء» گویند. یعنی این که کفایت کند. «الإجزاء لُغَةً: الكِفايَةُ». او غذا درست نکرده؛ ولی من درست کرده ام؛ برای هر دو بس است، پس با هم می‌خوریم. او نماز نخوانده و من خوانده‌ام، نماز من برای هر دو بس است. او روزه نگرفته است و من روزه گرفته‌ام، روزۀ من برای هردوی ما بس است.

قرآن به این انگاره پاسخ می‌دهد: «لا تَجْزِي نَفْسٌ عَن نَّفْسٍ شَيْئاً». یک نماز برای دو نفر حساب نمی‌شود. درست است که او شراب خورده و من نخورده‌ام، این بی گناهی برای هردویمان بس است. «لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَن نَّفْسٍ شَيئاً»» یعنی «لا تكفى نفس عن نفس شيئاً» این یک عمل است. من عمل نکرده‌ام و دیگری عمل کرده است؛ آنگاه این عمل را عمل مشترک بداند و فکر کند که

---

۱. الأعراف: ۸، المؤمنون: ۱۰۲

۲. الأعراف: ۹، المؤمنون: ۱۰۳، القارعة: ۸

پای دو نفر نوشته شود. چنین حرفهایی نیست. نه خوبی پای دو نفر نوشته می‌شود، نه بدی.

۳- صورت سوم می‌تواند شفاعت باشد. «وَ لاَ يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ». شفیع کیست؟ یک معنای شفاعت این است که شفیع آن کسی است که بیاید بگوید خدایا این بنده عمل نکرده، نماز نخوانده، تو بیا بنویس نماز خوانده است. این هم قبول نمی‌شود. این وساطت از هیچ کس در این مرحله قبول نمی‌شود، تا این که استحقاق هر کس مشخص بشود. کسانی هستند که «أذن الله لهم»؛ خدا به آنان اجازهٔ شفاعت داده است. اما این‌جا، جای شفاعت آنها نیست. این‌جا باید حساب مشخص بشود.

خداوند می‌فرماید: «كُلَّ إِنسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا»[1] و کارنامه هر انسانی را به گردن او بسته ایم و روز قیامت برای او نامه‌ای که آن را گشاده می‌بیند بیرون می‌آوریم.

جای دیگری در باره کارنامهٔ نیکان می‌فرماید: «فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَاؤُمُ اقْرَؤُوا كِتَابِيَهْ»[2]

اما کسی که کارنامه‌اش به دست راستش داده شود، گوید بیایید و کتابم را بخوانید.

و در مورد کارنامه بدکاران می‌فرماید: «وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيَهْ»[3]

---

۱. الاسراء: ۱۳

۲. الحاقة: ۱۹

۳. الحاقة: ۲۵

و اما کسی که کارنامه‌اش به دست چپش داده شود، گوید ای کاش کتابم را دریافت نکرده بودم.

کسی که نامهٔ اعمالش را به دست راستش دهند، از شدّت شادی و مباهات فریاد می‌زند: ای اهل محشر! نامهٔ اعمال مرا بگیرید و بخوانید. اما کسی که نامهٔ اعمالش را به دست چپش بدهند، می‌گوید ای کاش هرگز نامهٔ اعمالم را به من نمی‌دادند.

مرحلهٔ شفاعت مرحلهٔ بعدی است. مرحلهٔ اول این است که تو بدانی چه کاره ای! این جا، جای شفاعت نیست که کسی بگوید: خدایا این شخص نماز نخوانده است، نماز گزاردن را در نامه عمل او بنویس. این سخن باطل است. «وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ»: او از کسی بخواهد که تو بیا شفیع من بشو نزد خدا، که خدایا نمازِ نخوانده را در نامهٔ عمل من بنویس که نماز خواندم، این جا جای این کارها نیست!

۴- «وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ»؛ «عدل» به معنای «معادل» است. من به این شخص خیلی علاقه داشتم، خیلی حق بر گردن من دارد. یک سال نماز نخوانده است، پس یک سال نماز من برای او برود و عمل من معادل عمل او بشود. صورت اوّل «اِجزاء» است، یعنی نماز من برای هر دو باشد. این اجزاء نیست، بلکه «عدل» است. صورت سوم این است که نماز من برای او باشد. این هم قبول نمی‌شود و این معامله‌ها در کار نیست. کسی هم در مقابل خدا قرار ندارد که بیاید رفیق خود را کمک کند و او را با خود ببرد و مانع از رسیدگی به حساب او شود. در این مرحله: «وَكُلَّ إِنسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ»، هر فردی از افراد بشر آنچه را که از او پریده است، آن را ما به گردنش وابسته

می‌کنیم. «وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا» در روز قیامت یک کتاب ثبت شده‌ای که باز شده می‌بیند.

«اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا»[1]

نامه ات را بخوان. کافی است که امروز خودت حسابرس خود باشی. خودت به حساب خودت برس. «فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ». نخستین مرحلهٔ تشخیص این است که حساب‌ها از هم جدا شود. کتاب دست راست و کتاب دست چپ از هم متمایز باشد.

توضیح مختصر آیهٔ ۱۲۳ سوره بقره

دو آیه دیگر سوره مبارکه بقره هم این گونه است. همان مطلب است با اندکی اختلاف: «وَلا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنفَعُهَا شَفَاعَةٌ».[2] این همان مضمون است. از او عدل پذیرفته نمی‌شود. یعنی: اگر در آنجا کسی بگوید خدایا من خیلی حقّ گردن این فرد دارم، من یک سال نماز نخوانده‌ام، او حاضر است یک سال نمازش را به من بدهد. چنین نیست. «وَلَا تَنفَعُهَا شَفَاعَةٌ». اینجا، جای شفاعت نیست.

من امروز تقریباً همهٔ «بحارالانوار» را نگاه کردم که مطمئن شوم. دیدم روایات قطعی است. به موجب روایات، خدا تمامی گناهان مؤمنان را بعد از حساب، بعد از وقتی که می‌آید حساب می‌کند، می‌بخشد. روایات سنی‌ها را می‌نویسم که حدود آنها چیست. حسب روایات ما، در آنجا خدا بنده را مخفیانه می‌آورد و احدی هم مطلع نمی‌شود؛ می‌فرماید: تو این کار را کردی و این کار

---

۱. الاسراء: ۱۴

۲. البقره: ۱۲۳

کردی و.... می‌گوید: خدایا! آبروی مرا مبر. خداوند می‌فرماید من نمی‌برم؛ همه را بخشیدم... قبول کردم.[۱] آن سر جایش محفوظ است.

امید ما فقط و فقط به رحمت خدا است و آن سر جای خود محفوظ است؛ بلکه حساب هم سر جای خود هست. این سخن که «من این کار خیر را انجام ندادم، و دیگری جای من و...» درست نیست. «من این کار زشت را مرتکب نشدم و دیگری به جای من بیاید» نیست. در آنجا رحمت خدا خیلی بیش از این حرف‌هاست. می‌گوید من بخشیدم، اما روی حساب است. اول باید حساب مشخص باشد. لذا گفتم دو نفر در آخرت یکسان نیستند.

در دنیا به لحاظ جعل حکم، همه یکسان‌اند. نمازی که سید الموحدین امیرالمؤمنین علیه‌السلام می خواندند، امتثال حکم الهی بود. آن نمازی که ما می خوانیم نیز امتثال حکم الهی است. لکن همان فاصله‌ای که بین امیرالمؤمنین، سید الموحدین علیه‌السلام با ما هست، آن فاصله بین نماز آن حضرت علیه‌السلام با نماز ما هست، و هیچ تعارفی نیست و ما می‌پذیریم.

این یک مرحله است.

توضیحی در بارهٔ آیهٔ ۲۵۴ سورهٔ بقره

می‌خواهم این معنا را بگویم که آیات با هم خلط نشوند، چون غالباً خلط می‌شود. عده‌ای کوته نظر یکطرفه به آیات می‌نگرند و نتایج غلط می‌گیرند. شاهدش این که در سوره بقره می‌فرماید:

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَنفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاکُم مِن قَبْلِ أَن یَأْتِیَ یَوْمٌ لا بَیْعٌ فِیهِ وَلا خُلَّةٌ وَلا شَفَاعَةٌ وَالْکَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ»[۲]

۱. المحاسن، ج۱، ص ۱۷۰؛ بحار الأنوار، ج۷، ص ۲۸۸.

۲. البقره: ۲۵۴

ای کسانی که ایمان آورده اید! از آنچه به شما روزی داده ایم انفاق کنید، پیش از آنکه روزی فرا رسد که در آن نه داد و ستدی است و نه دوستی و نه شفاعتی. و کافران خود ستمکارانند.

ای آنان که ایمان آوردید! به رایگان در راه خدا بخشش کنید. «انفاق» یعنی به رایگان عطا کردن، به معنای معامله نیست. اگر کسی جنس بخرد، انفاق به شمار نمی‌آید. حال به لحاظ لغت عربی چرا نمی‌گویند؟ بحث مفصّلی دارد. انفاق به معنای «چیزی را در چیزی دواندن و رواندن و درون آن جای دادن» است. معادل قرار دادن نیست. لذا انفاق یعنی به رایگان بدهید، از آنچه ما به شما روزی دادیم. «مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَ يَوْمٌ لا بَيعٌ فِيهِ»: قبل از آن که روزی فرا برسد که خرید و فروشی در آن نیست. یعنی امروز که خرید و فروش هست، شما بدهید. در جای دیگری چنین می‌فرماید:

«مَّن ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَاللهُ يقْبِضُ وَيَبْسُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»[1]

کیست آن که به [بندگان] خدا وام نیکویی دهد تا [خدا] آن را برای او چند برابر بیفزاید؟ و خداست که [در معیشت بندگان] تنگی و گشایش پدید می‌آورد. و به سوی او بازگردانده می‌شوید.

مقصود روز قیامت است که خداوند پاداش چند برابر می‌دهد.

«يوْمٌ لا بَيعَ فِيهِ وَ لَا خُلَّةٌ»؛ «خُلَّةٌ» دوستی است[2]. در مقام حساب، شفاعت

---

۱. البقره: ۲۴۵

۲. در سالهای گذشته کتابی چاپ کردند به نام «توحید» نوشته «حبیب آشوری» که افکار الحادی و مارکسیستی داشت. ناشران آن کتاب الآن موجودند. در آن کتاب آیه «يَوْمٌ لا بَيع فيه وَلا خُلة» را که ربط به روز قیامت دارد، مربوط به مراحلی می‌داند

و دوستی در کار نیست. البته نه دوستیی که «ماموڕ بِهِ» هستیم. بلکه دوستیی که بخواهد کار مرا بکند. در اینجا دو مطلب است:

یک دوستی «مأمورٌ بِهِ» من و خودش جزء عمل من است، مانند «حُبُّ اَوْلِیاءِ اللَّهِ وَ بُغْضُ أَعْدَاءِ اللَّهِ». تفاوت دوستی اولیاء الهی با دوستی دنیایی در این است که آن روز دوستی دنیاییِ افراد با یکدیگر به دردشان نمی‌خورد، بلکه دوستی اولیاء الله به داد انسان می‌رسد. پس نباید چنین برداشت کرد که آن دوستیی که امتثال امر الهی است، به درد نمی‌خورد. رسول اکرم ﷺ در روز خیبر درباره امیر مؤمنان علیه‌السلام فرمودند: «یُحِبُّهُ اللهُ وَرَسُولُهُ».[1] این دوستیِ نافع در دنیا و آخرت است. در قرآن در وصف نیکان می‌فرماید:

«فَسَوْفَ یَأْتِی اللَّهُ بِقَوْمٍ یُحِبُّهُمْ وَ یُحِبُّونَهُ»[2]

به زودی خدا گروهی [دیگر] را می‌آورد که خدا آنان را دوست می‌دارد و آنان [نیز] او را دوست می‌دارند.

این بالاترین امتیاز برای قومی است که آنها خدا را دوست دارند، و خدا آنها را دوست دارد.

که تضادّ درونی جامعه به حدّی می‌رسد که وضع اقتصادی واژگون می‌شود و نظام اقتصادیِ تابع آن هم واژگون می‌شود. لذا در آن روز، تمامیِ معاملاتی که بر پایهٔ سرمایهٔ خصوصی است، از بین می‌رود. نویسندهٔ آن کتاب به این آیه تمسک کرده بود تا بگوید «لا بَیْعٌ فِیهِ» یعنی مالکیت خصوصی در آن نیست. «خُلَّةٌ» را به معنای فاصله طبقاتی در نظر گرفته و گفته بود چنین فاصله‌ای نیست، شفاعت نیست، تفوق نیست، دولت از بین می‌رود و تمامیِ اوهام و خیالات مارکس را به این آیه تحمیل کرده بود.

۱. الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۰۹۹

۲. مائده: ۵۴

این «حُبّ» جزء عمل است؛ و مقام قرب الهی است. این «خُلّه» یعنی دوستی و همدمی و همسازی و هم پیاله بودن؛ این‌ها را «خُلَه» می‌گویند. چون معنای دوستی در سطح عمومی این است. هم منقل بودن و هم سفر بودن و... آن روز دیگر به درد نمی‌خورد و هرکس در گرو عمل خودش است. «وَلا شَفَاعَةٌ»: و شفاعت در آن روز نیست. این چه چیزی است؟ به قرینه آن آیات، این مربوط به مرحلهٔ حساب است. چرا؟ در دنبالهٔ آیه در آیة الکرسی می‌فرماید: «مَن ذَا الَّذِی یَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلا بِإِذْنِهِ؟» کیست که در مقام الهی، آن قدرت را دارد که جز به فرمان خدا شفاعت کند؟ این مرحله نیست، مرحله بعد است. اول باید حساب او مشخص شود، بعداً مشخص می‌شود که چه کسی شفیع اوست.

توضیح حدیث نبوی در بارهٔ شفاعت

لذا در روایات دارد که پیامبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌آیند و برای مسلمین شفاعت می‌کنند. بعد نوبت امت آن پیامبر رحمت است. در روایت از آن گرامی است که شیعه و سنی نقل کرده‌اند: «مِنَ المُؤْمِنِینَ مَنْ یَدْخُلُ بِشَفاعَتِهِ الجَنَّةَ مِثْلُ رَبِیعَةَ وَمُضَرَ» یا: «إِنْ مِنْ أُمَّتِي لَمَنْ یَشْفَعُ لِأَکْثَرَ مِنْ رَبِیعَةَ وَ مُضَرَ»[1]: «در امت من کسی هست که برای جمعیتی بیش از ربیعه و مضر شفاعت می‌کند».

«ربیعة» و «مُضَر» الآن پیش ما مفهومی ندارد. تمامی عرب دو دسته بودند: یک عده «قحطانی» و یک گروه «عدنانی» بودند. قحطانی‌ها عرب شمال یمن و اطرف یمن بودند. عدنانی‌ها عرب جنوب «حجاز» و «نجد» و «یمامه»

۱. مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۳۸۱

و «تهامة» بودند. این زمین حجاز بود که عرب‌های آنجا را عدنانی می‌گفتند. عدنانی‌ها خود دو دسته بودند: ربیعة و مُضَر. همیشه در حساب قبیله ای، بین عدنانی‌ها و قحطانی‌ها، بین یمنی‌ها و حجازی‌ها دعوا و نزاع بود. این نزاع تا کنون نیز به یک معنا در قبائل امتداد دارد. در خود عدنانی‌ها بین ربیعه و مضر نزاع بود. مُضر جدّ اعلای خاتم انبیاء ﷺ است که همه آن‌ها از مضر هستند. ربیعه برادر او بود. می‌گویند به لحاظ نسب، دو برادر بودند، هر دو فرزند نزار بن معد بن عدنان... بن اسماعیل بن ابراهیم علیهما‌السلام. من کاری به واقعیت این مدّعا ندارم. اصطلاح نَسَبی را می‌گویم و کاری به واقعیت آن ندارم که این دو تا چه مقدار درست و چه مقدار نادرست است.

سنی‌ها همچنین در روایات خود نقل می‌کنند که (ربیعه خیلی از خدا عصبانی بودند)[1] که چرا پیغمبر از مضر فرستاده شده و از ربیعه فرستاده نشده بود. لذا اینها روایتی دارند که خدا «یبعث الله نبیاً من ربیعة».[2] این هم هست، و می‌گویند چه کسی آن را جعل کرده است، چون از خودشان زیاد حرف نمی‌زنند.

خلاصه اینکه: به میزان دعوت الهی، مؤمن برای گروهی شفاعت می‌کند که تعداد آنها بیش از مجموع عرب آن روز بود. چنین حدیثی را در بارۀ جناب «اویس قرنی» هم آورده‌اند که رسول اکرم ﷺ فرمودند که اویس برای جماعتی بیش از ربیعه و مضر شفاعت می‌کند. «يَخْرُجُ مِنَ النارِ [يَدْخُلُ الجَنَّةَ] بِشَفاعَةِ أُوَيْسٍ أَكْثَرَ مِنْ رَبِيعَةَ وَ مُضَرَ»[3]. اینها در مرحله شفاعت،

---

۱. تاریخ الطبري ج ۵ ص ۵۴۸.

۲. الحیوان ج ۵ ص ۲۷۶ (پست تر بودن مضر از ربیعه).

۳. سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۱-۳۲

و همه‌اش بعد از مرحلۀ حساب است، با این توضیح که خدا حساب یسیر و حساب عسیر دارد.

تفسیر این است که می‌آورد و می‌گوید گناهانت این‌هاست؛ و روایت دارد که کسی غیر از خدا از آن مطلع نمی‌شود؛[1] و مرحله بعدی است که در آن برخی از افراد محتاج به شفاعت‌اند.

نتیجۀ بحث

نتیجتاً این مرحله اوّل است. در این مرحله آیات نافیه مطرح است که نفی مطلق می‌کند. نفی شفاعت مربوط به این مرحله است. این مرحله طبیعی است و عدل الهی اقتضاء می‌کند که استحقاق افراد و حسن و قبح آنها مشخص شود.

این نکته قطعی است که باید در ذهنمان باشد. محال است مقام مطیع و عاصی پیش خدا یکسان باشد، چون عدل الهی اقتضاء نمی‌کند شخص عقوبت نشود. حتی اگر غفران الهی و عفو الهی و عدل الهی شامل حال عاصی شود، هرگز مقام مطیع به او داده نمی‌شود. یعنی محال است خدا ثواب نماز خوان را به نماز نخوان بدهد. اگر بخواهد او را می‌بخشد و عذابش نمی‌کند، به گونه‌ای که دیگری مطلع نمی‌شود که او نماز نخوانده است؛ اما ثواب و درجۀ نماز خوان به او نمی‌دهد. محال است مطیع و عاصی پیش خدا یکسان باشند.

اگر بدانیم که درجه مطیع چه درجه‌ای است، شاید چنان عمل کنیم

۱. البرهان في تفسير القرآن، ج۴، ص۱۵۱؛ بحار الأنوار، ج۷، ص ۲۶۰.

که آن روز حسرت نخوریم. مقام ابوذر را به من نمی‌دهند، چه رسد که مقام شهداء کربلا علیهم‌السلام را به کسی بدهند، که مافوق تصوّر است. در روایت دارد که آنها «عند العرش» هستند. امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرمایند که وجود مقدس سید الشهداء علیه‌السلام و یاران باوفای ایشان از سروران تمامی شهدا در روز قیامت‌اند.

«أَمَا إِنَّهُ وَأَصْحَابُهُ مِنْ سَادَةِ الشُّهَدَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»[۱]

تنها امید ما به توجه و عنایات آنان است.

مرحلهٔ بعد از حساب در فصل بعد تبیین می‌شود.

---

۱. کمال الدین، ج ۱، ص ۲۵۹

فصل دوم:
مرحلهٔ بعد از حساب

آیة الکرسی

اشاره شد که آیات دو دسته‌اند. دسته اول آیاتی که حاوی نفی شفاعت است. دسته دوم آیات اثبات شفاعت است.

آیه مبارکه آیة الکرسی در سوره بقره، پیشتر نقل شد؛ ولی در اینجا با اندکی توضیح تفسیری بازگو می‌شود. خداوند می‌فرماید:

«اللّهُ لا إِلَهَ إِلا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ لاَ تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلاَ نَوْمٌ لَّهُ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَمَا فِی الأَرْضِ مَن ذَا الَّذِی یَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ یَعْلَمُ مَا بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلا یُحِیطُونَ بِشَیْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلا بِمَا شَاء وَسِعَ كُرْسِیُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ وَلاَ یَؤُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِیُّ الْعَظِیمُ»[1]

هیچ معبودی نیست جز خداوند یگانهٔ زنده، که قائم به ذات خویش است، و موجودات دیگـر، قائم به او هستند؛ هیچگاه خواب سبك و سنگینی او را فرانمی گیرد؛ (و لحظه ای از تدبیر جهان هستی، غافل نمی‌ماند). آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، از آنِ اوست؛ کیست که در نزد او، جز به فرمان او شفاعت کند؟! (بنا بر این، شفاعتِ شفاعت کنندگان، برای آنها که شایستهٔ شفاعت اند، از مالکیت مطلقهٔ او نمی کاهد).

---

۱. البقره: ۲۵۵

آنچه را در پیش روی آنها [بندگان] و پشت سرشان است می‌داند؛ (گذشته و آینده، در پیشگاه علم او، یکسان است) و کسی از علم او آگاه نمی‌گردد جز به مقداری که او بخواهد. (اوست که به همه چیز آگاه است؛ و علم و دانش محدود دیگران، آیتی از علم بی پایان و نامحدود اوست) تخت (حکومت) او، آسمانها و زمین را دربرگرفته؛ و نگاهداری آن دو [آسمان و زمین]، او را خسته نمی‌کند. بلندیِ مقام و عظمت، مخصوص اوست.

نکاتی در بارهٔ آیة الکرسی

خداوند «حیّ» است یعنی زنده است؛ «قیّوم» یعنی مسلط است بر تمامی موجودات؛ و همه موجودات به او وابسته‌اند. قیوم یعنی «ما یقوم به الشئ»؛ به او وابسته‌اند. «لاَ تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلاَ نَوْمٌ»: نه «سِنه» و نه «نوم» او را می‌گیرد. پینَکی او را نمی‌گیرد. این جمله برای آن است که ما عوام درک کنیم. افراد بشر مظهر غفلت را خواب و چرت می‌دانند؛ پس این جمله از آن باب است. «لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَن ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلا بِإِذْنِهِ». برای اوست آنچه در آسمان‌ها و زمین است؛ و کسی که تمامی آسمانها و زمین وابسته به اوست و از آنِ اوست، در مقابل چنین کسی شفیعی وجود ندارد. شفاعت را بعداً معنا می‌کنیم. کیست آن کس که شفاعت کند نزد خدا، جز به فرمان خدا؟ معنای مالکیت مطلق این است.

این آیه یک راهنمایی دارد. شفاعت در ذهن انسان دو نوع است: شفاعت قهری و شفاعت اذنی[1].

---

۱. مرحوم جعفری در ادامه بیان می‌کند که آنچه قرآن نفی می‌کند شفاعت قهری است؛ ولی شفاعت اذنی را تأیید و تثبیت می‌کند.

شفاعت قهری یعنی کسی پیش کسی آن قدرت را دارد که اگر از او چیزی بخواهد او پاسخ منفی نمی‌دهد. این فرد با قدرتی که دارد بر ارادهٔ او غلبه پیدا می‌کند. نظیرش پیش ما پسر سلطان نسبت به سلطان است. کسانی که با تاریخ یونان و روم آشنایی دارند، می‌دانند که در یونان و بعد در روم مرحله‌ای از دموکراسی بود به نام نظام جمهوری. کم کم بر اثر ولنگاری، جمهوری تبدیل به کودتا و دیکتاتوری شد و غالباً فرماندهان لشکر کودتا می‌کردند و به مقام ریاست جمهوری می‌رسیدند.

کم کم در روم کلمهٔ امپراطور به کار آمد؛ نرون خودش فرمانده نظامی بود و آمد رئیس جمهور شد و بعد دیکتاتور شد. روزی از یکی از همین‌ها که حاکم روم بود، پرسیدند که حاکم روم چه کسی است؟ به دختر دوساله‌اش اشاره کرد. از او سؤال شد به چه مناسبت؟ او گفت من بر روم حکومت استبدادی می‌کنم، مادر او بر من و این طفل بر مادرش حکومت می‌کند، پس حاکم روم این بچه است.

در امثال عربی این مضمون هست که با همسر و فرزند سلطان دشمنی مکن، زیرا بر سلطان نفوذ دارند. سلطان معلوم است؛ و همسر و فرزند سلطان هم معلوم. مثال تاریخی آن را زدیم. این یک نوع شفاعت است.

در ذهن عرب این بود که خدا فرزند دارد. فرزندان خدا بر خود خدا حاکم‌اند. اگر خدا بگوید این کار را می‌کنم و عذاب می‌کنم فرزند او در روز قیامت نمی‌گذارد. قرآن مجید می‌فرماید چنان شفاعتی نیست. شواهدش را خواهم گفت. بعداً خداوند این نکته را بیان می‌کند که آن شفاعتی که هست به فرمان خداست. آیات مربوط به آن خوانده می‌شود. در سوره انعام

می‌فرماید:

«وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَتَرَكْتُم مَّا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَمَا نَرَى مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ لَقَد تَّقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَضَلَّ عَنكُم مَّا كُنتُمْ تَزْعُمُونَ»[1]

و (روز قیامت به آنها گفته می‌شود:) همهٔ شما تنها به سوی ما بازگشتید، همان گونه که روز اوّل شما را آفریدیم. و آنچه را به شما بخشیده بودیم، پشت سر گذاردید! و شفیعانی را که شریك در شفاعت خود می‌پنداشتید، با شما نمی‌بینیم. پیوندهای شما بریده شده است؛ و تمام آنچه را تکیه گاه خود می‌پنداشتید، از شما دور و گم شده‌اند.

آنگاه که شما پیش ما آمدید تک آمدید، همان گونه که ما شما را در آغاز آفریدیم. و این چنین آفریدیم. آنگاه که آفریده شدید هیچ چیزی نداشتید؛ نه فرزندانی و نه قدرتی و نه شوکتی. همان گونه آمدید که در آغاز شما را آفریدیم. «وَ تَرَكْتُم مَّا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ»: آنچه که ما شما را بر آن مسلّط کردیم، شما تهیه نکردید، بلکه ما شما را بر آن مسلط کردیم؛ این را پشت سر گذاشتید.

بنابراین وقتی می‌آمدید، آنان را که در دنیا در مقابل ما قدرت می‌دانستید، آنها را با خودتان نداشتید. اسلحه شما بعد از مرگ دیگر در اختیار شما نیست، «وَمَا نَرَى مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ» آن شفیعانی که برای خودتان تهیه کرده بودید و می‌گفتید این‌ها شریکان خدا هستند؛ «فیکم» یعنی «شرکاء الله في ربوبيتهم و استحقاق عبادتكم»[2] شما شریک برای خودتان

---

۱. الانعام: ۹۴

۲. تفسیر کنز الدقائق، ج ۴، ص ۳۹۸

ساخته بودید؛ نه این که خدا شریک داشت؛ آنها را با شما نمی‌بینیم.

تصور مشرکان چه بود؟ می‌پنداشتند که آنها نوعی رابطه با خدا دارند، که این رابطه بر خدا اثر می‌گذارد؛ چه بخواهد و چه نخواهد؛ و هر چه خدا بخواهد، اگر اینها نخواهند نمی‌شود. «لَقَد تَّقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَضَلَّ عَنكُم مَّا كُنتُمْ تَزْعُمُونَ» در دنیا رابطهٔ آشکار داشتید، اما رابطهٔ آنها با شما قطع شد؛ و آنچه گمان می‌کردید در اختیارتان است، از دستتان رفت.

همان گونه که در سورهٔ غافر می‌فرماید:

«وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا هَامَانُ ابْنِ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ»[1] «أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ فَأَطَّلِعَ إِلَىٰ إِلَٰهِ مُوسَىٰ وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ كَاذِبًا وَكَذَٰلِكَ زُيِّنَ لِفِرْعَوْنَ سُوءُ عَمَلِهِ وَصُدَّ عَنِ السَّبِيلِ وَمَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي تَبَابٍ»[2]

فرعون گفت: «ای هامان! برای من بنایی مرتفع بساز، شاید به وسایلی دست یابم، وسایل (صعود به) آسمانها تا از خدای موسی آگاه شوم؛ هر چند گمان می‌کنم او دروغگو باشد! این چنین اعمال بد فرعون در نظرش آراسته جلوه کرد و از راه حق باز داشته شد؛ و توطئهٔ فرعون (و همفکران او) جز به نابودی نمی‌انجامد!

در سوره مبارکه قصص آنجا که داستان حضرت موسی علیه‌السلام با فرعون را بیان می‌فرماید، ادعای فرعون را نقل می‌کند:

«وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرِي»[3] و فرعون گفت: ای

۱. غافر: ۳۶

۲. غافر: ۳۷

۳. القصص: ۳۸

بزرگان قوم! من جز خویشتن برای شما خدایی نمی‌شناسم. من برای شما غیر از خودم الهی سراغ ندارم.

«وَنَادَىٰ فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَٰذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِيَ أَفَلَا تُبْصِرُونَ»[1]

فرعون در میان قوم خود ندا داد و گفت: ای قوم من! آیا حکومت مصر از آنِ من نیست، و این نهرها تحت فرمان من جریان ندارد؟ آیا نمی‌بینید؟

این تصور خیلی احمقانه است که چون ملک مصر در اختیار من است و زیر تخت من آب روان است، پس من برای الوهیت شایسته ام. کاخ او پیش رود نیل بود. این حدّ درک مدعی الوهیت بود. «لَقَد تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَضَلَّ عَنكُم مَّا كُنتُمْ تَزْعُمُونَ» رابطهٔ شما با یکدیگر قطع شد.

آیات ۹۲ تا ۱۰۲ سوره شعراء

در سورهٔ شعراء می‌فرماید:

«وَقِيلَ لَهُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ» و به آنان گفته می‌شود: کجایند معبودانی که آنها را می‌پرستیدید؟

«مِنْ دُونِ اللَّهِ هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ أَوْ يَنْتَصِرُونَ» معبودهایی غیر از خدا؟! آیا آنها شما را یاری می‌کنند، یا کسی به یاری آنها می‌آید؟

«فَكُبْكِبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ» در آن هنگام همهٔ آن معبودان با عابدان گمراه به دوزخ افکنده می‌شوند؛

«وَجُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ» و همچنین همگی لشکریان ابلیس!

---

۱. الزخرف: ۵۱

«قَالُوا وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ» آنها در آنجا ـ در حالی که به مخاصمه برخاسته‌اند ـ می‌گویند:

«تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» به خدا سوگند که ما در گمراهی آشکاری بودیم،

«إِذْ نُسَوِّيكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ» چون شما را با پروردگار عالمیان برابر می‌شمردیم!

«وَمَا أَضَلَّنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ» امّا کسی جز مجرمان ما را گمراه نکرد!

«فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ» (افسوس که امروز) شفاعت کنندگانی برای ما وجود ندارد،

«وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ» و نه دوست گرم و پرمحبّتی!

«فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» ای کاش بار دیگر (به دنیا) بازگردیم و از مؤمنان باشیم!

توضیح مختصر آیات سورۀ شعراء

به این‌ها گفته خواهد شد: کجاست آنچه شما به جای خدا می‌پرستیدید؟ «هَلْ يَنصُرُونَكُمْ أَوْ يَنتَصِرُونَ» آیا این‌ها می‌توانند شما را یاری کنند؛ یا این‌ها می‌توانند از ما یاری بطلبند؛ یعنی این که رابطه شان با ما آنقدر قوی است که خدا به یاری آنان می‌آید که ما به یاری آن‌ها بیاییم و آن‌ها به یاری شما بیایند؟ «فَكُبْكِبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ»: «كُبُّوا» و «كُبْكِبُوا» به معنای انداخته شدن با سر در حفره و سوراخ است.

«اَكَبَّ»: به رو انداخت؛ «كُبَّ»: با سر سقوط کرد؛ «كَبكَبَهُ»: «صرعه، رماه في الهوَّة»: در چاله و حفره انداخت. یعنی به رو به جهنم انداخته می‌شوند؛ هم آن‌ها و هم آن‌هایی که این‌ها را فریب دادند، همه با هم در آنجا جمع می‌شوند؛ «وَجُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ» تمامی سربازان ابلیس هم با این‌ها هستند. سربازان ابلیس آن‌هایی هستند که عقاید مردم را خراب می‌کنند. سرباز ابلیس آن کسی نیست که کسی را می‌کشد.

در روایات آمده است که هر مقتولی در روز قیامت دست قاتلش را می‌گیرد؛ چه به حق کشته باشد، چه به باطل. با او می‌آید؛ می‌گوید: خدایا این شخص مرا کشت. «و ان کان قَتَلَهُ بالحقّ» به قاتل می‌گویند اگر این قتل بحق بوده، «اذهب الی الجنّة»، برو بهشت. و به مقتول می‌گویند: «اذهب الی النار. و إن کان قتله بالباطل» و اگر قتل او باطل بوده، قاتل باید به دوزخ برود.[1] در آنجا حتی قتل بحق هم مورد حساب و کتاب است.

«قَالُوا وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ». تازه اول دعوای آنان است؛ «تَاللَّهِ إِن كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»: قسم به الله ما در گمراهی خیلی واضحی بودیم؛ «إِذْ نُسَوِّيكُم بِرَبِّ الْعَالَمِينَ» که شما را با خدای رب العالمین یکسان قرار می‌دادیم؛ «وَمَا أَضَلَّنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ»: جنایتکاران ما را فریب دادند. «فَمَا لَنَا مِن شَافِعِينَ * وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ * فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»: ما دیگر شافعی نداریم؛ چون که آن‌ها را شافع می‌پنداشتیم. «نُسَوِّيكُم بِرَبِّ الْعَالَمِينَ» می‌گفتند قدرت شما با قدرت خدا یکسان است؛ و مانع می‌شوید خدا هر کاری بکند؛ در حالی که این گونه نبود.

آیاتی از سورهٔ زمر[2]

برای توضیح بیشتر آیات شفاعت باید گفت که به موجب آیات قرآن مجید، نخستین مرحله‌ای که تمامی عباد با آن مواجه می‌شوند، مرحلهٔ حساب

۱. الدر المنثور، ج ۴، ص ۶۰۸؛ عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۱۱۱

۲. برای بهره مندی بیشتر از معارف ژرف این سوره مبارکه، می‌توانید به تفسیرسوره زمر که بر اساس درس گفتارهای علامه محمدرضا جعفری تنظیم شده و توسط انتشارات نبا به چاپ رسیده است مراجعه نمایید.

است. روایات در این مورد فراوان است. به آیات ۶۸ تا ۷۰ از سوره مبارکه زمر توجه فرمایید.

«وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ»

و در «صور» دمیده می‌شود. پس همهٔ کسانی که در آسمانها و زمین‌اند می‌میرند، مگر کسانی که خدا بخواهد؛ سپس بار دیگر در «صور» دمیده می‌شود، ناگهان همگی به پا می‌خیزند و در انتظار (حساب و جزا) هستند.

وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ

و زمین (در آن روز) به نور پروردگارش روشن می‌شود، و نامه های اعمال را پیش می‌نهند، و پیامبران و گواهان را حاضر می‌سازند، و میان آنها بحق داوری می‌شود و به آنان ستم نخواهد شد.

وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ

و به هر کس آنچه انجام داده است، بی کم و کاست داده می‌شود؛ و او نسبت به آنچه انجام می‌دادند، از همه آگاهتر است.

معنای «نفخ في الصور» چیست، باشد. هر کس که در آسمان‌هاست و هر کس که در زمین است به «صعقة» می‌افتد. «صعقة» موت است یا چیز دیگری، اما به حسب ظاهر، موت است؛ «إلّا من شاء الله»: یک عده استثناء می‌شوند. «ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُم قِيامٌ ينظُرُونَ»: دوباره دمیده می‌شود و این‌ها به حیات بر می‌گردند. حالت نظر و درک هم دارند؛ «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ

بِنُورِ رَبِّهَا»: زمین به نور پروردگارش روشن می‌شود. مقصود از این نور چیست، باشد. «وَ وُضِعَ الْكِتَابُ»: و آن نوشته‌ای که در آن ثبت قطعی اعمال بندگان شده است، در جای خود قرار داده می‌شود. «وَجِیءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاء وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لا يُظْلَمُونَ»: پیامبران و گواهان و صدّیقان را می‌آوردند. «وَ قُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ»: به موجب سزاواری بین آنها قضاوت می‌شود؛ و هر که هر چه را سزایش باشد، دریافت می‌کند. «وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ»: و به هر نفسی، به هر جانی و تنی، و هر کسی به نحو کامل، هر آن گونه که عمل کرده، پاداش داده می‌شود.

در این جا خدا می‌فرماید که همه این‌ها مقدماتی است برای این که حجت بر انسان تمام شود، نه برای آگاهی قاضیان و حاکمان. «وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ»: در حالی که خدا آگاه‌تر از همه موجودات است، نسبت به کارهایی که که می‌کردند. این همان مرحله اوّل است. پس اولین مرحله روز قیامت مرحله حساب است.

نکاتی از آیهٔ ۴۸ سورهٔ بقره

در آیه ۴۸ سوره بقره می‌فرماید:

«وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَن نَّفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ»

و از آن روز بترسید که نه کسی مجازات دیگری را می‌پذیرد، نه از او شفاعت پذیرفته می‌شود، نه غرامت از او قبول خواهد شد و نه یاری می‌شوند.

باک داشته باشید از روزی که تنی از تنی کفایت نمی‌کند؛ یا تنی به تنی پاداش نمی‌دهد. «جَزَيتُ عنه» یعنی «كَفيتُ عنه». کاری که او باید

بکنـد، مـن کـردم. «جَزَی اللهُ عَنّی فلاناً خیراً»: من نمی‌توانم بـه او پاداش بدهم، خـدا از جانـب من ـ که اگر بخواهیـم مقام الوهیت را پاییـن بیاوریم می‌گوییم بـه نمایندگی،نیابـت، به جای من ـ او را پاداش دهـد. «لاَّ تَجْزِی نَفْسٌ عَن نَّفْسٍ شَيْئاً»: ایـن مرحلـه حسـاب اسـت؛ واضح اسـت چـرا؟ زیرا جایی اسـت که مربوط به اسـتحقاق می‌شود، که شـخص مستحق چه چیزی است؛ بر اساس آن‌چه کرده اسـت. کار کسـی به جای کس دیگر حساب نمی‌شـود. «وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ».

آن نفس را ببینید؛ «لا تَجْزِی نَفْسٌ عَن نَفْسٍ شَيْئاً»؛ در اینجا ما دو نفس داریم: یکی نفسی که می‌خواهد کفایت کند. مثلاً بگوید درست است که این شخص نماز نخوانده است، ولی من به جای او نماز خواندم. این سخن پذیرفته نمی‌شود. «وَلاَ يُقْبَلُ مِنْهَا» این ضمیر به چه بر می‌گردد؟ به «نفس» دوم، نه به «نفس» اول. «نفس» اول کسی است که آمده خودش را جای او بگذارد. می‌گوییم قبول نیست. «نفس» دوّم می‌گوید: حال از من پذیرفته نشد؛ من نماز نخواندم، نماز او جای نماز من باشد. این پذیرفته نشد.

«وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ» فلانی بیاید شفیع من بشود که حساب نشود؛ این هم نیست. چرا؟ چون آن آیه را دقت کنید «وَقُضِی بَيْنَهُم بالحقِّ»: باید قضاوت بشود؛ و بعد از آن «وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى جَهَنَّمَ زُمَرًا»[1]... «وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الجَنَّةِ زُمَرًا»[2]. مرحلهٔ قضاوت دنبال مرحلهٔ محاسبه است، و بعد از آن حسابهای دیگری می‌آید. «وَلاَ يُقْبَلُ مِنْهَا». این ضمیر به نفس دوم نه نفس

---

۱. الزمر: ۷۱

۲. الزمر: ۷۳

اول بر می‌گردد. نفس اوّل کاره‌ای نیست. «وَلاَ يَقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ» این که من و او با هم در دنیا طوری بودیم که هم تراز بودیم؛ و نه دیگری بگوید عمل من جای او، و نه این شخص بگوید عمل او به جای من باشد. هیچ کدام پذیرفته نمی‌شود.

در این جا هم سخن از نصرت نیست. معنای نصرت این است که در حساب چشم پوشی شود؛ بلکه چشم پوشی نمی‌شود. آیۀ دیگری هم به این مضمون هست، به این معنا که در این مرحله شفاعت و عوض و... نیست. «يَوْم» به معنای روز است. روزی که این چنین است. از عطف اینها با هم چنین به دست می‌آید که همه اینها مربوط به یک مرحله است که مرحلۀ حساب است. اگر دلیل آمد که مرحلۀ بعدی مرحله غفران است؛ مرحله غفران اساساً باید بعد از ثبوت «ذنب» باشد. مغفرت الهی وقتی مورد نیاز خواهد بود که گناه ثابت شده باشد. معنای غفران بعد از ثبوت ذنب است؛ و گرنه کسی که ذنب نکرده، معنا ندارد که مغفرت شود.

در مرحلۀ غفران دلیل آمد که صدیقه کبری علیها السلام برای تمامی شیعیان شفاعت می‌کنند این باشد چون این مرحله غفران است؛ ربطی به این مورد ندارد. موضوع مورد بحث فعلی استحقاق است. استحقاق مشخص بشود؛ «وَ قُضِيَ بِالْحَقِّ» بشود؛ «وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ». «وَ قُضِيَ بِالْحَقِّ» یعنی به سزا، سزای او مشخص بشود؛ بعد مرحلۀ غفران است؛ مرحله رحمت الهی است. این مطلب را داشته باشید.

اساساً این آیه نظر به زمان روز قیامت تا دخول به بهشت ندارد؛ بلکه فقط مرحلۀ حساب را بیان می‌کند. چون خود آیه دارد؛ آن مرحله‌ای که شخصی می‌خواهد کاری که نکرده، به گونه‌ای باشد که به عنوان «کاری که کرده»

شمرده شود. کار کرده شمرده شدن، یا به این است که دیگری بیاید و بگوید عمل من برای اوست؛ یا خودش درخواست کند که کسی شفیع او بشود؛ که مثلاً او را با این که نماز نخوانده، در دفتر نماز خوان‌ها بنویسند. چنین چیزی نیست. یا فرد دیگری بیاید و کار او برای من هم شمرده شود؛ که عدل باشد. در حساب این معاملات نیست.

آیه بعدی به همین مضمون است، امّا با اختلاف در تعبیر آیه ۴۷ و ۴۸ و ۱۲۲ و ۱۲۳ بقره به یک مضمون و با یک تفاوت است. مثلاً در آیه ۱۲۳ می‌فرماید: «وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنفَعُهَا شَفَاعَةٌ»، شفاعت هم در اینجا سودی ندارد.

آیات ۱۰۵ تا ۱۰۹ سورهٔ نساء

در سوره مبارکه نساء می‌فرماید:

«إِنَّا أَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُن لِّلْخَائِنِينَ خَصِيمًا»

ما این کتاب را بحق بر تو نازل کردیم؛ تا بر اساس آنچه خداوند به تو نشان داده، در میان مردم قضاوت کنی؛ و از کسانی مباش که خائنان را پشتیبان باشی.

«وَاسْتَغْفِرِ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا»

و از خداوند، آمرزش بخواه که خداوند، آمرزنده و مهربان است.

«وَلَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنفُسَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَن كَانَ خَوَّانًا أَثِيمًا»

و از آنها که به خود خیانت کردند، دفاع مکن؛ زیرا خداوند، افراد خیانت پیشهٔ گنهکار را دوست ندارد.

«يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرْضَىٰ مِنَ الْقَوْلِ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا»

آنها زشتکاریِ خود را از مردم پنهان می‌دارند، اما از خدا پنهان نمی‌دارند. و هنگامی که در مجالس شبانه، سخنانی می‌گفتند که خدا راضی نبود، خدا با آنها بود. خدا به کارهایی که انجام می‌دهند، احاطه دارد.

«هَا أَنْتُمْ هَٰؤُلَاءِ جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَمَنْ يُجَادِلُ اللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمْ مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا»

آری، شما همانهایید که در زندگی این جهان، از آنان دفاع کردید! اما کیست که در برابر خداوند، در روز رستاخیز از آنها دفاع کند؟! یا چه کسی است که وکیل و حامی آنها باشد؟!

نکات این آیات

ما کتاب را به سزا بر تو فرو فرستادیم، یعنی شایستهٔ این بودی که کتاب بر تو فرو فرستاده شود، تا این که در میان مردم حکم کنی. مقصود از حکم، قضاوت در خصوص مورد نزاع نیست. خواستهٔ الهی را دربارهٔ هر چیزی ـ خواه فعل و خواه ترک، خواه صحّت و خواه فساد ـ بیان کنی؛ مقصود از «لِتَحْكُمَ» این است. «بِمَا أَرَاكَ اللهُ»: آن گونه که خدا چشم تو را بینا کرده است. «وَلَا تَكُن لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا»: هیچ‌گاه به سود خیانت کاران در مقام دفاع بر نیا؛ نه «علی الخائنین» بلکه «لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا». در اینجا خطاب به خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله است؛ اما مقصود تنبیه دیگران است؛ چون آیات بعدی تفسیرش می‌کند.

«وَلَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنفُسَهُمْ»: هیچ گاه تو از جانب [به خاطر] کسانی که به خود خیانت می‌کنند، با دیگران ستیزه مکن. منافق، منافق است و

معنا ندارد که از او دفاع کنی. درست نیست که گفته شود درک نمی‌کرده، نمی‌دانسته و اشتباه کرده است. «إِنَّ اللَّهَ لا يحِبُّ مَن كَانَ خَوَّانًا أَثِيمًا»: خدا هیچ گاه آن کسی را که کارش تعقیب خیانت است دوست ندارد. کسی که گاهی خیانت می‌کند، نتیجهٔ نادانی است و با کسی که تعمّد بر گناه دارد فرق دارد.

«يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يبَيِّتُونَ مَا لاَ يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ»: اینها از مردم آن جنبه‌هایی را می‌پوشانند که نمی‌خواهند مردم آگاه شوند تا بدانند که اینها اساساً ایمانی ندارند و از خدا باکی ندارند؛ در حالی که خدا، آن گاه که شبانه تصمیماتی می‌گیرند که خدا نمی‌پسندد، با این‌ها همراه است. «وَكَانَ اللهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا»: و خداوند بر کارهایی که می‌کنند احاطه دارد. «هَا أَنتُمْ هَؤُلَاءِ جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيا»: این جا معلوم است. «وَلَا تَكُن لِلْخَآئِنِينَ خصيمًا» به چه معناست؟ شما به سود اینها و در مقام دفاع از اینها به پا خاستید، چون فکر می‌کنید آدمهای بدی نیستند، اما این گونه نیست. «فَمَن يجَادِلُ اللهَ عَنْهُمْ يوْمَ الْقِيَامَةِ»: روز قیامت چه کسی می‌تواند به سود این‌ها، با خدا ستیزه جویی کند؟

معلوم است که این ستیزه جویی در مورد حساب است. چون در مقام این است که این شخص بد نیست. خدا می‌گوید او بد است. چه کسی می‌تواند با خدا برای این‌ها در روز قیامت ستیزه جویی کند؟ این هیچ استثناء ندارد و احدی نمی‌تواند بگوید آدم خوبی است، در حالی که آدم بدی است. معنایش خلاف واقع گفتن است. «ما لَا يَرْضَى مِنَ القولِ» است. در خود شفاعت هم قید شده است که شفاعت مُثبت، «لا يَشْفَعُون الّا لِمَن أرتضى» است؛ همان که در آیهٔ دیگر بیان شده است:

«لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا»[1]

سخن نگویند مگر کسی که [خدای رحمان] به او رخصت دهد و سخن راست گوید.

به جز آن کسی که خدا به او اجازه داده است، دیگران نمی‌توانند سخنی بگویند. «فَمَن يُجَادِلُ اللهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ أَم مَّن يَكُونُ عَلَيهِمْ وَكِيلاً». چه کسی می‌تواند از جانب اینها وکیل شود و بگوید من سرپرست آنهایم، پس این کار نکرده را به حساب من بگذارید؟ مثلاً من نماز زیادی خوانده‌ام، مقداری از نماز من به جای او باشد. چنین نیست، چون مرحلهٔ حساب «وَقُضِي بَيْنَهُم بِالْحَقِّ» است. قضاوت بحق این است که استحقاق شخص مشخص شود؛ چه خوب باشد، چه بد. «فَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ»[2] «وَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»[3] این معلوم است.

آیاتی از سورهٔ انعام

در سوره انعام می‌فرماید:

«وَمٰا نَرىٰ مَعَكُمْ شُفَعٰاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكٰاءُ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَضَلَّ عَنْكُمْ مٰا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ»[4]

و شفیعانی را که شریك در شفاعت خود می‌پنداشتید، با شما نمی‌بینیم. پیوندهای شما بریده شده است؛ و تمام آنچه را تکیه گاه خود تصوّر می‌کردید، از شما دور و گم شده‌اند.

---

۱. نبا: ۳۸

۲. زلزال: ۷

۳. زلزال: ۸

۴. الانعام: ۹۴

این آیه نیز گویای همین جهت است.

در همان سوره انعام می‌فرماید:

«وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِباً وَلَهْواً وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَذَكِّرْ بِهِ أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ وَإِنْ تَعْدِلْ كُلَّ عَدْلٍ لَا يُؤْخَذْ مِنْهَا أُولَئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ»[1]

و رها کن کسانی را که آیین (فطری) خود را به بازی و سرگرمی گرفتند، و زندگی دنیا آنها را مغرور ساخته، و با این (قرآن) به آنها یادآوری کن، تا گرفتار (عواقب شوم) اعمال خود نشوند. اینان (در قیامت) جز خدا، نه یاوری دارند و نه شفاعت کننده ای. و (چنین کسی) هر گونه عوضی بپردازد، از او پذیرفته نخواهد شد. آنها کسانی‌اند که گرفتار اعمالی شده‌اند که خود انجام داده‌اند؛ نوشابه ای از آب سوزان و عذاب دردناکی برای آنهاست، بخاطر اینکه کفر می‌ورزیدند (و آیات الهی را انکار می‌کردند).

توضیح مختصر این آیات

و آنان را که دین خود را به عنوان لهو و لعب پذیرفته‌اند؛ که به نظرشان واقعیت ندارد و جدی نیست واگذار؛ «وَغَرَّتهُمُ الحَیاةُ الدُّنیا» و این زندگی پست آنها را به خود فریفته است؛ «وَذَكِّرْ بِهِ أَن تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ» و یاد آوری کن به این آیات، آن گاهی که هر انسانی به آنچه او به خود کشانده است وابسته شود. «اِبسال» یعنی چیزی را به یک چیز دیگر پیوند دادن.

۱. الانعام: ۷۰

«لَیْسَ لَهَا مِن دُونِ اللَّهِ وَلِی وَلَا شَفِیعٌ»: به جز خدا اینها سرپرستی ندارند که بگوید من سرپرست او هستم، بدیهای او به حساب من، و من تاوان آن را می‌دهم. این چنین نیست. «وَ لَا شَفِیعٌ». از آیات مُثبِتهٔ شفاعت بیان می‌کنیم که مقام توحید، حتی در شفاعت هست. شفاعت، بالحقیقة به اذن خدا است؛ بدین معنا که خود خدا شفیع شده است. رحمت الهی است که شفاعت را اقتضاء می‌کند. «وَإِن تَعْدِلْ كُلَّ عَدْلٍ لاَ يُؤْخَذْ مِنْهَا»: هر که را بخواهد بجای خودش بگذارد، از او پذیرفته نمی‌شود. چون هر کسی به عمل خودش وابسته است، به هیچ چیز جز عمل خودش وابستگی ندارد؛ چنانکه در آیات ۳۹ تا ۴۱ سورهٔ نجم می‌فرماید:

«وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسانِ إِلّا ما سَعى» و اینکه برای انسان بهره ای جز سعی و کوشش او نیست،

«وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرى» و اینکه تلاش او بزودی دیده می‌شود،

«ثُمَّ يُجْزاهُ الْجَزاءَ الْأَوْفى» سپس به او جزای کافی داده خواهد شد!

این مرحله، مرحلهٔ حساب است. «أُولٰئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِما كَسَبُوا لَهُمْ شَرابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذابٌ أَلِيمٌ بِما كانُوا يَكْفُرُونَ». این یک مرحله است. معنایش چیست؟ معنایش این است که این آیات در مرحلهٔ حساب نفی شفاعت می‌کنند. اگر آیاتی آمد و در یک مرحلهٔ دیگر اثبات شفاعت کرد؛ اینها با هم تنافی ندارند.

فرض کنید به اصطلاح اصولیون، آیه اطلاق داشت؛ مثال: «وَاتَّقُوا يَوْمَاً»: یوم یعنی آن زمانی که به رفتن نیکان به بهشت و رفتن بدان به جهنم منتهی می‌شود. در آیه دیگر می‌فرماید: معادل ۵۰ هزار سال از این روزهایی است که شما بر می‌شمارید؛ یعنی ۵۰ هزار سال ۳۵۴ روزه و هر روزی ۲۴ ساعت که ما برشماریم؛ صریح آیه قرآن مجید است. فرض کنید اطلاق دارد؛ مورد آن

اطلاق کجاست؟ موردش حساب است. اطلاق دارد در مجموع این روز. اگر کسی بگوید که آیه درباره روزِ به اصطلاح شفاعتی نیست؛ و آن آیه می‌گوید که در آن مرحله‌اش اطلاق دارد. البته در مقام بیان این جهت نیست. فقط مبیّن این جهت است که چون مرحلهٔ حساب نخستین مرحله است، تمامی خطر در همین مرحله است. در دنیا محرک شخص، این نخستین مرحله است. شفاعت او هم وابسته به عملش است.

در مُثبِتات، آیات مُثبِته، بیان می‌کنیم که شفاعت به گونه‌ای است که باید اذن الهی در آن باشد. اساس اذن الهی استحقاق شخص به شفاعت است، و تکمیل آن به بحثی است که در دعا بیان می‌کنیم. دعا در منطق قرآن مجید به موجب استحقاق است. این گونه نیست که خدا به طور یکسان به همه موجودات وعدهٔ استجابت بدهد. حتی دعا و استجابت دعا هم یکسان نیست. یعنی دعای انبیاء با دعای دیگران تفاوت دارد. آنها بیشتر از دیگران استحقاق استجابت دعا دارند. در میان انبیاء نیز سید الانبیاء و المرسلین که وجود مقدس خاتم انبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله باشند. ایشان نخستین موجودی هستند که استحقاق استجابت دعا را دارند. در مقام شفاعت نیز همین گونه است. شفاعت یک تفضل است؛ اما تفضلی که اساس آن استحقاق است. اولاً شخص باید مؤمن باشد و شفاعت شامل غیر مؤمن نمی‌شود. ایمان عملی است، پس «تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ» اصل کلی است.

نکته بعدی، از بین رفتن عمل است. قول صریح قرآن مجید در مورد عمل دیگری که از آن چشم پوشیده می‌شود، خوبی و بدی است. در مورد بدی می‌فرماید: «وَقَدِمْنا إِلىٰ ما عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْناهُ هَباءً مَنْثُوراً»[1]

۱. الفرقان: ۲۳

و ما به سراغ اعمالی می‌رویم که انجام داده‌اند، و همه را همچون ذرّات غبار پراکنده در هوا قرار می‌دهیم!

نیز آیه شریفه:

«أُولٰئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمٰالُهُمْ فِي الدُّنْيٰا وَالْآخِرَةِ وَمٰا لَهُمْ مِنْ نٰاصِرِينَ»[1]

آنها کسانی‌اند که اعمال (نیکشان، به خاطر این گناهان بزرگ) در دنیا و آخرت تباه شده، و یاور و مددکار (و شفاعت کننده ای) ندارند.

معنای «حَبط» عمل این است که شخص کاری مرتکب شود که اثر کار نیک خود را از میان ببرد. در مقابل آن، کار خوب کردن باعث می‌شود که کارهای بد پوشانده شود. این پوشاندن در حدیث به «جَبّ» تعبیر شده است. «جَبّ» یعنی قطع. حدیث معروف از نبی مکرم ﷺ است: «الاسلام يَجُبُّ ما قَبلُه»[2] یعنی این که اسلام اصلاً رابطهٔ شخص با اعمال قبلی‌اش را قطع می‌کند.

دربارهٔ عمل حَسَن [کار خوب] در قرآن مجید آیاتی آمده است. اگر کسی بگوید که آیهٔ نفی شفاعت اطلاق دارد و شفاعتی در کار نیست، در پاسخ می‌گوییم: شفاعتی که مورد نظر ماست، به مرحلهٔ بعد از جزا مربوط می‌شود. فرض کنیم در مورد آیه جزا این گونه باشد. اما وقتی حساب را بیان می‌کند، در آیات بعدی به مرحلهٔ شفاعت می‌پردازد که شخص چنانچه مستحقّ باشد، دریافت خواهد کرد. اساساً شفاعت مربوط به این است که قبلاً استحقاق شخص معلوم شود؛ تا آنچه به استحقاق به او نمی‌رسد، مثلاً مغفرت ذنوب یا علوّ درجه، با شفاعت به او برسد.

---

۱. آل عمران: ۲۲

۲. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۳۵۱

فصل سوم:
دو گروه آیات شفاعت

مقدمه

تا کنون دانستیم که دو گروه آیه در مورد نفی شفاعت در قرآن آمده است.

دستهٔ اول آیات نفی شفاعت که نافیِ شفاعت در مرحلهٔ حساب هستند.

دستهٔ دوم آیات نفی شفاعت که نافیِ شفاعت قهری است. خدا شفیع قهری ندارد، یعنی گونه‌ای نیست که چه خدا بخواهد و چه نخواهد، شفیع بتواند مؤثر باشد، به هر مقدار که تصور شود، حتی به مقدار یك کاه. توحید به این نیست که بگوییم غیر خدا هیچ کس نمی‌تواند به کسی بهشت بدهد. البته غیر خدا حتی یك پر کاه هم نمی‌تواند به کسی بدهد، مگر آنکه به ارادهٔ حضرت حق جل و علا باشد.

اینک به آیات مُثبِتهٔ شفاعت نظری می‌افکنیم.

آیات مُثبِتهٔ شفاعت

آیات مثبته دو مرحله دارد:

۱- یك مرحله مربوط به روز قیامت است که این در ذهن همه هست.

۲- برخی آیات شفاعت در مقام تدبیر امر یعنی اداره نظام هستی را اثبات می‌کنند.

آیه سوم سورهٔ یونس شفاعت را منحصر به روز قیامت می‌داند. این آیه مقدمه بحث‌های بعدی است.

توضیح آیه ۳ سورهٔ یونس

در سوره یونس آیه ۳ می‌فرماید:

«إِنّ رَبَّكُمُ اللهُ الَّذِى خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِى سِتَّةِ أيامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِن شَفِيعٍ إِلَّا مِن بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ»[1]

پروردگار شما آن خدایی است که آسمانها و زمین را در شش هنگام آفرید، سپس بر عرش استیلا یافت. کار [آفرینش] را تدبیر می‌کند شفاعتگری جز او نیست که شفاعتگری کند، جز پس از اذن او. این است پروردگار شما، اینک او را بپرستید. آیا پند نمی‌گیرید؟

پروردگار شما «الله»ی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید. من از قرآن مجید فهمیده‌ام که شش روز یعنی شش گونه موجودات عالم. به عبارت دیگر می‌توان گفت هفت گونه‌اند. «ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ»: سپس بر عرش مسلط شد. عرش مجموع موجودات عالم است، نه این که تخت باشد. آن گونه نیست که موحّدان دیار ابوجهل و ابولهب می‌گویند که وقتی که خدا بر روی عرش می‌نشیند؛ آن عرش مانند یک چهارپایه تازه ساخته شده جیر جیر کند و هر مقدار که به آن فشار وارد شود صدا می‌دهد.

«يُدَبِّرُ الأَمْرَ»: خدا مسلّط بر موجودات است. امر یعنی نظام موجودات، و این نظام موجودات را به نظم متناسب در می‌آورد. معنای «تدبیر» این

---

۱. یونس: ۳

است: نظم متناسب ایجاد کردن و ادامه دادن. «مَا مِن شَفِیعٍ إِلا مِن بَعْدِ إِذْنِهِ»: خدا هیچ شفیعی ندارد، مگر پس از کسب اجازه از او. خدا در اینجا شرط قرار داده است. این شفیع، شفیع روز قیامت نیست؛ بلکه شفیع در مقام تدبیر امر است. یعنی مپندارید که خدا در مقام تدبیر امر، همراهی دارد؛ بلکه کسانی هستند که خودش به آن‌ها اذن داده است. مثلاً اگر کسی مستحقّ بچه دار شدن نبود، دعا کرد و خدا استجابت نکرد، کسانی هستند که اگر دعا کنند خدا استجابت می‌کند. آنها کسانی‌اند که خدا به آنها اجازه داده که چنان کاری انجام دهند. ما برای استجابت دعا ذوات مقدسه خاتم انبیاء ﷺ و اولیاء خودمان علیهم‌السلام را شفیع می‌گیریم. شفاعت در همین جاست و این مطلب در مرحلهٔ دعا و زیارت واضح می‌شود. «یدبّر الأَمْرَ مَا مِن شَفِیعٍ إِلا مِن بَعْدِ إِذْنِهِ». در مقابل تدبیر امر، شفیعی ندارد مگر بعد از کسب اجازهٔ شفیعان و اجابت او. این آیه ربطی به روز قیامت ندارد. همین الآن خدا شفعائی دارد؛ کسانی که خدا چنین جایگاهی به آنان داده است. دنبالش می‌فرماید:

«ذَلِكُمُ اللهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ»: این است «الله» پروردگار شما، اینک او را عبادت کنید. «افَلَا تَذَكَّرُونَ»: آیا او را به یاد نمی‌آورید؟ چون آنهایی که الآن در مقام تدبیر و شفاعت هستند، مانند انبیاء و اولیاء، همهٔ آنها به اذن خدا اجازهٔ شفاعت دارند.

توضیح آیات ۸۵ و ۸۶ سورهٔ مریم

البته برخی از آیات مربوط به روز قیامت است. آن آیات واضح است. مثلاً در سوره مریم می‌فرماید:

«يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا» «وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وِرْدًا» (مریم / ۸۵ – ۸۶)

[یاد کن] روزی را که پرهیزگاران را به سوی [خدای] رحمان گروه گروه محشور می‌کنیم (۸۵) و مجرمان را با حال تشنگی به سوی دوزخ می‌رانیم (۸۶)

ما پرهیزکاران را به سوی رحمت الهی می‌آوریم. «إِلَى الرَّحْمَنِ» مقصود به سوی مکانی مادی نیست، بلکه در مقام رضایت و رحمت الهی است. «وَفد» چیست؟ فرض کنید یک هیأت از یک کشور به یک کشور دوست سفر می‌کنند. کسانی که به نمایندگی از یک عده‌ای می‌آیند که مورد محبّت و مودّت مقامی هستند و به عنوان مهمان پیش او می‌روند، به این هیأت «وفد» گفته می‌شود. یکی از مشکلات حضرت خاتم انبیاء ﷺ وفود عرب بودند که خدمت ایشان می‌رفتند. از حرف‌های عادّی شروع می‌شد تا خورد و خوراک و.... و هر وقت می‌آمدند، باید «خَلوة» و «کُسوة» یا «کِسْوَة» بدهند. یعنی باید محل بیتوته و ناهار و شام و لباس آنان را بدهند. معنای «وفد» و «خلوة و کسوة» این است.

شاعر در شعر معروف خود می‌گوید:

وفدت على الكريم بغير زاد — من الحسنات والقلب السليم

و حمل الزاد اقبح كل شيء — إذا كان الوفود على الكريم

اساساً در خانه کریم، از خود هزینه کردن و خوردن، جسارت به مقام اوست.

معنای «إِلَى الرَّحْمَنِ وَفدًا» چنین می‌شود که به عنوان مهمانهایی بر خدا وارد می‌شوند، یعنی در سایهٔ رحمت و مغفرت او قرار می‌گیرند.

خدا می‌فرماید:

سَلامٌ عَلَيْكُمُ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ»[1]

درود بر شما باد، به [پاداش] آنچه انجام می‌دادید، به بهشت درآیید.

نیز فرموده است:

«كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ»[2]

رحمت را بر خویشتن واجب گردانیده است.

توضیح آیهٔ ۸۶ و ۸۷ سورهٔ مریم

در سوره مریم می‌فرماید:

«وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وِرْدًا» «لا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِندَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا» (مریم/ ۸۶ – ۸۷)

و مجرمان را با حال تشنگی به سوی دوزخ می‌رانیم. [آنان] اختیار شفاعت را ندارند، جز آن کسی که از جانب خدای رحمان پیمانی گرفته است.

ما متّقین را در آن جا، «نَحْشُر» یعنی گرد هم می‌آوریم. معنای آن راندن نیست. برای کسی که چوب در دست اوست و عده‌ای را می‌راند، «سوق» می‌گویند. «نَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ»: مجرمان را به جهنم می‌رانیم. یعنی به طوری که آنها را به زور وارد می‌کنند. «لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِندَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا»: اینها هیچ اختیاری برای شفاعت ندارند، مگر کسی که خدا از پیش به او این تعهد را داده باشد که اگر شفیع کسی شد می‌پذیرم. «عهداً» یعنی «عهداً للشفاعة». شفاعت در دست خداست. کسی که شفیع می‌شود باید

---

۱. نحل: ۳۲

۲. انعام: ۱۲

مأذون باشـد و کسی که شفیع برای او شـفاعت کند، باید چنان باشد که اذن شفاعت برای وی داده شود.

توضیح آیۀ ۲۶ سورۀ نجم

در سوره نجم می‌فرماید:

«وَكَم مِن مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِن بَعْدِ أَن يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَن يَشَاءُ وَيَرْضَى»

و بسا فرشتگانی که در آسمان‌هایند [و] شفاعتشان به کاری نیاید، مگر پس از آنکه خدا به هر که خواهد و خشنود باشد اذن دهد.

این آیه مربوطه به روز قیامت است.

معنـای ایـن آیه تـرادف نیسـت. اول ایـن کـه ملک، حق شفاعت دارد. دوم ایـن کـه خـدا خشـنود اسـت کـه ملک شـفیع فلان شـخص شـود و از شفاعت برای شـخص دیگـر راضی نیسـت.

برای شفیع و «يَرْضَى» برای نیازمند شفاعت به کار رفته است. «يَأْذَنَ»

دو مرحله شفاعت

در دستگاه الهی شفاعت دو مرحله دارد:

۱- این که شفیع حق شفاعت داشته باشد؛

۲- این که شفیع کسی شدن باید مرضیّ حضرت حق جل و علا باشد.

الان ملائکه در مقام تدبیر امر هستند. همه آنان یکسان نیستند. بعضی‌ها حق شفاعت ندارند. آنهایـی کـه حق شفاعت دارنـد، فقط برای کسـانی کـه مورد رضای الهی هسـتند، حق شفاعت دارند. در مواردی شفیع می‌شوند؛ اما

در بعضی موارد نمی‌شود شفیع بشوند. به بیان دیگر، آیاتی که اثبات کنند شفاعت به اذن الهی است، دو جنبه را مدّ نظر قرار می‌دهند:

۱- استحقاق شفیع برای شفاعت

۲- استحقاق شفیع له برای شفاعت از او

بنا بر این، این دو مورد اصولاً با هم تنافی ندارند. حتی بحث اطلاق و تقیید نیست که یکی بگوید نه و دیگری بگوید بله. تعدادی از آیات می‌رسانند که شفاعت قهری نیست، و آیات دیگری شفاعت را به اذن حضرت حق می‌دانند. در عین حال قرآن می‌فرماید که در مقام حساب، شفاعتی در کار نیست. نخست قضاوت بحق است و بعد از مرحلهٔ قضاوت بحق شفاعت هست.

نتیجتاً بحث شفاعت به این منتهی شد که شفاعت مانند تدبیر امر، مطلبی است که تا مادامی که فیض الهی هست، شفاعت هم هست. شفاعت مخصوص روز قیامت نیست. چنین نیست که ما فقط از وجود مقدس شهداء کربلا ـ که در رأسشان سید الشهداء و ائمه سلام الله علیهم اجمعین هستند ـ بخواهیم که فقط روز قیامت شفاعت ما را بکنند. نه، بلکه اینها در هر مرحله می‌توانند این گونه باشند. اولاً برای این که فیض الهی شامل آن کسی می‌شود که استحقاق دارد. من مستحق نیستم. اگر آنها بخواهند مستحقّ می‌شوم. ثانیاً در روز قیامت در مرحلهٔ اول «من» هستم و «الله»؛ «وَكُلَّ إِنسَانٍ أَلزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ».

قضاوت بحق انجام می‌شود و بعد از آن مرحلهٔ شفاعت است. در شفاعت باید هم من مستحق شفاعت باشم؛ و هم شفیع من مأذون باشد؛ تا امر شفاعت

محقق گردد. فرموده است «اذِن» و «رَضِيَ». در جای دیگر خداوند می‌فرماید: «يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا»[1] در آن روز، شفاعت به کسی سود نبخشد مگر کسی را که خدای رحمان اجازه دهد و سخنش او را پسند آید.

این آیه به چه معناست؟ یعنی سخنی که می‌گوید، مثلاً خدایا این را ببخش، مورد رضای الهی باشد.

نیز در سورهٔ مبارکهٔ نبا می‌فرماید:

«يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا»[2]

روزی که روح و فرشتگان به صف می‌ایستند. و مردم سخن نگویند، مگر کسی که خدای رحمان به او رخصت دهد و سخنِ راست گوید.

این جا آن گونه نیست که هر کس بتواند هر طور دلش بخواهد سخن بگوید. دستگاه الهی این گونه نیست.

جمع بندی و خلاصهٔ مطالب گذشته

خلاصهٔ مطالب پیشین در بحث شفاعت این است:

یکم. آیاتی که نفی شفاعت می‌کنند، دو دسته اند: ۱- آیاتی که شفاعت در مقام حساب را نفی می‌کنند؛ ۲- آیاتی که شفاعت بدون اذن و رضای حضرت حق را نفی می‌کنند.

دوم. آیاتی که اثبات شفاعت می‌کنند، دو دسته اند: ۱- آیاتی که شفاعت

---

۱. طه: ۱۰۹

۲. نبأ: ۳۸

در روز قیامت را اثبات می‌کنند؛ ۲- آیاتی که شفاعت در مقام تدبیر امر یعنی اداره نظام هستی را اثبات می‌کنند.

سوم. بحث شفاعت در این خلاصه می‌شود که آیات شفاعت، بدون توجه به روایات، یعنی شفاعتی که فقط در قرآن هست، شفاعت «مَنۡ أَذِنَ لَهُ الرَّحۡمَنُ» و در حق «لِمَن ارتضی» است. شفیع باید آن کسی باشد که خدا به او اجازهٔ شفاعت داده است. هر کسی نمی‌تواند شفیع بشود. «شفیعٌ له» نیز باید چنان باشد که شفاعت در حق وی مورد خوشایند خدا باشد که شفیعان بتوانند شفیع او بشوند.

چهارم. شفاعتی که مورد پذیرش ما نیست، دو نوع است:

نوع اول شفاعت در حساب است. چنین شفاعتی مطرح نیست. مرحلهٔ حساب «قُضِيَ بِالحَقِّ» است. سزای هر کسی هرچه هست تعیین شود؛ بعداً در صورت استحقاق، شفاعت او را از عقوبت نجات بدهد یا شفاعت او را به درجات بالاتر برساند که آن بحث دیگری است.

دومین نوع شفاعت که مورد پذیرش ما نیست، شفاعتی است که بر خلاف رضای الهی باشد. این گونه شفاعت هم امکان ندارد، یعنی آن گونه که مشرکان عقیده شان بود که افرادی هستند که اراده شان بر ارادهٔ خدا غالب است و ـ العیاذ بالله ـ فرزندان خدا و یا آلهه دیگر هستند.

اگر کسی فولکلور بت پرستی در اروپا ـ از جمله در یونان و روم و هندوئیزم ـ و جنگ و غلبه جویی خدایان بر ضدّ هم را بخواند، این چهرهٔ شرك را که قرآن مجید به آن اشاره می‌کند، به طور واضح می‌بیند. الآن به صورت اساطیر و افسانه نامیده می‌شود؛ لکن روزی برداشت عمومی مردم چنین بود. و اگر

داعیان توحید الهی نبودند، شاید امروز هم برداشت ما این گونه بود. این سایهٔ توحید الهی است که ما را از این عقاید نجات داد وگرنه برداشت ما هم این چنین بود.

نکاتی از آیات ۱۶۹ تا ۱۷۱ سورهٔ آل عمران

«وَلا تَحْسَبَنَّ الَّذينَ قُتِلُوا فی سَبيلِ اللّهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُون»

«فَرِحينَ بِما آتاهُمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلا هُمْ يَحْزَنُون»

«يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللّهَ لا يُضيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنين»

هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند مرده مپندار بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند (۱۶۹) به آنچه خدا از فضل خود به آنان داده است شادمانند و برای کسانی که از پی ایشانند و هنوز به آنان نپیوسته‌اند شادی می‌کنند که نه بیمی بر ایشان است و نه اندوهگین می‌شوند (۱۷۰) بر نعمت و فضل خدا و اینکه خداوند پاداش مؤمنان را تباه نمی‌گرداند شادی می‌کنند. (۱۷۱)

«تَحسَبُ» با نون تأکید ثقیله، یعنی: با قاطعیت چنین مپندار، چنین مشمار که آنان که در راه خدا کشته شدند، مردگانند؛ «بَلْ أَحْیاء»: اینها زنده‌اند؛ «عِندَ رَبِّهِمْ». این عندیّت، عندیّتِ مکانی نیست. کسی که عندیّت مکانی بگوید، در زمرهٔ «مُجَسّمَه» است. آن سخنان متعلّق به ما نیست و ما با آنها کاری نداریم. عندیّت قربی است نه مکانی. یعنی اینها هر جا که باشند، «يُرْزَقُونَ» به لحاظ قربشان «عِندَ رَبِّهِمْ». قصد آن ندارم که وارد این بحث بشوم. عجالتاً عرض می‌کنم آن قدر رنج بردم که در مقابل تمامی کتبی که

شیخ صدوق و شیخ کلینی و علامه مجلسی رضوان الله علیهم برای شیعه نوشته‌اند و روایات توحید و معاد ائمه اهل بیت علیهم‌السلام را یک جا جمع کرده‌اند، من رنج بردم و تمامی روایات توحید و معاد غیر شیعی را جمع کردم. آنچه هست، تجسیمی است که هیچ مُجَسّمی و مُشبِّهی به این مقدار تجسیم و تشبیه ندارد.

برای اینکه در بارهٔ این تجسیم و تشبیه تصویری روشن‌تر داشته باشیم، باید به این تفکیک توجه شود. دقت کنید! چند صحابه‌اند که کارشان و نانشان از حدیث بود. حدیث یک صورتش هیچ نان ندارد و یك صورتش نان دارد. آن صورتی که نان ندارد، درست مانند فقه است. فقه نان نداشته است ولی مسأله گویی نان داشته است. چرا؟ تدریس فقه به شاگردی است که خودش از استاد فقیرتر است. آمده قربة الی الله درس بخواند. معنا ندارد که از او پول گرفته شود. اما چه قسمتی نان داشته است؟ آن که طرفش عامّهٔ مردم بوده‌اند که مسأله گویی باشد. حال بماند که مقام مسأله گو با تدریس «جواهر» [کتاب معروف «جواهر الکلام» در فقه] از زمین تا آسمان تفاوت دارد. اما مسأله گو نان داشته است، در حالی که تدریس هیچ وقت نان نداشته است.

حدیث گفتن دو نوع بوده است. یك نوع حدیث گفتن برای کسانی بوده که حدیث می‌نوشتند. این کار نان نداشته است. محدّث دانشمندی ناشناخته و فقیر است که مثلاً از خراسان به مدینه آمده؛ خودش در این جا غریب است، نان برای خوردن هم ندارد. با این حال آمده است تا حدیثی بشنود و ضبط و نشر کند. این کار نان نداشت. اما نوع دوم حدیث گفتن مربوط به کسانی بوده است که برای مردم قصه گویی می‌کردند. اینها عده‌ای

هستند از قبیل «انس بن مالك»، «زید بن ارقم»، «ابوهریره دوسیِ» بد نام. اینها عده‌ای هستند که در میانشان ابوهریره مقداری جری‌تر از بقیه بود. بقیه زیرک‌تر تر بودند، وگرنه هر چه ابوهریره گفته، آنها هم گفته‌اند.

به هر حال، اینان روایاتی در بارهٔ تجسیم و تشبیه ساخته‌اند که ضعف و بی اعتباریِ آنها در جای خود ثابت شده است و عندیّت خداوند، قطعاً به آن معنا نیست.

آن عندیتی که ما می‌گوییم عندیت معنویه است، یعنی قرب آنان به حضرت حقّ جل و علا اقتضا می‌کند که اینها هر جا باشند، به لحاظ قربشان «يُرْزَقُونَ» یعنی از روزیِ الهی بهره مند باشند.

«فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللهُ مِن فَضْلِهِ». اینان نسبت به آنچه خدا به اینها داده است، خوشنودند. «وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَم يَلْحَقُوا بِهِم مِّنْ خَلْفِهِمْ»: اینها به آیندگان خود مژده می‌دهند. «یستبشر» یعنی چه؟ یعنی اینها همیشه می‌گویند «مژده باد شما را!» به ما بشارت بدهید؛ ای آنهایی که هنوز به ما نرسیده‌اید.

وضع ما چگونه است؟ چنان است که اگر به ما برسید، همین وضع را خواهید داشت. «أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يحزنون»: خدا می‌فرماید آنها مثل شمایند. کسان شما مانند شمایند. «يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللهِ وَفَضْل»: اینها از خدا چنین بشارتی دریافت می‌کنند که نعمت و فضل الهی شامل حالشان می‌شود. «وَأَنَّ اللهَ لاَيُضِيعُ أَجْرَالْمُؤْمِنِينَ» و این که خدا اجر مؤمنان را تباه نمی‌کند. معنایش چیست؟ معنایش این است که آنچه ما نسبت به شهید گفتیم، مخصوص شهید نیست؛ شامل هر مؤمنی است.

سخن منافقان و پاسخ خداوند

مراتب شهید را گفتیم. چرا؟ چون آیات قبلی و بعدی طعنهٔ منافقان را نقل می‌کند. در سورهٔ آل عمران کلام منافقان در بارهٔ مؤمنان را چنین نقل می‌کند:

«لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا»[۱]

اگر نزد ما [مانده] بودند، نه می‌مردند و نه کشته می‌شدند.

اگر اینها به میدان جنگ نمی‌رفتند، پیش ما بودند، نه می‌مردند و نه کشته می‌شدند. پس آیه مؤمنان را صاحب درك و شعور می‌داند که متوجه حالات کسانشان هستند. بدین روی، از خدا می‌خواهند که: خدایا! اگر اینها مُردند مقام ما را به اینها هم می‌دهی؟ و اینها مقاماتی مثل ما پیدا می‌کنند؟ خدا می‌فرماید: اکنون شما را خوشحال می‌کنیم که اینها هم مثل شمایند.

وقتی که مؤمنان این گونه باشند، آیا گمان می‌رود که سید الانبیاء و المرسلین خاتم انبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله چنان مقامی پیش خدا نداشته باشند؟ این حدیث را محمد بن عبدالوهاب در کتاب توحید آورده ـ و سندش را صحیح یا حسن می‌داند ـ که رسول خدا فرمود: «وَصَلُّوا عَلَيَّ فَإِنَّ صَلَاتَكُمْ تَبْلُغُنِي حَيْثُ كُنْتُمْ.» (فتح المجید، صص ۲۵۶-۲۵۷، مکتبة السنة المحمدية، القاهرة).

این سخن حضرت مربوط به بعد از مرگ است. می‌فرماید: شما بر من درود بفرستید که درود شما به من می‌رسد، هر کجا که باشید. آیا با این حال، این درود فرستادن مثل آن است که با دیوار یا در، سخن بگوییم و از آنها کمک بخواهیم؟ یعنی نسبت‌هایی که مخالفان به ما می‌دهند.

البته شعراء وقتی به خانهٔ یار می‌روند، با محلّ محبوب مناجات می‌کنند،

---

۱. آل عمران: ۱۵۶

و آن در و دیوار مناجات آنها را می‌شنود. آیا این مانند آن است که من بگویم: «یا رسول الله! اشفع لی عند ربك»؟ آیا مانند این است که بگویم: ای خانۀ محبوب من! سلام مرا به محبوبم برسان؟ آیا این چنین است؟

این آیه مخصوص شهداء نیست. مقامی که در آیه ذکر شده، مقام شهداء نیست، بلکه مقام مؤمنان است که خدا تطبیق بر شهداء کرده است، برای این که کافران و منافقان می‌پنداشتند که این مؤمنان وقتی کشته شدند، مرده‌اند؛ و اگر نرفته بودند، اکنون زنده بودند. خدا دربارۀ [شرایط بعد از مرگ] مؤمنان می‌فرماید: آن هم زندگی است، بلکه زندگی قوی‌تر از این زندگی دنیایی است. منافق درک و شعور ندارد که می‌پندارد مؤمن مرده است.

درست مثل این که بخواهیم آن‌ها [مؤمنان و کافران] را به دو هم سلولی تشبیه کنیم. [وقتی] یکی از آنها را آزاد می‌کنند، زندانی دیگر چون او را نمی‌بیند، خیال می‌کند از بین رفته است؛ در حالی که او از بین نرفته، بلکه تو در گرفتاری هستی و قدرت نداری که ببینی او کجاست، چون نمی‌توانی به جایی حرکت کنی، در حالی که او آزاد است و تو زندانی هستی.

پس این استدلال بی پایه است و آن عندیت هم معلوم شد. بیان کردیم که آیۀ «لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِندَ رَبِّهِمْ» مربوط به بهشت است؛ و آیه‌ای که می‌رساند مؤمنان در فاصلۀ بین این مرگ و روز قیامت زنده‌اند، آیات شهادت است. چرا؟ چون آیات شهادت مربوط به بعد از روز قیامت نیست، بلکه مربوط به آن مرحله‌ای است که ما به آنها «میت» می‌گوییم.

در ارتباط با روز قیامت، از اصول اعتقادی ماست که همه زنده‌اند. «وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُواْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا» یعنی فاصله‌ای که ما اکنون به آنها

میت می‌گوییم. «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ» یعنی در این فاصله، بین جان دادن و روز قیامت آنها را اموات ندانید. در روز قیامت معنا ندارد ما به کسی اموات بگوییم. به ابلیس، فرعون، ابوجهل و ابولهب هم میت نمی‌گوییم چون همه آنها محشور می‌شوند. به موجب نصّ صریح آیات، «مگو و مپندار» مربوط به فاصلهٔ بین این حیات، یعنی زوال این نوع حیاتی که ما اکنون داریم و بین حشری که بعد داریم. در این فاصله شهداء را نباید اموات دانست. چرا؟ چون خدا اجر مؤمنان را تباه نمی‌کند. هر مؤمنی این حالت را دارد، گرچه منافقان می‌پنداشتند که شهداء مرده‌اند.

البته این حیات، اساس رسیدن به آن مقام است. چرا؟ برای این که بهشت نتیجهٔ عمل است. در عین حال، این تفاوت هست. وظیفه این است که با تمام توجه دعا کنیم: «اللهُمْ أَحْيِنِي مَا كَانَتِ الْحَيَاةُ خَيْراً لِي، وَ أَمِتْنِي إِذا كَانَتِ الْوَفَاةُ خَيْراً لِي»[1]. چرا؟ درست است که این حیات نسبت به آن حیات بیهوده است؛ اما اساس کسب آن حیات بر عمل در این حیات است. در آن حیات، دیگر کسب نیست. اگر توفیق طاعت بدهد، هر روزش چون سرمایه است. لذا در دستوراتی که به ما داده‌اند فرموده‌اند که این گونه دعا کنیم: خدایا به من زندگی بده، تا آن زمان که زندگی برای من بهتر باشد. و مرا بمیران، آنگاه که مرگ بیشتر به سود من باشد.

نتیجه این که این دو آیهٔ کریمه، نه مخصوص شهداء است و نه مربوط به روز قیامت است. در مورد آیهٔ «لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ» پیشتر بیان شد که مخالفان در مورد یک جمله عربی، به آن مقداری که باید، دقت نکرده‌اند.

---

۱. المزار الکبیر ص ۱۴۱

آن آیات مربوط به روز قیامت است و این آیات مربوط به وضع مؤمنان در این جهان است. بعلاوه در این دو آیه شهداء را به عنوان تطبیق مصداقی فرموده است، وگرنه مختصّ شهداء نیست؛ چون دنبالۀ آیه به منزلۀ تعلیل است به این که خدا اجر مؤمنان را ضایع نمی‌کند.

پس این آیه می‌رساند که: تو ای مؤمن! چه در راه خدا بمیری و چه در جایت بمیری، اگر حساب ایمان و عمل صالحی داری، چنین اجری در انتظار تو است. وقتی مؤمنان این گونه باشند، آیا کسی می‌تواند احتمال بدهد سید الانبیاء والمرسلین صلی الله علیه و آله این مقام را نداشته باشند؟ هیچ عاقلی این احتمال را می‌دهد؟

نکاتی از آیۀ ۷۳ سورۀ حجّ

پس تا به این جا با استفاده از راهنمایی قرآن مجید، نتیجه این شد که «خواندنِ غیر» شرک نیست. خواندنِ غیر به هدفی یا به عنوانی که مخصوص خداست، شرک است. همچنین برای مطلبی که باطل است، خواندن انسان تابع آن عنوان است. اگر عنوان مخصوص خداست، چه من بخوانم یا به عنوان خبر بگویم مثلاً به غیر خدا بگویم «یا خالق»، یا به عنوان بالاستقلال بگویم و یا خبر بدهم که فلانی «خَلَقَ السموات»؛ اینها شرك است.

در سوره حج آیه ۷۳ می‌فرماید:

«یا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلَ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَن يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِن يسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لا يسْتَنقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ»

ای مردم! مثلی زده شد، پس بدان گوش فرا دهید. کسانی را که جز خدا

می‌خوانید، هرگز [حتی] مگسی نمی‌آفرینند، هر چند برای آفریدن آن اجتماع کنند. و (بلکه حتّی) اگر آن مگس چیزی از آنان برباید، نمی‌توانند آن را بازپس گیرند. طالب و مطلوب هر دو ناتوان‌اند.

«یا أَیهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ»: ای مردم یك مثال زده شده، خوب گوش بدهید. «إِنَّ الَّذِینَ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَن یَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ»: آنهایی که شما به جای خدا از آنها چیزی می‌خواهید یا مردم را به سوی آنان می‌خوانید، یک دانه مگس نمی‌آفرینند، «وَلَوِ اجْتَمَعُوا له»: گرچه همهٔ آنان دست به دست هم بدهند [توان این کار را ندارند]. «وَإِن یَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَیْئًا لَا یَسْتَنقِذُوهُ مِنْهُ»: و اگر مگس از اینها چیزی برباید، توان ندارند که آن را از مگس باز ستانند. «ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ»: وه! چه ناتوان است درخواست کننده و درخواست شده.

در مقابل این ضعف چیست؟ رَضِيَ الطَّالِبُ وَ المَطْلُوبُ، به شرط آن که طالب از کسی طلب کند که خدا مقام مطلوبیت به او داده است. البته مطلوب هم باید کسی باشد که «مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ». این خواستن طالب، مرضیّ حق است. در این حال، آنکه از او مطلب خود را می‌خواهد، مأذون است. اساس شفاعت این است.

بخش دوم

تعیین برخی از جوانب شفاعت

فصل اول:
معنای لغوی و انواع شفاعت

معنای شفاعت در لغت

شفاعت مصدری است از شفع،یشفع. «شَفَعتُ اخی» یعنی برادرم در آنجا تنها بود، من دومین نفر شدم. «شَفَعَ الشِّیء» یعنی آن شیء دوتا شد. «شَفع» یعنی دومین شدن. «شَفع» (زوج) در مقابل «وَتر» (فرد) است.[1]

یکی از کاربردهای کلمهٔ شفاعت در ادبیات، قصیدهٔ جواهری شاعر عراقی است. محمد مهدی جواهری[2] از شعرای عرب، قصیده‌ای[3] دارد در رثاء سیدالشهدا علیه‌السلام. وی متمایل به عقاید کمونیستی بود و قرار شد توبه کند. واسطه توبه او «صالح

---

۱. الشَّفْع: ما كان من العدد أزواجا. تقول: كان وترا فشفعته بالآخر حتى صار شفعا. (كتاب العين، ج۱، ص: ۲۶۰)؛ الشفع: خلاف الوَتْر، و هو الزوج. تقول: كانَ وَتْراً فَشَفَعْتُه شَفْعاً. (لسان العرب، ج۸، ص: ۱۸۳)؛ الشين و الفاء و العين أصلٌ صحيح يدلُّ على مقارنَة الشيئين. من ذلك الشَّفْع خلاف الوَتْر. تقول: كان فرداً فشفَعْتُه. و شفَعَ فلانٌ لفلانٍ إذا جاء ثانِيهُ ملتمساً مطلبه و مُعِيناً له. (معجم مقاييس اللغة، ج۳، ص:۲۰۱).

۲. محمّد مهدی فرزند شیخ عبد الحسین نجفی معروف به جواهری ملک الشعرای شیعه و از علمای ادب عصر حاضر بود که به سال ۱۳۱۷هـ.ق. در نجف اشرف متولد شد. ولادت این ادیب ایرانی‌تبار در خاندان علم بود. جدّ بزرگ او شیخ محمّد حسن صاحب کتاب معروف «جواهر الکلام» است. ازاین‌رو این خانواده به صاحب جواهر و به مرور زمان به «جواهری» و «جواهر الکلام» شهرت می‌یابد. به دلایل گوناگون، از مسیر خاندان خویش فاصله می‌گیرد و به ادبیات می‌گراید. وی در سال ۱۹۹۷ میلادی وفات یافت.

۳. این قصیده به «فداء لمثواك» شناخته می‌شود. ذکریاتی؛ ج ۱، ص ۵۷۵.

جبر» بود. محمد مهدی جواهری به صالح جبر گفت: به پاس قدردانی این وساطت و کمک تو در توبهٔ من، می‌خواهم قصیده‌ای برای تو بگویم. صالح جبر[۱] به او گفت: توبهٔ تو قصیده‌ای باشد در مرثیهٔ امام حسین علیه‌السلام. در واقع این قصیده برآمده از رگ شرف و غیرت صالح جبر است. او که از دنیا رفت، من قربة الی الله به تشییعش رفتم. محمد مهدی جواهری در بخشی از این قصیده خطاب به سیدالشهدا علیه‌السلام می‌گوید:

فيا أيُّها الوِترُ في الخالِدِينَ　　　فَـذّاً، إلى الآنَ لم يُشْـفَعِ

ای کسی که در میان جاودانگان و کسانی که ابدیت دارند، یکتایی.

تو از هر جهتی چشم‌ها را خیره کردی، تا امروز هم برای تو همتا و دومی پیدا نشده.

در سوره فجر می‌خوانیم:

وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ[۲]

و به جفت و تاق

«شفع» جهاتی دارد. یک جهت آن شخصی است که به واسطهٔ آن شیء یا شخص واحد تبدیل به دو می‌شود، یعنی مفرد بودن را تبدیل به زوجیت می‌کند. این زوجیت گاهی در کاری صورت می‌گیرد و گاهی در مکان و زمان. مکان و زمان از بحث شفاعت خارج است.

«شفعت زیدا فی سکنای البیت» یعنی: او در خانه تنها بود، من به او پیوستم و دومین نفر شدم.

---

۱. سید صالح جبر حقوق‌دان و سی مین نخست‌وزیر پادشاهی عراق است.
۲. فجر: ۳

«شفعت زیداً ایام تعبه» یعنی: من دومین شدم (به او پیوستم) در زمانی که خسته بود. یعنی کاری کردم که خستگی او رفع شود.

حالات شفاعت

«شفع» در کار به چند صورت قابل بررسی است.

حالت اول در کاری که شخص می‌کند، من دومین نفر می‌شوم. در کاری که او می‌خواهد که دیگری انجام دهد، من دومین نفر می‌شوم. «شفعت زیداً فی عمله» یعنی: کاری برداشته بود که نمی‌توانست انجام بدهد، من دومی شدم برای کمک به او در انجام آن کار. این حالت اول است.

حالت دوم مانند این جمله است: «شفعت زیداً فی حاجته».

دو معنای شفاعت در رابطهٔ بنده با خدا

حال اگر بخواهیم این معنا را دربارهٔ خداوند متعال بررسی کنیم، به این صورت خواهد شد: شافعِ الله می‌شود در فعلی که مربوط به خداست؛ یعنی در کاری که خدا انجام می‌دهد او دومین می‌شود. اینجا صحیح یا ناصحیح بودنِ مفهوم بررسی نمی‌شود، بلکه معنای شفاعت مورد نظر است. حالت بعدی دومین شدن و شراکت در کاری است که خداوند انجام می‌دهد، یعنی شفیع عندالله نه بالله؛کسی از خدا کاری را می‌خواهد، دومین نفر همکار شخص اول می‌شود، در طلب همان درخواست اولیه نزد خداوند متعال.

در قرآن می‌خوانیم:

«إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى

الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذٰلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ»[1]

خداوندگار شما آن خدایی است که آسمانها و زمین را در شش هنگام آفرید؛ سپس بر عرش استیلا یافت. کار [آفرینش] را تدبیر می‌کند. شفاعتگری جز پس از اذن او نیست. این است الله، پروردگار شما؛ اینک او را بپرستید. آیا پند نمی‌گیرید؟

در اینجا به فرمان الهی مأمورانی برای تدبیر امر هستند.

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»[2]

آیا از [حالِ] آن کس که چون خدا به او پادشاهی داده بود [و بدان می‌نازید، و] با ابراهیم دربارهٔ پروردگارش محاجّه [می] کرد، خبر نیافتی؟ آن گاه که ابراهیم گفت: «پروردگار من همان کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند». گفت: «من [هم] زنده می‌کنم و [هم] می‌میرانم». ابراهیم گفت: «خدا [یِ من] خورشید را از خاور برمی آورد، تو آن را از باختر برآور». پس آن کس که کفر ورزیده بود، مبهوت ماند. و خداوند قوم ستمکار را هدایت نمی‌کند.

نیز می‌فرماید:

«اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي

---

۱. یونس: ۳

۲. بقره: ۲۵۸

قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»[۱]

خدا روح مردم را هنگام مرگشان به تمامی بازمی ستاند، و [نیز] روحی را که در [موقع] خوابش نمرده است [قبض می‌کند]؛ پس آن [نفسی] را که مرگ را بر او واجب کرده نگاه می‌دارد، و آن دیگر [نَفْسها] را تا هنگامی معیّن [به سوی زندگیِ دنیا] بازپس می‌فرستد. قطعاً در این [امر] برای مردمی که می‌اندیشند، نشانه هایی [از قدرت خدا] ست

در آیه‌ای دیگر از قرآن کریم می خوانیم:

«قُلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ»[۲]

بگو: فرشتهٔ مرگی که بر شما گمارده شده، جانتان را می‌ستاند؛ آن گاه شما را به سوی پروردگارتان باز می‌گردانند.

از این آیه متوجه می‌شویم ملائکه در امر موت، شفعاء للهاند. و چون تدبیر امور توسّط ایشان به امر الهی است، خداوند قبض روح و توفّی را هم به خود و هم به ایشان نسبت می‌دهد.

اینجا در تدبیر امور، شفاعت لله است؛ یعنی کاری که خداوند باید انجام دهد، به فرمان مقدس الهی بر عهدهٔ دیگری قرار می‌گیرد.[۳]

---

۱. زمر: ۴۲

۲. سجده: ۱۱

۳. همچنین: وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ (انعام: ۱۱)؛ و اوست که بر بندگانش قاهر [و غالب] است؛ و نگهبانانی بر شما می‌فرستد، تا هنگامی که یکی از شما را مرگ فرا رسد، فرشتگان ما جانش بستانند، در حالی که کوتاهی نمی‌کنند

همچنین در قرآن می‌فرماید:

«قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ»[1]

بگو: کیست که شما را از آسمان‌ها و زمین روزی می‌دهد؟ بگو: خدای یکتاست؛ و مسلّماً یکی از ما یا شما بر راه هدایتیم یا در گمراهی آشکار.

زارع زمین را شخم می‌زند، بذر می‌افشاند، آبیاری می‌کند و بعد از طی مراحلی، نانوا نان را به دست مردم می‌دهد. این اموری که ذکر شد، هیچ منافاتی با رازق بودن خداوند متعال ندارد، بلکه خداوند رازقیت را به خودش نسبت می‌دهد.

هر چه نظام در این عالم هست، به اراده الهی است. همهٔ این‌ها را هم خداوند می‌تواند به خودش نسبت بدهد.

دومین نوع شفاعت، عند الله است نه مع الله. تصور کنید شخصی کاسهٔ آشی در دست دارد، دستش را دراز می‌کند که کاسه‌اش را پر کنند، شخص دومی می‌آید و همکار او می‌شود در این درخواست. یعنی کاسهٔ شخص اول را می‌گیرد تا به آشپز برسد. این مثال به این معنا نیست که شخص دوم نیز درخواست جداگانه‌ای دارد، بلکه او کمک می‌کند که کاسهٔ آش به شخص آشپز برسد.

پس شفاعت به هر دو شکل صورت می‌پذیرد. اول اینکه به فرمان خدا، مأموری شخصی یا نوعی کاری را برای ما انجام دهد. این‌ها اسباب‌اند و

---

۱. سبا: ۲۴

خداوند، مسبّب الاسباب[۱]. خدا سبب ساز است، یعنی خداوند در کاری که باید خودش انجام بدهد، موجودی را مأمور و قادر می‌کند تا متوجّه موجود نیازمند شود و به اذن خدا حاجتش را روا کند و فرمان الهی را اجرا کند.

دو مثال برای تفهیم مطلب

همین شب‌ها در تلویزیون فیلمی را دیدم با این داستان که هواپیمای شخصی در آفریقا سقوط می‌کند و به واسطهٔ یک شیر نجات می‌یابد. در حیوانات این قضیه زیاد تکرار می‌شود. در یکی از مجلات سال ۱۳۲۷ شمسی گزارشی آمده بود دربارهٔ مردی که در اطراف خوی و سلماس می‌زیسته و به وسیلهٔ یک مار نجات پیدا می‌کند. در این گزارش آمده بود که مردی برای شکار می‌رود، به درون چاه یا غاری سقوط می‌کند و طیّ مدتی که درون آنجاست، تشنگی او به وسیله و راهنمایی آن مار رفع می‌شود[۲]. او می‌گوید: زمانی که آن مار دید من تشنه‌ام، شروع کرد به زبان زدن به سنگی که آنجا بود. متوجّه شدم که من هم باید چنین کنم. (در طبّ بعضی سنگ‌ها را نام می‌برند که مکیدن آن‌ها سبب کاهش تشنگی می‌شود. شاید علت اینکه سیدالشهدا علیه‌السلام در کربلا خاتم به دهان مبارک حضرت علی اکبر علیه‌السلام گذاشتند، همین باشد). خلاصه بعد از مدتی آن مار به دهانهٔ غار یا چاه رفت و دُمش را پایین انداخت و به طریقی من را بالا کشید. این خبر در روستا پیچید که من توسط یک مار نجات یافته‌ام. مدتی گذشت تا از طرف یک باغ وحش به سراغ من آمدند و

---

۱. دعای هفتم صحیفه سجادیه: «وَ تَسَبَّبَتْ بِلُطْفِکَ الْأَسْبَابُ»؛ و به لطف تو اسباب کارها فراهم آیند

۲. برای مثال در ضمن خواص درمانی سنگ عقیق رفع تشنگی آمده است.

سراغ آن مار را گرفتند. مبلغ زیادی پیشنهاد دادند و من آخر سر قبول کردم و جای آن مار را به آن‌ها نشان دادم. زمانی که با آن‌ها برای به دام انداختن مار رفتیم، زمانی که مار نگون بخت در تله افتاد، آبی به صورت من پاشید که تقریبا نصف صورتم از بین رفت.

این داستان را برای این بیان کردم که بدانید خدا برای انجام کاری لازم نیست جبرئیل را بفرستد.

چهار رکن شفاعت

در قرآن می‌فرماید:

«یَعْلَمُ مَا بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا یَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَیٰ وَهُمْ مِنْ خَشْیَتِهِ مُشْفِقُونَ»[1]

آنچه فراروی آنان و آنچه پشت سرشان است، می‌داند؛ و جز برای کسی که [خدا] رضایت دهد، شفاعت نمی‌کنند؛ و خود از بیم او هراسانند.

این قسم از شفاعت، چهار رکن دارد: شافع، مشفوعٌ له، مشفوعٌ فیه و مشفوعٌ عنده.

در بارهٔ «مشفوع عنده» (یعنی خدای عزوجل) به این آیه توجه کنید:

«مَنْ ذَا الَّذِی یَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ»[2].

این چهار رکن را در جملهٔ زیر ببینید:

«شفع لی امام العصر عند الله فی هدایتی»، یعنی: وجود مقدس امام زمان علیه‌السلام نزد خداوند متعال شفاعت من را کرده‌اند در هدایت من.

---

۱. انبیاء: ۲۸

۲. بقره: ۲۵۵

مشفوع عنده: خداوند، مشفوع فیه: هدایت، مشفوع له: من، شافع: امام زمان علیه‌السلام.

آیات قرآن مجید تمامیِ مُثبتات شفاعت را دارد، یعنی شفاعت نوع اول و نوع دوم. این دو قسم شفاعت دو شرط اساسی دارد، اول اینکه هر دو نوع شفاعت به اذن خدای تبارک و تعالی برای شافع و مشفوع له محقّق می‌شود. دومین شرط این است که شفاعت عندالحساب و کتاب روز قیامت نیست، بلکه پس از حساب و کتاب اعمال انسان صورت خواهد گرفت.

«وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا»[۱]

و کارنامهٔ هر انسانی را به گردن او بسته ایم، و روز قیامت برای او نامه‌ای ـ که آن را گشاده می‌بینند ـ بیرون می‌آوریم.

«اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا»[۲]

نامه ات را بخوان؛ کافی است که امروز خودت حسابرس خود باش

شفاعت در نوع اول، مطابق آیه «فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا»[۳] مختصّ آخرت نیست و در این دنیا نیز صورت می‌پذیرد.

در نوع دوم نیز بنده‌ای از خداوند می‌خواهد که ولیّ خدا شافعش باشد.[۴]

شفاعت ولیّ خدا برای انسانها

در بارهٔ شفاعت ولیّ خدا برای انسان در قرآن می‌خوانیم:

---

۱. اسراء: ۱۳

۲. اسراء: ۱۴

۳. نازعات: ۵

۴. یا از خود آن ولی درخواست می‌کند که نزد خدا شفاعتش کند.

«وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذۡنِ ٱللَّهِ وَلَوۡ أَنَّهُمۡ إِذ ظَّلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ جَآءُوكَ فَٱسۡتَغۡفَرُواْ ٱللَّهَ وَٱسۡتَغۡفَرَ لَهُمُ ٱلرَّسُولُ لَوَجَدُواْ ٱللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا»[۱]

و ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر آنکه به توفیق الهی از او اطاعت کنند. و اگر آنان، وقتی به خود ستم کرده بودند، پیش تو می‌آمدند و از خدا آمرزش می‌خواستند و پیامبر [نیز] برای آنان طلب آمرزش می‌کرد، قطعاً خدا را توبه پذیرِ مهربان می‌یافتند.

در دنیا خداوند متعال مقام رسالت الهی را این گونه قرار داده است که اگر حکمی از احکام الهی، چه اعتقاد و چه عمل، از راه این رسول به مردم برسد، اوسع احکام باشد. احکامی که توسط وجود مقدس خاتم النبیین به بشر رسیده است (چه مستقیم توسط ایشان که بسیار اندک است، چه توسط جایگاه امامت و ذخیره امامتی) اوسع احکام است.

کسی که نسبت به حکمی نافرمانی کند، از دو جهت تعدّی کرده: اولاً به صاحب حکم که خداوند است، دوم به مبلّغ حکم که رسول الله ﷺ است.

مسلمانانی که دانسته یا نادانسته پیرو عقیدۀ مشرکان‌اند، ذیل بحث شفاعت سه اشکال وارد می‌کنند:

۱. شفاعت منحصر به خداوند است.

۲. شفاعت مخصوص آخرت است.

۳. من باید از خدا بخواهم که به پیامبرش بگوید شفیع من باشد.

در پاسخ به اشکال سوم می‌گوییم: اگر بنا نیست که من مستقیماً درخواست شفاعت را با وجود مقدس رسول الله ﷺ مطرح کنم، چرا خداوند

---

۱. نساء: ۶۴

فرمود: «جَآؤُوكَ»[1]؟ به گفتهٔ آن مدّعیان، من می‌توانم در عبادت شبانه‌ام از خدا بخواهم من را ببخشد و شفاعت رسول خدا را نصیب من بگرداند. دیگر چرا باید سراغ رسول خدا بروم، آن هم قبل از طلب شفاعت و درخواست از خدای متعال؟

---

۱. امام صادق علیه‌السلام ذیل این آیه فرمود: مَنْ عُنِیَ بِقَوْلِهِ جاؤُکَ؟ فَقَالَ الرَّجُلُ: لَانَدْرِی. قَالَ: إِنَّمَا عَنَی تَبَارَکَ وَ تَعَالَی فِی قَوْلِهِ جاؤُکَ یَا عَلِیُّ، فَاسْتَغْفَرُوا اللهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ... بحار الأنوار (ط ـ بیروت)، ج۸۹، ص: ۶۲؛ امام صادق علیه‌السلام از شخصی پرسید: «در این بخش از آیه که می‌فرماید: جاؤُکَ منظور از ضمیر «تو» کیست؟ آن شخص گفت: «نمی‌دانم». امام فرمود: «مقصود خداوند تبارک‌وتعالی در این آیه آن است که: ای علی! اگر آنان نزد تو می‌آمدند و از خدا آمرزش می‌خواستند، و پیامبر هم برای آن‌ها استغفار می‌کرد (خدا را توبه پذیر و مهربان می‌یافتند)». نیز بنگرید: تفسیر القمي، ج۱، ص: ۱۴۲، تأویل الآیات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ص: ۱۳۹، البرهان في تفسیر القرآن، ج۲، ص: ۱۱۹، تفسیر نور الثقلین، ج۱، ص: ۵۱۰

فصل دوم:
شفاعت از جهت محیط و دایرهٔ اطلاق

شفاعت از جهت محیط و دایره اطلاق آن دو شرط، یعنی دو استثناء دارد.

۱ـ شفاعت بدون اذن الهی

شفاعت بدون اذن الهی ممکن نیست؛ یعنی خداوند در هیچ امری، مثل برآورده ساختن حاجات خلق یا قبض روح یا تقسیم رزق، به شفعاء خود این اجازه را نداده است که بدون اذن او شفاعت کنند یا کاری انجام بدهند. مشرکان این شفیعان را فرزندان خداوند متعال می‌دانستند، به گونه‌ای که مثل اولاد شیوخ قبیله و حاکمان و... برخلاف اراده پدر در امور دخالت کنند.

خداوند سبحان در قرآن می‌فرماید:

«أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُم بِالْبَنِينَ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا»[1]

آیا [پنداشتید که] خداوندگارتان شما را به [داشتن] پسران اختصاص داده، و خود از فرشتگان دخترانی برگرفته است؟ حقّاً که شما سخنی بس بزرگ می‌گویید.

۲ـ شفاعت در استحقاق

شفاعت در استحقاق یعنی اینکه شفاعت در ارزش دادن و تقییم عمل

---

۱. – اسراء: ۴۰

نقشی ندارد و هرکس با عمل خود سنجیده خواهد شد. بعد از این مرحله مقام شفاعت مؤثر واقع می‌شود.

شفاعت به لحاظ گستردگی تحقق، مختصّ آخرت نیست، بلکه در دنیا نیز اتفاق می‌افتد. شفاعت فقط مخصوص مغفرت گناهان نیست، بلکه برای هر نوع نیازی که بنده دارد، اولیاء حق - اگر شایسته‌اش بدانند - می‌توانند شفیع او نزد خداوند متعال باشند (طبق درخواست او، از خداوند درخواست کنند)

شفاعت از آن لحاظ که تقدیر الهی نسبت به خلق است، در آن مقام هم شفاعت هست؛ چون خدا به عده‌ای اجازه داده که تدبیر امور کنند، یعنی روزی بدهند، موت و حیات دستشان باشد و...

شروط مخالفان برای شفاعت

مخالفان معتقد به وجود شفاعت‌اند، ولی برای آن چند شرط می‌گذارند:

۱ـ عبد باید از خدا بخواهد، و اگر از شفیع بخواهد شرک است.

یعنی اگر بگوید «یا رسول الله اشفع لی عندالله» مرتکب شرک شده است. بلکه باید بگوید «اللهم ائذن لرسولك ان یشفع لی»؛ یعنی خدایا به رسولت اجازه بده تا برای من شفاعت کند.

۲ـ انبیاء بعد از موت منقطع از خلق‌اند و صدای خلق به گوش آنها نمی رسد.

در اینجا هم دو بیان وجود دارد:

الف ـ محمد بن عبدالوهاب و طرفدارانش تصریح می‌کنند که انبیاء بعد

از مرگشان مانند جمادات‌اند. همان طور که دیوار و چوب خشک، «لا یسمع و لا یبصر و لا یعلم شیئا»، درباره انبیاء هم همین صدق می‌کند.

ب- برخی از اینان مانند ابوالفضل برقعی و مصطفی طباطبایی می‌گویند[1] که خانه خدا درجایی بسیار خوش آب و هواست، و اگر خدا شخصی را به این مکان دعوت کند، دیگر بنا نیست صداهای آزار دهنده به او برسد. معنای «عند ربهم یرزقون» همین است.

این عندیت، عندیتِ قربی معنوی است نه عندیت مکانی. نه اینکه خدا خانه‌ای دارد و این خانه را در بهترین جای ممکن آفریده است، مثلا در کراتی که چند میلیارد سال نوری با زمین فاصله دارند خدا برای این‌ها خانه‌ای دارد.

اگر منظور گوینده این سخن از عندیت این باشد، باید گفت این کلامی سخیف است که نه توحید است نه خداشناسی.

معنای قرب به خدا

وقتی کنایه از قرب شد، انقطاع از خلق در آن نیست، بلکه اتصال بیشتر به خلق در آن است. مثل روایاتی که درباره سیدالشهدا علیه‌السلام است.

در کتاب کامل الزیارات ضمن حدیثی طولانی آمده است:

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ قَالَ: حَجَجْتُ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ، فَقُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! لَوْ نُبِشَ قَبْرُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیهما‌السلام، هَلْ كَانَ يُصَابُ فِي قَبْرِهِ شَيْءٌ؟

---

۱. خرافات وفور فی زیارة القبور، ص ۴۴ – ۴۵. نیز بنگرید: موحدان سلفی و مباحث توحیدی ج ۲ ص ۱۵۴ – ۱۵۸

فَقَالَ: يَا ابْنَ بُكَيْرٍ! مَا أَعْظَمَ مَسَائِلَكَ؛ إِنَّ الْحُسَيْنَ عليه السلام مَعَ أَبِيهِ وَ أُمِّهِ وَ أَخِيهِ فِي مَنْزِلِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ مَعَهُ، يُرْزَقُونَ وَ يُحْبَرُونَ. وَ إِنَّهُ لَعَنْ يَمِينِ الْعَرْشِ مُتَعَلِّقٌ بِهِ يَقُولُ: «يَا رَبِّ أَنْجِزْ لِي مَا وَعَدْتَنِي». وَ إِنَّهُ لَيَنْظُرُإِلَى زُوَّارِهِ. وَ إِنَّهُ أَعْرَفُ بِهِمْ وَ بِأَسْمَائِهِمْ وَ أَسْمَاءِ آبَائِهِمْ وَ مَا فِي رِحَالِهِمْ مِنْ أَحَدِهِمْ بِوُلْدِهِ. وَ إِنَّهُ لَيَنْظُرُ إِلَى مَنْ يَبْكِيهِ، فَيَسْتَغْفِرُ لَهُ وَ يَسْأَلُ أَبَاهُ الِاسْتِغْفَارَ لَهُ، وَ يَقُولُ: أَيُّهَا الْبَاكِي! لَوْ عَلِمْتَ مَا أَعَدَّ اللَّهُ لَكَ، لَفَرِحْتَ أَكْثَرَ مِمَّا حَزِنْتَ، وَ إِنَّهُ لَيَسْتَغْفِرُ لَهُ مِنْ كُلِّ ذَنْبٍ وَ خَطِيئَةٍ.[۱]

ابن قولویه به سند خود از عبد الله بن بکیر نقل کرده که گفت: با حضرت ابی عبد الله امام صادق علیه السلام حجّ به جا آوردم... حدیث طولانی است و ضمن آن راوی می‌گوید: از امام علیه السلام پرسیدم: ای پسر رسول خدا! اگر قبر حضرت حسین ابن علی علیهما السلام را نبش کنند، در قبر به چیزی می‌رسند یا نه؟ حضرت پاسخ دادند: چه سؤال بزرگی! حضرت حسین علیه السلام با پدر و مادر و برادر بزرگوارشان در منزل رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هستند و جملگی با آن حضرت، از روزی خدا بهره‌مند می‌شوند. آن جناب بر سمت راست عرش چنگ زده و به درگاه الهی عرض می‌کند: یا ربّ أنجز لي ما وعدتنی (آنچه را به من وعده دادی بر آور).

آن حضرت به زوّار خود می‌نگرد و نسبت به آنها و به نامهای ایشان و پدرانشان و رهتوشه هایشان آگاه‌تر است از آنچه آنان نسبت به فرزندشان آگاه‌اند. نیز آن جناب به گریه‌کنندگانش نظر می‌افکند و برای آنها از خدا آمرزش می‌خواهد و از پدر بزرگوارش می‌خواهد که برای آنها استغفار کند. همچنین خطاب به کسانی که برایش گریه می‌کنند، می‌فرماید: ای کسی که گریه می‌کنی! اگر بدانی خدا برایت چه تحفه‌هایی آماده کرده، مسلّما شادیِ

---

۱. کامل الزیارات، ص: ۱۰۳

تو بیشتر از اندوهت می‌شود. و این حتمی است که حق تعالی تمام گناهان و لغزشهای تو را به واسطهٔ اشکی که ریخته‌ای می‌آمرزد.

سمت راست عرش به این معنا نیست که خداوند، تختی دارد که سمت راست آن مثلاً شمس وزیر و سمت چپ آن قمر وزیر نشسته باشد.[1]

بلکه عرش دستگاه تدبیر حضرت حق جلّ و علا است، و جایگاه سیدالشهدا علیه‌السلام در یمین عرش، نشانگر این است که ایشان در مقام تدبیر و اِشراف عالم وجود قرار دارند.

کلام امام صادق علیه‌السلام گویای این واقعیت است.

عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي فَاخِتَةَ، قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَ أَبُو سَلَمَةَ السَّرَّاجُ وَ يُونُسُ بْنُ يَعْقُوبَ وَ الْفُضَيْلُ بْنُ يَسَارٍ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنِّي أَحْضُرُ مَجَالِسَ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ، فَأَذْكُرُكُمْ فِي نَفْسِي، فَأَيَّ شَيْ‌ءٍ أَقُولُ؟ فَقَالَ: يَا حُسَيْنُ، إِذَا حَضَرْتَ مَجَالِسَهُمْ فَقُلْ: "اللَّهُمَّ أَرِنَا الرَّخَاءَ وَ السُّرُورَ"؛ فَإِنَّكَ تَأْتِي عَلَى مَا تُرِيدُ. قَالَ: فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنِّي أَذْكُرُ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، فَأَيَّ شَيْ‌ءٍ أَقُولُ إِذَا ذَكَرْتُهُ؟ فَقَالَ: قُلْ: "صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ"، تُكَرِّرُهَا ثَلَاثاً.[2]

حسین بن ابی فاخته می‌گوید: من و ابو سلمهٔ سرّاج و یونس بن یعقوب و فضیل بن یسار نزد امام صادق علیه‌السلام بودیم. من به ایشان گفتم: فدایت شوم! من در مجالس این جماعت حاضر می‌شوم و شما را در درون خود یاد

---

۱. اشاره به داستان امیر ارسلان نامدار است که طبق آن شاه فرنگ دو وزیر ماهر در رمل و اسطرلاب به نام شمس وزیر و قمر وزیر دارد که شمس با امیر ارسلان موافق و قمر مخالف است. بر اثر شرارت‌های قمر وزیر، فرخ‌لقا به دست دیوان و عفریت‌ها گرفتار می‌شود و امیرارسلان راهی نجات او از سرزمین جادو می‌گردد.

۲. الأمالي (للطوسي)، ص: ۵۴

می‌کنم. در آن حال چه چیزی بر زبان بیاورم؟ امام فرمود: ای حسین! هنگامی که در مجالس ایشان حاضر می‌شوی، بگوی: «پروردگارا! آسایش و شادی را به ما نشان بده».

به حضرتش گفتم: فدایت شوم! من حسین بن علی علیه‌السلام را به یاد می‌آورم؛ هنگامی که او را یاد کردم چه بر زبان آورم؟ امام فرمود: سه بار بگو: «ای ابا عبد الله خداوند بر تو درود فرستد». این سلام تو به پیامبر خدا می‌رسد، ایشان را خوشحال می‌کند و بخاطر این عمل برایت استغفار می‌کنند و حاجت تو را از خداوند می‌خواهند. و یبلغ فاطمه و یسرّها.[1]

مفهوم «یمین عرش» این است، نه اینکه جایی رفته است که صدای هیچ کس را نمی‌شنود و رادارهایش کار نمی‌کند!

عقیدهٔ حنابله به جسمیّت خداوند

حنابله واقعا معتقد بودند که خدا شب‌های جمعه سوار بر الاغش به آسمان دنیا و بر بام بیوت خودش (یعنی مساجد) می‌آید. به همین دلیل مقید بودند که شب‌های جمعه بالای سقف مساجد خود علوفه بریزند تا خدا بالای مساجد محله یا شهر آن‌ها هم بیاید. خدا خرش را بالای پشت بام می‌بندد و می‌رود. اینکه عقاید شیعه از این عقاید کفرآمیز تنزیه شده، به لطف ائمه علیهم‌السلام است، وگرنه یا مثل آن‌ها یا بدتر از آن‌ها بودیم.[2]

---

۱. مصدر این نقل قول مرحوم علامه جعفری را نیافتیم.

۲. و فی کتاب السنة للإمام أحمد قال: و ینزل کل لیلة إلی سماء الدنیا کیف یشاء لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ وَ هُوَ السَّمِیعُ الْبَصِیرُ (شوری: ۱۱)؛ (شذرات البلاتین ص: ۴۹ و کذا عند الإصطخری. انظر طبقات الحنابلة ۱/ ۲۹)

درباره معنای موت در قرآن

در قران مجید آمده است:

«أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَآ أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰٓ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُوْلُوا الْأَلْبَابِ»[1]

پس، آیا کسی که می‌داند آنچه از جانب پروردگارت به تو نازل شده، حقیقت دارد، مانند کسی است که نابینا باشد؟ تنها خردمندان‌اند که عبرت می‌گیرند.

کلمه أَعْمَىٰٓ را نابینا معنا می‌کنیم، یعنی شخص از دریافت چیزهایی که

روی البخاری (فی الصحیح ۳/ ۲۹) و مسلم (فی الصحیح ۵۲۱/۱) عن أبی هریرة رضی الله تعالی عنه أن رسول الله ﷺ قال: «ینزل ربنا تبارك و تعالی كل لیلة إلی السماء الدنیا حین یبقی ثلث اللیل الآخر یقول: من یدعونی فأستجیب له، من یسألنی فأعطیه، من یستغفر فأغفر له»

و قد روی هذا الحدیث من أوجه كثیرة عن أبی هریرة عن النبي ﷺ و روی عنه أنه قال: «ینزل الله عز و جل حین یبقی ثلث اللیل الآخر» و هو أصح الروایات (سنن الترمذي ۲/ ۳۰۷ – ۳۰۹)

(متن و منابع مذكور برگرفته از الكتاب: المسائل و الرسائل المروية عن الإمام أحمد بن حنبل في العقيدة المؤلف: أحمد بن حنبل الجزء: ۱ صفحة: ۳۴۹)

وذهب بعضهم إلى أنه تعالى ينزل في كل ليلة جمعة على شكل أمرد حسن الوجه راكبا على حمار، حتى أن بعضهم ببغداد وضع على سطح داره معلقا، يضع كل ليلة جمعة فيه شعيرا وتبنا، لتجويز أن ينزل الله تعالى على حماره على ذلك السطح، فيشتغل الحمار بالأكل، ويشتغل الرب بالنداء «هل من تائب «، هل من مستغفر؟ تعالى الله عن مثل هذه العقائد الردية في حق الله تعالى. (بنگرید: منهاج الكرامة في معرفة الإمامة، علامه حلی، ج ۱ ص ۳۹)

۱. رعد: ۱۹

مربوط به حس بینایی می‌شود و به واسطه بینایی درک می‌شود محروم است. در قرآن مجید مکرراً با عبارت أَعْمَىٰ[1] می‌بینیم، آیا واقعا منظور خداوند کسانی است که قدرت بینایی ظاهری ندارند؟ خیر، منظور «کمن هو کالاعمی» است؛ کسی که نمی‌بیند، در عین اینکه چشمان سالمی دارد.[2]

کلمۀ موت را نیز باید چنین معنا کرد.

موت در اینجا مثل اسد است. اسد یا همان شیر در غالب زبان‌ها نشانه شَجاعت است، حتی زبان انگلیسی. کلمه شیردل (در عربی قلب الاسد و در انگلیسی[3]Lion-Hearted) یک نوع تشبیه است. اگر این جمله را بخواهیم تخطئه کنیم، می‌توانیم بگوییم علم گفته شیر شجاع نیست، بلکه حملات و خشم آن صرفاً یک مکانیزم غریزی است. حال اگر بگوییم فلانی مانند شیر است، کاری با خود شیر نداریم، بلکه می‌خواهیم به مخاطبی که شیر را نشانه شجاعت می‌داند بگوییم، این شجاعت شیر در فلان فرد نیز هست.

جمله‌های اخباری که خبر از چیزی می‌دهند، لامحالة صدق و کذب دارند. صدق جمله به این است که نقل با اصل واقعه یکسان باشد و کذب

---

۱. الإسراء: ۷۲، طه: ۱۲۵، طه: ۱۲۴، محمد: ۲۳، فاطر: ۱۹، غافر: ۵۸، الأنعام: ۵۰، الرعد: ۱۶، الزخرف: ۴۰، البقرة: ۱۸، البقرة: ۱۷۱، فصلت: ۱۷، یونس: ۴۳ و...

۲. اگر آیات فوق را بررسی کنیم، می‌بینیم که نابینایی در برابر هدایت و بصیرت آمده است. کسانی نابینا خطاب شده‌اند که چشمانشان را عامدانه برابر حقیقت بسته و آن را انکار و تکذیب کرده‌اند.

۳. ریچارد یکم (زاده ۸ سپتامبر ۱۱۵۷ـ درگذشته ۶ آوریل ۱۱۹۹)، ملقب به ریچارد شیردل (به انگلیسی: Richard The lion heart و فرانسوی: Richard Cœur de Lion)، پادشاه انگلستان (از ۶ ژوئیه ۱۱۸۹ تا ۶ آوریل ۱۱۹۹)، پسر و جانشین هنری دوم و الینور د آکیتن بود.

آن در عدم یکسان بودن نقل با اصل ما وقع است. مثلاً ما عناصر اربعه داریم، چهار عنصر که تمام مرکبات عالم از آن‌هاست؛ آب و باد و خاک و آتش.

شاعری این عناصر را در این بیت کنار هم چیده است:

آب را بر سر زنی، سر نشکند. خاک را بر سر زنی سر نشکند. آب را با خاک اگر قاطی کنی، مالش دهی تا گِل شود، قالب زنی خشتی شود، کوره نَهی آجر شود، بر سر زنی سر بشکند!

حالا این شعر راست است یا دروغ؟ اگر منظور شاعر خلاصه کردن عناصر در چهار عنصر است، شعر خلاف واقع است؛ چرا که جدول مندلیف بیش از صد عنصر دارد! دانشمندان هنوز هم در حال کشف عناصر جدید هستند. اما اگر منظورش این باشد که در ترکیب اثری هست که به تنهایی در اجزای ترکیب نیست، کلامش با واقعیت مطابقت دارد.

کلید تشخیص صدق یا کذب ماجرا این است که متکلم می‌خواهد چه منظوری را به شنونده منتقل کند. اگر مطلبی که بنای انتقال آن را دارد وضعیت «مُشبَّه» باشد (ما چهار عنصر داریم) خلاف واقع گفته است. امّا اگر هدفش انتقال «مُشبَّهٌ بِه» باشد (ترکیب عناصر و اثر آن)، کلامش صحیح است.

چند نمونه از معانی مَجازی

وقتی می‌گوییم «فلان آقا شیر است»، هدف جمله چیست؟ اگر بگوییم شیر شجاع است و از لحاظ علمی ثابت شود که شیر شجاع نیست و واکنش‌های او غریزی است، مخالف با حقیقت سخن گفته‌ایم. حال اگر بخواهیم حالات آن فرد را منتقل کنیم، زمانی حقیقت را گفته‌ایم که شخص واقعاً شجاع باشد.

با این توضیح می‌گوییم: در قران آیاتی وجود دارد که زندگان را به مردگان تشبیه می‌کند. منظور خدا از مرگ یک حالت بیولوژیکی است؟ یا می‌خواهد ذهن مخاطب را به سمت حالتی سوق دهد که از مرده در ذهن خود ثبت و ضبط کرده است!؟ یعنی یک انسان بدون شنوایی و بینایی و به طور کلی بدون هیچ درک و حسّی.

خداوند می‌خواهد به ما بفرماید عده‌ای از زندگان هستند که در مقابل آیات خداوند، ابزار حسّ و ادراک و تعقل خود را تجمید[1] کرده‌اند. وقتی در زبان عامیانه می‌گوییم «فلانی بالاخانه‌اش را اجاره داده است»، کنایه از این است که خود فرد، از ابزار ادراکی که دارد سودی نمی‌برد.

محدثان سنی این حدیث را نقل کرده اند:

عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّهُ حَدَّثَهُمْ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [و آله] وَسَلَّمَ قَالَ: إِنَّ العَبْدَ إِذَا وُضِعَ فِي قَبْرِهِ وَتَوَلَّى عَنْهُ أَصْحَابُهُ، وَإِنَّهُ لَيَسْمَعُ قَرْعَ نِعَالِهِمْ[2]، أَتَاهُ مَلَكَانِ فَيُقْعِدَانِهِ. فَيَقُولاَنِ: مَا كُنْتَ تَقُولُ فِي هَذَا الرَّجُلِ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [و آله] وَسَلَّمَ؟ فَأَمَّا المُؤْمِنُ، فَيَقُولُ: أَشْهَدُ أَنَّهُ عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ، فَيُقَالُ لَهُ: انْظُرْ إِلَى مَقْعَدِكَ مِنَ النَّارِ قَدْ أَبْدَلَكَ اللَّهُ بِهِ مَقْعَدًا مِنَ الجَنَّةِ، فَيَرَاهُمَا جَمِيعًا.

قَالَ قَتَادَةُ: وَذُكِرَ لَنَا: أَنَّهُ يُفْسَحُ لَهُ فِي قَبْرِهِ، ثُمَّ رَجَعَ إِلَى حَدِيثِ أَنَسٍ؛ قَالَ: وَأَمَّا المُنَافِقُ وَالكَافِرُ فَيُقَالُ لَهُ: مَا كُنْتَ تَقُولُ فِي هَذَا الرَّجُلِ؟ فَيَقُولُ: لاَ أَدْرِي كُنْتُ أَقُولُ

---

۱. بسته و منجمد کردن چیزی یا چیزی را از دایره استفاده خارج کردن.

۲. صحیح مسلم ج ۴ ص ۲۲۰۰

سنن النسائي جلد: ۴ صفحه: ۷۹

سنن أبي داود جلد: ۳ صفحه: ۷۲۱

مسند أحمد جلد: ۱۹ صفحه: ۲۸۹

مَا يَقُولُ النَّاسُ، فَيُقَالُ: لاَ دَرَيْتَ وَلاَ تَلَيْتَ، وَيُضْرَبُ بِمَطَارِقَ مِنْ حَدِيدٍ ضَرْبَةً، فَيَصِيحُ صَيْحَةً يَسْمَعُهَا مَنْ يَلِيهِ غَيْرَ الثَّقَلَيْنِ.[۱]

بی‌گمان هر بنده‌ای وقتی‌که درگور نهاده شد و یارانش او را به حال خود گذاشتند و برگشتند، او صدای پای آنها و بهم خوردن کفش‌هایشان را می‌شنود، دو فرشته به نزد او می‌آیند و او را می‌نشانند و به وی می‌گویند: درباره این مرد ـ محمد بن عبدالله ـ چه می‌گفتی؟ اگرآن مرده مومن باشد می‌گوید:گواهی می‌دهم‌که او بنده و فرستاده الله است. سپس به وی می‌گویند: بنگرجای خود را دردوزخ‌که خداوند آن را با بهشت برایت عوض نموده است و هردورا می‌بیند. ولی اگر کافر یا منافق باشد به وی‌گفته می‌شود: درباره این مرد چه می‌گفتی؟ می‌گوید: نمی‌دانم، همان چیزی را می‌گفتم‌که مردمان می‌گفتند. فرشتگان می‌گویند: خود نمی‌دانستید و ازکسی هم نپرسیدید و نخواندید؟ آنگاه با تازیانه آهنین ضرباتی به وی زده می‌شودکه از درد و رنج بخود می‌پیچد و فریادی سر می‌دهدکه به غیر از انس و جن همه صدای او را می‌شنوند.

مرده صدای به زمین خوردن نعلین را می‌شنود. نعال مثل دمپایی است و هنگام راه رفتن صدای بسیار آرامی تولید می‌کند. چون بسیار سبک است، مثل پوتین یا چکمه یک لغت مفرد نیست. پس این قضیه مختصّ مؤمن نیست، بلکه برای کافر نیز صادق است. مرگ انتقال حیات است، از یک نوع حیات به نوعی دیگر از آن. احادیث مذکور در نظر اهل تسنن از اعتبار بسیار بالایی برخوردار است. این احادیث صرفاً برای احتجاج در برابر دشمنان است، اما اساس تقرب ما به خداوند متعال همان اسلامی است که

۱. صحيح البخاري جلد: ۲ صفحه: ۹۸

امیرالمومنین و ائمه طاهرین علیهم‌السلام به ما آموخته‌اند. در این راه هم از سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای باکی نداریم. این از خباثت دشمنان دین است که در جایی خودشان مطالبی در اثبات مباحثی مثل شنیدن اموات می‌آورند و در جایی دیگر منکر این موضوعات می‌شوند.

روایتی دیگر از بخاری

وَقَالَ الْبُخَارِيُّ[1]: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ، سَمِعَ رَوْحَ بْنَ عبَادَة، حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي عَرُوبَةَ، عَنْ قَتَادَةَ قَالَ: ذَكَرَ لَنَا أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ، عَنْ أَبِي طَلْحَةَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وسلم أَمَرَ يَوْمَ بَدْرٍ بِأَرْبَعَةٍ وَعِشْرِينَ رَجُلًا مِنْ صَنَادِيدِ قُرَيْشٍ فَقُذِفُوا فِي طَوِيٍّ مِنْ أَطْوَاءِ بَدْرٍ خَبِيثٍ مُخْبِثٍ، وَكَانَ إِذَا ظَهَرَ عَلَى قَوْمٍ أَقَامَ بِالْعَرْصَةِ ثَلَاثَ لَيَالٍ، فَلَمَّا كَانَ بِبَدْرٍ الْيَوْمَ الثَّالِثَ أَمَرَ بِرَاحِلَتِهِ فَشُدَّ عَلَيْهَا رَحلهَا، ثُمَّ مَشى وَتَبعهُ أَصْحَابُهُ وَقَالُوا مَا نَرَى يَنْطَلِقُ إِلَّا لِبَعْضِ حَاجَتِهِ.

حَتَّى قَامَ عَلَى شَفَةِ الرَّكِيِّ، فَجَعَلَ يُنَادِيهِمْ بِأَسْمَائِهِمْ وَأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ: يَا فُلَانَ بْنَ فلَان، وَيَا فلَان بن فلَان، يسركم أَنَّكُمْ أَطَعْتُمُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ؟ فَإِنَّا قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا، فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وعد رَبُّكُمْ حَقًّا

فَقَالَ عُمَرُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا تكلم من أجساد لَا أَرْوَاح فِيهَا؟

فَقَالَ النَّبِيُّ صلی‌الله‌علیه‌وسلم: وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ مَا أَنْتُمْ بِأَسْمَعَ لِمَا أَقُولُ مِنْهُمْ

قَالَ قَتَادَةُ: أَحْيَاهُمُ اللَّهُ حَتَّى أَسْمَعَهُمْ قَوْلَهُ تَوْبِيخًا وَتَصْغِيرًا وَنِقْمَةً وَحَسْرَةً وَنَدَمًا.

وَقَدْ أَخْرَجَهُ بَقِيَّةُ الْجَمَاعَةِ إِلَّا ابْنَ مَاجَهْ مِنْ طُرُقٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي عَرُوبَةَ

وَرَوَاهُ الْإِمَامُ أَحْمَدُ، عَنْ يُونُسَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمُؤَدِّبِ، عَنْ شَيْبَانَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ قَتَادَةَ، قَالَ: حَدَّثَ أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ.

---

۱. صحيح البخاري جلد: ۵ صفحه: ۷۶

فَذَكَرَ مِثْلَهُ.

فَلَمْ يَذْكُرْ أَبَا طَلْحَةَ

وَهَذَا إِسْنَادٌ صَحِيحٌ، وَلَكِنَّ الْأَوَّلَ أَصَحُّ وَأَظْهَرُ.[۱]

قتاده می‌گوید: انس ابن مالک از ابی طلحه به ما تعریف کرد که پیامبر خدا در روز بدر دستور داد تا ۲۴ نفر از بزرگان قریش در چاهی از چاههای بد بو بیاندازند و عادت پیامبر ﷺ اینگونه بود که اگر بر یک قومی قالب و پیروز می‌شد در همان جا سه شبانه روز می‌ماند و در روز بدر نیز در روز سوم دستور داد که اسباب و اثاثیه‌اش جمع آوری شود و سپس با پای پیاده به راه افتاد و اصحابش نیز به دنبالش به راه افتادند و می‌پنداشتند که پیامبر می‌خواهد بعضی از کارهای عقب مانده‌اش را تکمیل کند تا اینکه در لبه چاهی که جسد مشرکین در آن انداخته شده بود ایستاد و با ذکر نام و نام پدر شان، آنان (جسد مشرکین) را خطاب قرار داد «ای فلانی پسر فلانی آیا خوش حال می‌شدید اگر از الله و رسولش اطاعت می‌کردید؟ ما آنچه را که پروردگارمان به ما وعده داده بود به حق یافتیم؟ آیا شما نیز آنچه را که پروردگارتان وعده داده بود، به حق یافتید؟ در این هنگام عمر گفت: یا رسول الله ﷺ آیا اجسادی را که روح و جانی ندارند خطاب قرار می‌دهی ؟ پیامبر ﷺ در جواب گفت: قسم به پروردگاری که جانم در قبضه ی اوست شما در شنیدن سخنانی که می‌گویم بهتر از آنان نیستید.

قتاده می‌گوید: خداوند آنان را زنده گردانید تا به جهت توبیخ و حسرت و ذلیل کردنشان سخنان پیامبر ﷺ را بشنوند.

---

۱. السیره النبویه جلد: ۲ صفحه: ۴۵۱/۴۵۲

روایتی از احمد حنبل

حَدَّثَنَا عَفَّانُ، حَدَّثَنَا حَمَّادُ، عَنْ ثَابِتٍ، عَنْ أَنَسٍ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ تَرَكَ قَتْلَى بَدْرٍ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ حَتَّى جَيَّفُوا، ثُمَّ أَتَاهُمْ فَقَامَ عَلَيْهِم فَقَالَ: " يَا أُمَيَّةَ ابْن خَلَفٍ، يَا أَبَا جَهْلِ بْنَ هِشَامٍ، يَا عُتْبَةَ بْنَ رَبِيعَةَ يَا شَيْبَةَ بْنَ رَبِيعَةَ، هَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا؟ فَإِنِّي قَدْ وَجَدْتُ مَا وَعَدَنِي رَبِّي حَقًّا.

قَالَ: فَسَمِعَ عُمَرُ صَوْتَهُ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَتُنَادِيهِمْ بَعْدَ ثَلَاثٍ وَهَلْ يَسْمَعُونَ؟ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: " إِنَّكَ لَا تسمع الْمَوْتَى " فَقَالَ: " وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا أَنْتُمْ بِأَسْمَعَ لِمَا أَقُولُ مِنْهُمْ، وَلَكِنْ لَا يَسْتَطِيعُونَ أَنْ يُجِيبُوا

وَرَوَاهُ مُسْلِمٌ، عَنْ هُدْبَةَ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ سَلَمَةَ بِهِ.[1]

مرگ انقطاع حیات نیست، تبدیل یک نوع حیات است به صورتی دیگر از حیات. ابزار حسی در حیات پس از مرگ به مراتب اقوی از ابزار حسی ما در دنیاست.

شواهدی از حیات برزخی در قرآن

آیات:

وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَٰكِنْ لَا تَشْعُرُونَ[2]

و کسانی را که در راه خدا کشته می‌شوند، مرده نخوانید، بلکه زنده‌اند؛ ولی شما نمی‌دانید.

آن‌ها زنده هستند ولی ما امکان و ابزار حس یا تماس آثار حیات ایشان را نداریم.

---

۱. مسند الإمام أحمد جلد: ۳ صفحه: ۲۸۷

۲. بقره: ۱۵۴

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ[۱]

هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند، مرده مپندار، بلکه زنده‌اند که نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند

فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ[۲]

به آنچه خدا از فضل خود به آنان داده است شادمانند، و برای کسانی که از پی ایشانند و هنوز به آنان نپیوسته‌اند شادی می‌کنند که نه بیمی بر ایشان است و نه اندوهگین می‌شوند

يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ[۳]

بر نعمت و فضل خدا و اینکه خداوند پاداش مؤمنان را تباه نمی‌گرداند، شادی می‌کنند.

مشرکان می‌گفتند که این‌ها زود کشته می‌شوند و سرنوشت ایشان به پایان می‌رسد، تا این آیات نازل شد. نکته مهم در اینجا این است که این مقام برای مومنین ثابت است، منظور از ضایع نشدن اجرمومنین نیز همین است. عده‌ای که به شهادت رسیدند زودتر به این مقام دست پیدا می‌کنند و سایرین بعد از طی عمر به صورت طبیعی.[۴] ایشان زنده‌اند و به تمامی نعمات دسترسی و کامجویی دارند.

---

۱. آل عمران: ۱۶۹

۲. همان: ۱۷۰

۳. همان: ۱۷۱

۴. بنگرید: بحارالأنوار، ج۶، ص۲۱۸/ القمی، ج۱، ص۲۰، الکافي، ج۸، ص: ۱۵۶

فرض کنید پدری به شهادت از دنیا رفته است، از وضع فعلی او آگاه است، اما نسبت به آینده او نگران است. او چون شهید است مقام والایی دارد، اما بیم آن را دارد که فرزندش بدون ایمان از دنیا برود. خداوند می‌فرمایند که بر عاقبت آن‌ها بیمناک نباش، چرا که با ایمان از این دنیا خواهند رفت و همان نعمتی را که به تو عطا کردیم نیز به او عطا خواهیم کرد.

لذا در احادیث داریم که ایمان عبد مومن تا هفت نسل او اثر می‌گذارد.[1]

مؤمنی که از دنیا می‌رود نسبت به حال نزدیکانش مطلع است، اما نسبت به آینده ایشان نگرانی دارد، خداوند بشارت داده که نزدیکان او (مومن شهید یا غیر شهید) با ایمان از دنیا خواهند رفت و چیزی از آن‌ها ضایع نخواهد شد.[2]

---

۱. بنگرید: علل الشرائع، ج۱، ص: ۶۲، تفسیر العیاشي، ج۲، ص: ۳۳۶

۲. ما از اتباع محمد بن عبد الوهاب و مصطفی طباطبایی توقع نداریم. همین امسال که به مکه مشرف شدم، کنار ستونی رو به روی روضه منوره ایستاده بودم، مشغول ذکر بودم که یکی از ماموران آمد و گفت: امشی امشی! گفتم: اصلی علی النبی! گفت: لا تعبد النبی! گفتم: اعبد من کان الله یعبده، إِنَّ اللَّهَ وَمَلَآئِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَآ أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا! رفته بود، این را که شنید برگشت و من را هل داد. تازه عبا و عمامه هم نداشتم. حد فهم آن‌ها همین مقدار است. ساده‌تر از این مطلب برای تو دهنی به این‌ها وجود دارد؟ اگر بگوید صلوات نفرست یا ادعیه خودتان را نخوان باز یک چیزی! اما وقتی در جواب من که می‌گویم صلوات می‌فرستم، می‌گوید: پیامبر را عبادت نکن چه بگویم؟ چه کارش کنم؟

فصل سوم:
امکان خطاب با مردگان از دید قرآن

توضیح چند آیه

آیاتی در قرآن مجید وجود دارد که نشان می‌دهد اموات مورد خطاب قرار می‌گیرند و پاسخ می‌دهند. ما توانایی شنیدن صدای ایشان یا صدای ملائکه‌ای را که ایشان را مورد خطاب قرار می‌دهند نداریم.

به این آیات توجه فرمایید:

۱. «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنَادَوْنَ لَمَقْتُ اللَّهِ أَكْبَرُ مِنْ مَقْتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى الْإِيمَانِ فَتَكْفُرُونَ»

کسانی که کفر ورزیده‌اند، مورد ندا قرار می‌گیرند که: قطعاً خشم خدا (بر شما) از خشم شما نسبت به همدیگر سخت‌تر است، آن گاه که به سوی ایمان فراخوانده می‌شدید ولی کفر می‌ورزیدید.

قَالُوا رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ

می گویند: پروردگارا! دو بار ما را به مرگ رسانیدی و دو بار ما را زنده گردانیدی؛ اینک به گناهانمان اعتراف کردیم؛ پس آیا راه بیرون شدنی هست؟

ذَٰلِكُمْ بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ وَإِنْ يُشْرَكْ بِهِ تُؤْمِنُوا فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ»[1]

---

۱. غافر: ۱۰ تا ۱۲

این [کیفر] از آن روی برای شماست که چون خدا به تنهایی خوانده می‌شد، کفر می‌ورزیدید؛ و چون به او شرك آورده می‌شد، [آن را] باور می‌کردید. پس [امروز] فرمان از آنِ خدای والای بزرگ است.

در توضیح این آیات باید گفت:

ندا سخن گفتن با فاصله است [یعنی میان گوینده و شنونده فاصله وجود دارد]، مثلاً می‌گویند: «کنت واقفا فنادانی رجل بقول لم اسمعه، فقال صاحبی الذی الی جنبی انه یقول قف و لا تتقدم»؛ یعنی: من ایستاده بودم و مردی مرا صدا زد و گفتم نشنیدم، دوستم که کنارم بود گفت که می‌گوید بایست و جلو نرو.

چون دوستم نزدیکم ایستاده است، نمی‌گویم: نادانی صاحبی، چون استعمال ندا برای خواندن و سخن گفتن با فاصله است. شرط استفاده از کلمه (قول) وجود فاصله نیست.

شاید گفته شود آیهٔ اول مختصّ قیامت است، اما آیات بعدی مشخص می‌کنند که این گفتگو اختصاص به عالم قبر دارد.

در آیه یازدهم مقصود از «خروج» بیرون شدن از قبر است، زیرا خروج از جهنم سبب جبران ایمان نیست. مردگان درخواست خروج از قبر را دارند تا با زندگی مجدد و اصلاح اعمال، فرصت مجدّدی داشته باشند. اگر مقصود جهنم بود، باید درخواست نجات و رهایی از عذاب را می‌داشتند، چون آنجا امکان خروج ندارد.[1]

---

۱. أَوْ تَقُولَ حِينَ تَرَى الْعَذَابَ لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً فَأَكُونَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (زمر: ۵۸). در تفسیر این آیه شریفه آمده است که شخص کافر زمانی که به سوی قبر برده می‌شود و زمانی که درون قبر قرار می‌گیرد، درخواست بازگشت به دنیا برای ایمان آوردن و انجام اعمال صالح را

به هر حال این آیات بیان می‌کند که عناد تا وقت مرگ است و بعد از مرگ، دشمنی و سرپیچی از فرمان خدا از بین خواهد رفت.

۲. «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ فَأَلْقَوُا السَّلَمَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ بَلَىٰ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»

همانان که فرشتگان جانشان را می‌گیرند، در حالی که بر خود ستمکار بوده‌اند، از درِ تسلیم درمی آیند [و می‌گویند:] «ما هیچ کار بدی نمی‌کردیم». آری، خدا به آنچه می‌کردید، داناست.

فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ

اینک از درهای دوزخ وارد شوید و در آن همیشه بمانید، و حقّا که چه بد است جایگاه متکبران.

وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرًا لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ

و به کسانی که تقوا پیشه کردند، گفته شود: پروردگارتان چه نازل کرد؟ می‌گویند: «خوبی». برای کسانی که در این دنیا نیکی کردند [پاداش] نیکویی است، و قطعاً سرای آخرت بهتر است، و چه نیکوست سرای پرهیزگاران.

جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ كَذَٰلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ»[1]

بهشتهای عدن که در آن داخل می‌شوند. رودها از زیر [درختان] آنها

دارد. بنگرید: بحارالأنوار، ج۶، ص۲۵۸ و ۲۲.

۱. نحل: ۲۸ تا ۳۰

روان است. در آنجا هر چه بخواهند برای آنان [فراهم] است. خدا این گونه پرهیزگاران را پاداش می‌دهد.

در توضیح این آیه باید گفت:

با بررسی آیه سی‌ام متوجه می‌شویم که در فاصله بین محشر و مرگ، مؤمن در برزخ مُنعَم به نعیم الهی است. آیه سی و یکم که وعدهٔ بهشت را به آنان می‌دهد، مختصّ این زمان نیست، بلکه در آینده اتفاق خواهد افتاد. چون این آیات مکی است و سوره در مکه نازل شده است، خداوند، ابتدا گروه کفار را که اکثریت بودند، مورد خطاب قرار می‌دهد. پس خداوند متعال نمی‌خواهد بگوید من به دوزخیان بیش از بهشتیان اهتمام دارم؛ بلکه هدف این است که برای اکثریت، به اصطلاح رایج، شکّ ایجاد کند تا شخص متنبّه شود و بگوید: چرا من از اقلیت نباشم؟ این به بلاغتِ مکانیِ نزول آیات برمی‌گردد. عالم برزخ، دنیایی موازی با همین دنیاست.[1]

در این دنیا حیات دو مرحله دارد: یک حیات دنیوی و یکی هم حیات برزخی. حیات برزخی یک مفهوم واقعی است. البته به دنبال جسم هورقلیایی[2] نمی‌گردیم. واقع امر این است که این نوع از حیات، یک حیات تکامل یافته است که شخص طیّ این زندگانی، خوشحالی، ناراحتی، الم و ادراک را داراست.

---

۱. برزخ همان عالم قبر است. (الكافي ج۳، ص: ۲۴۲). منظور از قبر، بهشت برزخی یا جهنم برزخی است (دیلمی، ارشاد القلوب ج۱، ص۷۵)

۲. اشاره به عقیده شیخ احمد احسائی دارد که عالم برزخ را عالم هورقلیا می‌دانست. بنگرید: بررسی اصطلاح هورقلیا درمنظومه فکری شیخ احمد احسایی، پژوهش‌های فلسفی کلامی، دوره ۲۰، شماره ۴ - شماره ۷۸، دی ۱۳۹۷

ابوالعلاء مَعرّی[1] ـ که حدود صد سال قبل از خیام می‌زیسته و خیام در سروده‌های خویش از او الهام گرفته ـ مرثیه‌ای مشهور دارد که برای فوت یکی از فقهای حنفی[2] سروده است. در بخشی از آن می‌خوانیم:

خُلق الناس للبقاء فضلّت أمّة یحسبونهم للنّفاد

إنّما یُنقَلون من دار أعما لٍ إلی دار شِقوة أو رَشَاد

إنَّ حزناً فی ساعه الموت أضعاف سرورٍ فی ساعه المیلادِ

ضَجعة الموتِ رَقْدَةٌ یستریح الـ جسمُ فیها والعیْشُ مثلُ السُّهاد

مردم برای ابدیت آفریده شده‌اند. کسانی که می‌گویند پایان عمرشان نیستی است، گمراه شدند.

بلکه انتقال از سرای اعمال به سرای نتیجه‌گیری صورت می‌پذیرد. یا شقاوت یا رشد و هدایت.

اندوه در زمان مرگ چندین برابر خوشحالی در زمان تولد است.

خواب مرگ، خوابی است که در آن بدن راحت می‌شود و در آسایش است و زندگی مانند بی خوابی است.

۳. «وَأَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ

و از آنچه روزیِ شما گردانیده ایم، انفاق کنید، پیش از آنکه یکی از شما را مرگ فرا رسد، در حالی که می‌گوید: پروردگارا! چرا تا مدّتی بیشتر

---

۱. اَبوالْعَلاءِ مَعَری، احمد بن عبدالله بن سلیمان تنوخی (۲۷ ربیع‌الاول ۳۶۳– ۴۴۹ ق / ۲۶ دسامبر ۹۷۳–۱۰۵۷ م)، شاعر و اندیشمند برجستهٔ نابینای عرب.

۲. في رثاء الفقيه الحنفيّ أبي حمزة.

[اجل] مرا به تأخیر نینداختی تا صدقه دهم و از نیکوکاران باشم ؟

وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَآءَ أَجَلُهَا وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ»[۱]

و [لی] هر کس اجلش فرا رسد، هرگز خدا [آن را] به تأخیر نمی‌افکند، و خدا به آنچه می‌کنید آگاه است

۴. «حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّىٓ أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّآ إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَآئِلُهَا وَمِن وَرَآئِهِم بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ»[۲]

تا آن گاه که مرگ یکی از ایشان فرا رسد، می‌گوید: «پروردگارا، مرا بازگردانید تا من کار نیك خالص انجام دهم، در آنچه دست بداشتیم در دنیا. حقا که آن سخنی است که اوست گوینده ی آن، و از پیش ایشان است گور، تا روز برانگیختن.

توضیح در مورد آیه:

این آیه یکی از ظرایف قران است. مخاطب خداست ولی فعل جمع. در واقع می‌گوید: خدایا به ملائک بگو که مرا بازگرداند. این آیات همه مربوط به کفّار است و مؤمنان حساب دیگری دارند، خود موت این چنین است. در آیات بالا ذکر شد؛ اما در جایی که خداوند تمثیل استفاده می‌کند، یعنی عده‌ای را همانند مردگان می‌داند، مبین این مطلب است که اینان فاقد هرگونه مُدرکِات، ابزار تعقل و تفکر یا فهم هستند. این شخص بدتر از مردگان است، چون ابزار تعقل را دارد ولی استفاده نمی‌کند. در آیه صدم سورۀ مؤمنون عبارت «وراء» زمانی است نه مکانی، یعنی آن‌ها سه مرحله حیات

۱. منافقون: ۱۰ و ۱۱

۲. مؤمنون: ۹۹ و ۱۰۰

زمانی دارند، یک مرحله دنیا و بعد از آن موت است. برزخ یعنی فاصله میان زندگی دنیا تا روز برانگیخته شدن، شروع زندگی جدید به یک شیوهٔ جدید.

دو نکتهٔ مهم در باب معاد

در بارهٔ معاد دو اشتباه صورت گرفته که ناشی از افراط و تفریط است.

۱. مجرد به زمان مادی بودن برنمی‌گردد؛ بنابر این معاد، معاد روحانی است. این اشکال به این علت پیش آمده که نتوانسته‌اند معنای حقیقی تجرّد را درک کنند و معتقد به این امر شدند که تجرّد رخ نمی‌دهد مگر با انفصال از هر چیز مادّی.

۲. عذاب مادّی و نعمت مادّی باید به همان بدنی تعلق بگیرد که طرف فعل خیر یا شر بوده است.

دو انسان را تصور کنید؛ یکی حضرت ابوذر و دیگری ابوجهل. بین ۴۳ تا ۴۵ سال عمر اسلامی حضرت ابوذر است. می‌گویند اگر ایشان در سی سالگی نماز خوانده و خداوند می‌خواهد به واسطه این نماز به او غذای بهشتی عطا کند، باید بدن جناب ابوذر، همان بدن سی ساله با معدهٔ سی سالگی باشد.

اما ابوجهل زمانی فلان جنایت را مرتکب شده که مثلاً بیست ساله بوده است. اگر می‌خواهد عذاب شود، باید همان بدن بیست سالهٔ او عذاب شود. چرا؟ بخاطر اینکه لذت و الم مادی است.

نکته اینجاست که لذّت و درد متعلق به روح است و جسم لذّت و الم ندارد. روح به مقدار ارتباطش با جسم، از راحتی جسم لذت می‌برد و از رنج آن درد می‌کشد.

ما در این دنیا دو شکل از لذّت را داریم. به اصطلاح طلبگی یکی لذّت

خوابیدن بر روی بالش پر قو است (جمیع لذات جسمانی) و مصداق لذت دیگر این است که مثلاکسی از من تعریف کند و بگوید تو چنین و چنانی. در اینجا لذّت برنده روح است، در یک حالت به واسطه راحتی جسم لذّت می‌برد و در حالت دوم مستقیما خود روح لذّت می‌برد.

شاعر عرب می‌گوید:

لحاظکم تجرحنا فی الحشا　　و لحظنا یجرحکم فی الخدود

جرح بجرح قابلوا ذا بذا　　فما الذی اوجب جرح الصدود[1]

تیر نگاه‌ها و گوشه چشمی‌های شما دل‌های ما را زخمی می‌کند

و نگاه ما چهره ی شما را مجروح می‌کند.

زخمی در برابر زخمی دیگر، این را در برابر آن بپذیرید

پس آن کیست که زخم اِعراض و بی توجهی را بر دل می‌زند؟

این غزل، رقیق‌ترین غزل عربی است. چرا این را خواندم؟ برای اینکه تشبیه معنا به محسوس زیاد است. اساساً الم و لذّت برای روح است. خدا سند نداده است که در زمان جنایت ابوجهل، برای گناهان دوره بیست و یک سالگی، جلد و پوست بیست و یک سالگی‌اش را بر تنِ او کند. درست است که لذّت و عذاب مادی است، اما چه ده سال قبل، چه الآن و چه در آینده، اگر گلابی بخورم، لذت برنده منم نه دستگاه گوارش.

آنچه عدل الهی اقتضا می‌کند، این است که خوبی کننده در پاداش کار خوب خودش لذّت ببرد. خوبی کار من است نه کار دست و پا و چشم من. اعضای بدن من ابزارهایی‌اند که به واسطهٔ آن‌ها خوبی را درک می‌کنم و در جایی

---

۱. سلیمان علی ۶۰۰۲:۵۷۳

که خوبی را درک کردم، انجام می‌دهم. البته روز قیامت، دست شهادت می‌دهد در مقابلِ انکار من، وگرنه مؤمن چیزی برای انکار ندارد.

علم مؤثّر در معلوم نیست، بلکه انکشاف معلوم است (فلسفه درست این است، آن فلسفه سخنی سخیف است و به درد ادبیات می‌خورد). ما خیال می‌کنیم نعیم مادی یعنی چیزی که در این دنیا از دست دادیم و در قیامت باید به ما بازگردانده شود.

رویکرد دوم این است که خیال می‌کنیم اگر معاد این گونه نباشد، باید روحانی باشد.

حلّ این قضیه در روایات آمده است، به این مضمون که خداوند نطفه اصلی را نگاه می‌دارد و در روز قیامت یک تن مادی جدید برای او می‌آفریند.[۱] وجه مشترک بین تن دنیایی، بدن مثالی برزخ و بدن آخرتی، همان نطفه اصلی است. حتی تن موجود جهنمی در عالم قیامت به صورتی است که با عذاب سازگار است نه با فنا.

در قرآن می‌فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصْلِيهِمْ نَارًا كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا»[۲]

به زودی کسانی را که به آیات ما کفر ورزیده‌اند، در آتشی [سوزان] درآوریم؛ که هر چه پوستشان بریان گردد، پوستهایِ دیگری بر جایش نهیم تا عذاب را بچشند. آری، خداوند توانای حکیم است.

---

۱. الكافي، ج۳، ص ۲۵۱.

۲. نساء: ۵۶

اگر جسم ما را در کوره‌ای قرار دهند که دمای آن هزار درجه است، چیزی باقی نمی‌ماند؛ چه رسد به این که برشته شود! بدن کافر هم در قیامت یک مرتبه بالاتری از کمال مادی دارد که در این دنیا ندارد.

اساس، همان نطفه اصلیه است که تکرار شدنی نیست و خدا به آن یک بدن مادی کامل عطا می‌کند. این نطفهٔ اصلی، جسم آن روح است نه اجزاء من! این نطفهٔ اصلیه ماده است که تعلق روح به آن است. یک سنخ از اختلالات جسم، آن نطفه اصلیه را جدا می‌کند. مرگ آن است که روح از نطفهٔ اصلیه جدا می‌شود و نطفهٔ اصلیه درون قبر محفوظ می‌ماند. روح به تبع این نطفهٔ اصلیه با بدن من مرتبط است. اکنون مواد علی التّناوب وارد نسل‌ها می‌شوند؛ یعنی آن که جزء عالی موجود انسانی این عصر هست. در عین حال جزء جدا شده موجود دویست سال قبل است. در روز قیامت، بدن از مواد مشابه ساخته می‌شود، نه اینکه خداوند دوباره مواد روی زمین را به چرخش درآورد. اگر معاد روحانی باشد، من لذت خوردن گلابی را هم نیاز ندارم. خدا می‌گوید: در بهشت این لذات را هم دارید.

یکی از اعلام نیمهٔ اول قرن چهاردهم دو کتاب نوشت که در زمان خودش سر و صدا کرد. این کتابها در سالهای اخیر تجدید چاپ شد. در یکی از این کتاب‌ها این سخن را که «شخص دوباره در قبر زنده می‌شود»، حرفی عامیانه و باطل می‌شمارد. او برای این مدّعا دو دلیل می‌آورد.

دلیل اول این است که فرض کنیم دهان بعضی از مرده‌ها را با آرد پر کردیم. بعد از چند روز نبش قبر کردیم، دیدیم تکان نخورده است. طبعاً اگر این فرد می‌خواست سخن بگوید، باید آرد را به بیرون می‌افکند.

دلیل دوم اینکه اگر دوباره زنده شود و دوباره بمیرد، نیاز به اجرای مجدد احکام میت دارد.

پاسخ این است که بگوییم مخاطب، روح است.

ایشان شخص موجّهی بود و به عنوان شخصی شناخته می‌شد که عارفانه سخن می‌گوید نه عامیانه. راه حلّ همهٔ این قضایا را ائمه علیهم‌السلام به ما گفته‌اند، به این مضمون که ارتباط انسان با آن نطفهٔ اصلیه است و سایر چیزها عاریه. در روایات مفهوم «لبس و خلع» آمده است، به این مضمون که جامه‌ای را در می‌آوری و جامه‌ای را می‌پوشی. این‌ها تو نیستی. تبدیل شدن مواد آلی به غیر آلی را روایت به «لبس و خلع» تعبیر می‌کند. تو انسانی مادی هستی، اما ارتباط مادی با آن نطفهٔ اصلیه است.

ائمه علیهم‌السلام کلماتی دارند که در عصر خودشان درک نشده که چه مباحثی را حلّ و مطرح کرده‌اند.

فصل چهارم:
معنای نذر و ذبح برای غیر خدا

مقدمه

ذیل دو موضوع باید طرح بحث شود: اول، باید ممنوع النذر لغیر الله مشخص شود. دوم ما اهلّ به لغیر الله و ما ذُبح علی النُّصُب.

مسیر ما به تعیین ائمه ماست و به دنبال حدیث ابوهریره و مانند او نیستیم .

یکی از مباحثی که ابن تیمیه و به تبع او محمد بن عبدالوهاب مطرح کرده است، ما ذُبح علی النُّصُب[1] و ما اهلّ به لغیر الله است.

جالب اینجاست که این عمل تا سال آخر حیات طیبهٔ پیامبر اکرم ـ که به عقیدهٔ ایشان «الاسلام ضرب علی الارض بجرانه» (اسلام به تمام آفاق زمین رسید) ـ ادامه داشته است. اسلام را به شتری تشبیه می‌کنند که مقدار زیادی غذا خورده است. وقتی روی زمین می‌خوابد، مساحت زیادی را از آنِ خود کرده و هر چه بر زمین هست، احساس به ثقل شکم جناب آقا می‌کند. این تشبیه از نظر ایشان رسا بوده؛ حالا غلط یا درست پای خودشان است. مثل تشبیه نسوان به حیوانات که در عربی برای هر دو از لغت رکوب استفاده می‌کنند. و در صدد قضاوت در مورد آن نیستیم.

---

۱. مائده: ۳

۱. ما ذُبِح علی النُّصُب

شگفتا! چه زیبا امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

رُوِيَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ قَالَ: قَالَ رَجُلٌ لِأَبِي عَبْدِ اَللَّهِ عَلَيْهِ اَلسَّلاَمُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! إِنِّي لَمَّا قَضَيْتُ نُسُكِي لِلْعُمْرَةِ أَتَيْتُ أَهْلِي، وَ لَمْ أُقَصِّرْ. قَالَ: «عَلَيْكَ بَدَنَةٌ». قَالَ: فَإِنِّي لَمَّا أَرَدْتُ ذَلِكَ مِنْهَا وَ لَمْ تَكُنْ قَصَّرَتْ اِمْتَنَعَتْ. فَلَمَّا غَلَبْتُهَا قَرَضَتْ بَعْضَ شَعْرِهَا بِأَسْنَانِهَا. قَالَ: رَحِمَهَا اَللَّهُ، إِنَّهَا كَانَتْ أَفْقَهَ مِنْكَ؛ عَلَيْكَ بَدَنَةٌ وَ لَيْسَ عَلَيْهَا شَيْءٌ[1]

از حمّاد بن عثمان روایت شده است که گفت: مردی به امام صادق علیه‌السلام گفت: فدایت شوم، من چون مناسک عمره را انجام دادم، پیش از آنکه تقصیر[2] کنم به سراغ همسر خود آمدم. امام فرمود: شتری فربه بر ذمّه داری. گفت: من این کار را از او خواستم؛ اما در حالی که تقصیر نکرده بود، به آن گردن ننهاد. چون بر او غالب شدم، قسمتی از موی خود را با دندانهایش قطع کرد. امام گفت: خدا او را رحمت کناد! زیرا که او دین شناس‌تر از تو بوده است. تو شتری فربه بر ذمّه داری، و او چیزی بر ذمه ندارد.

همه فقها به اجماع می‌گویند: تقصیر مشروط به حدید نیست، فلذا از طریق دندان می‌توان بخشی از مو یا ریش را قطع کرد.

در قرآن می‌فرماید:

«يَآ أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوٓا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»[3]

---

۱. من لا یحضره الفقیه، ج۲، ص: ۳۷۸

۲. تقصیر به معنای کوتاه کردن موی سر یا ناخن است که از واجبات حجّ به شمار می‌رود.

۳. مائده: ۹۰

«انصاب» جمع نصب است. مقصود آیه وجود نصب نیست، بلکه مقصود، عمل عند النصب یعنی «ذبح عند النصب» است. «ما اهلّ به لغیر الله»، خونی است که برای غیر خدا ریخته شود. این به لحاظ قصد ذابح بود. یا مذبوحی در محل‌های معین شده یا نشانه گذاری شده (مذبح) برای تقرب به الهه قربانی می‌شود. عجیب اینجاست که این اصطلاح از شرک به مسیحیت آمده و آن‌ها در تمامی کلیساهایشان به جای محراب، مذبح دارند. یعنی آنجایی که عکس حضرت مریم و صلیبش و حضرت عیسی به دامان مادرش هست، شبیه به محراب‌های ماست، ولی به آن مذبح می‌گویند. البته معلوم نیست در زمان خاتم الانبیاء محراب حفره‌ای در دیوار بوده یا نه، ممکن است بعدها مسلمانان به تقلید از مسیحیان، این حفره را به عنوان محراب ایجاد کرده و آن را محلی برای قرارگیری امام قرار داده باشند که کسی مزاحم او نشود.

قرآن می‌فرماید:

«فَخَرَجَ عَلَىٰ قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا»[1]

پس، از محراب بر قوم خویش درآمد و ایشان را آگاه گردانید که روز و شب به نیایش بپردازید.

«فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَىٰ مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ»[2]

پس در حالی که وی ایستاده [و] در محراب [خود] دعا می‌کرد، فرشتگان

---

۱. مریم: ۱۱

۲. آل عمران: ۳۹

او را ندا دردادند که: خداوند تو را به [ولادت] یحیی نوید می‌دهند که تصدیق کنندهٔ [حقانیت] کلمة الله [عیسی] است، و بزرگوار و خویشتن دار [پرهیزنده از زنان] و پیامبری از شایستگان است.

«فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّىٰ لَكِ هَٰذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ»[1]

آنک خداوندگارش وی [مریم] را با حُسنِ قبول پذیرا شد و او را نیکو بار آورد، و زکریا را سرپرست وی قرار داد. زکریا هر بار که در محراب بر او وارد می‌شد، نزد او [نوعی] خوراکی می‌یافت. [می] گفت: ای مریم، این از کجا برای تو [آمده است؟ او در پاسخ می] گفت: این از جانب خداست، که خدا به هر کس بخواهد، بی شمار روزی می‌دهد.

پس وجود محراب به معنای محل عبادت، در مسجد پیامبر برای ما قطعی است؛ ولی اینکه حفره‌ای در جدار و محلّی برای قرارگیری امام بوده، برای ما روشن نیست. در مساجد قدیم مسلمانان، مثل حرم امیرالمؤمنین علیه‌السلام و مسجد هندی در نجف، افرادی بودند که در غیر وقت صلاة، در جای خاصی نماز می‌خواندند. بعضی از این افراد کسانی بودند که باید نماز استیجاری بخوانند. محراب به این مفهوم، یعنی جایی که شخص برای عبادت خود اختصاص داده، نه جایی به صورت حفره که امام در آن قرار می‌گیرد.

در نظر سنی‌ها تصاعد ارتفاع در سطح محدود است، ولی نزد شیعه

---

۱. آل عمران ۳۷

ارتفاع سطح مأموم از امام، محدود به حدّ خاصی نیست. پس گود بودن برای این است که الحاق صورت بگیرد، «بما لا یخرج عادةً عن صدق الایتمام». حال اگر برج ایفل ساخته باشد و برود بالای آن برج، و بعد به امام جماعتی اقتدا کند که در پایین ایستاده باشد، این صدق عرفی اقتدا نیست. اما تا ده متر هم مانعی ندارد. این هم چیزی ست که مقداری از فقه سنی ساخته شده و آمده در فرهنگ دینیِ ما؛ به خاطر اینکه ما جایی نداریم که از ابتدا فقه امیرالمومنین و اهل‌بیت علیهم‌السلام بر آن حاکم بوده باشد.

در ذبح لحلیة الاکل، قصد قربت، تقرب الی الله و اجماع شرط نیست. یعنی می‌خواهیم مرغ بخوریم، رفتیم شکار، سفر هم للحج بوده، قبل از احرام هم بوده، غذا هم همراه خودمان نداشتیم، فرض کنید یک کبک (حجل) را زنده شکار کردیم و خواستیم ذبح کنیم، شرط نیست که قربة الی الله باشد. یک شرط هست که از نفی اثبات شرط می‌شود.

خداوند می‌فرماید:

«وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ»[1]

و از آنچه نام خدا بر آن برده نشده است، مخورید

اهل تسنن می‌گویند که شرطش تسمیه حین الذبح نیست، بلکه تسمیه حین الاکل باشد، کافی است. لذا در فقه آنها چنین آمده که: «سَمِّه وَ کُل». این فقه مسلم ایشان است، شافعی و غیر شافعی هم ندارد. در روایات ما هم «سمّه و کُل» آمده، ولی مِن باب استحباب

---

۱. انعام: ۱۲۱

عنـد الاکل. ایـن روایـات از یـک عمـل مسـتحب خبـر می‌دهنـد نـه کاری کـه سـبب حـلال شـدن گوشـتی می‌شـود کـه شـرط حلیـت در آن نیسـت. حتـی الله و بسـم الله گفتـن در قصـد قربـت شـرط نیسـت. اگـر شـخص مسـلمان باشـد و معتقـد بـه الله، و ایـن را بـرای حلیـت اکل بگویـد نـه بـرای تقـرب. ایـن اجمـاع مسـلمین اسـت، امـا شـیعه می‌گویـد تـرک عمـدی نـزد مـا مجـوز اکل نـدارد، ولـی نـزد اهـل سـنت جـواز اکل دارد. می‌گوینـد اگـر ذابـح نگفـت، خـودت «سـمّه و کُل». فلـذا بعضـی از آنـان می‌گوینـد نهـی از ذبایـح اهـل کتـاب بـه لحـاظ عـدم تسـمیه اسـت، نـه بـه جهـت اینکـه اسـلام شرط حلیت ذبیحه است.

نتیجه اینکه اگر بخواهیم به قران مجید رجوع کنیم، جواز اکل دو شرط دارد:

۱. تسمیه (یعنی یا الله و بسم الله و سبحان الله و... گفتن)

۲. مـا اهـلّ بـه لغیـر الله نباشـد. گاهـی عمـل بـرای تقـرب اسـت نـه بـرای دواعـی انسـانی، مثـل غـذا خـوردن خـود، ولیمـه عروسـی و... ایـن ذبـح متعـارف اسـت و تسـمیه لازم دارد. گاهـی ذبـح بـرای تقـرب اسـت، تقـرب الـی الله باشـد کـه بـدون شـک بالاتریـن مرحلـه از تسـمیه اسـت. یعنـی کسـی گوسـفندی را می‌کشـد قربـة الـی الله، ایـن کشـتن مقدمـه عملـی اسـت کـه خداونـد از آن راضـی می‌شـود. می‌کشـد در اضحیـهٔ روز قربان، بـرای اطعـام فقـرا. در روایـات ما آمده است:

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَیْسٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَاجَعْفَرٍ علیه‌السلام یَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ إِطْعَامَ الطَّعَامِ وَ هِرَاقَةَ الدِّمَاءِ.[۱]

۱. المحاسن، ج۲، ص: ۳۸۷

به راستی خداوند اطعام و خون ریختن (یعنی ذبح برای پخش گوشت) را دوست دارد.

عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه‌السلام فَجَاءَهُ رَسُولُ عَمِّهِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ، فَقَالَ لَهُ: يَقُولُ لَكَ عَمُّكَ: إِنَّا طَلَبْنَا الْعَقِيقَةَ فَلَمْ نَجِدْهَا، فَمَا تَرَى نَتَصَدَّقُ بِثَمَنِهَا. فَقَالَ: لَا، إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ إِطْعَامَ الطَّعَامِ وَ إِرَاقَةَ الدِّمَاءِ.[1]

عبد الله بن بکیر گوید: من در خدمت امام صادق عليه‌السلام بودم که شخصی از جانب عمویش ـ عبد الله بن علی بن الحسین عليهما‌السلام ـ آمد و گفت: عمویتان می‌گوید: ما جست‌وجو کردیم و گوسفند عقیقه پیدا نکردیم، نظر شما چیست؟ آیا می‌توانیم قیمت آن را صدقه دهیم؟ امام صادق عليه‌السلام در پاسخ او فرمود: نه. خداوند عز و جلّ دوست دارد که مردم را خوراك بدهند و خون قربانی را بر زمین بریزند.

۲. ما أهِلّ به لغیر الله

بحث این است که انسان کاری کند که تقرب لغیر الله باشد. تقرب لغیر الله، ما اهلّ به لغیر الله است، ما ذبح علی النصب است، و الانصاب و الازلام است. سوره مائده در اواخر سال دهم، شاید در حجة الوداع و شاید تماماً در روز عرفه یا متناوباً و قسمت به قسمت نازل شد و پیامبر هم متناوباً مامور به تبلیغ شدند. در جامعهٔ مسلمان عرب آن روز هنوز ایرانی‌ها وارد اسلام نشده بودند که بخواهیم ـ مانند صدام و امثال او ـ بگوییم اگر اسلام خراب شد تقصیر ایرانیان است. عده‌ای از همین مسلمانان علاوه بر استفاده از خمر و انجام میسر، به حساب اینکه انسان نمی‌تواند سنت

۱. الكافي، ج۶، ص: ۲۵

آباء و اجدادی خود را ترک کند، هر سال به مکان‌هایی می‌رفتند که نشانه گذاری شده بود و برای خدایان خود قربانی می‌کردند. هر قبیله خدای مختصّ خود را می‌پرستید. شاهدِ اینکه مخاطبان این آیه مسلمانان‌اند، این بخش این آیه است:

«إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ»[1]

شیطان فقط می‌خواهد با شراب و قمار، میانِ شما دشمنی و کینه پدید آورد، و شما را از یاد خدا و از نماز باز دارد؛ اینک آیا شما دست برمی دارید؟

در عمل، عامل دو هدف طولی دارد:

۱. رضایت کسی که از او حاجتی می‌خواهد

۲. عملش سبب تقرب به شخصی شود که از او حاجتی می‌خواهد.

هدف از این جلب رضایت، یا آخرتی محض است، مانند غفران الذنوب؛ یا دنیایی است مثل زیادتی مال، سلامت در بدن، سعه رزق و دفع ظالم؛ یا هر دو قِسم از اهداف، هم دنیوی و هم آخرتی.

جدای از این، عمل دو جنبه دارد:

۱. استفادۀ کسی که بهرۀ مادی از این عمل می‌برد. چرا؟

خداوند می‌فرماید:

«لَنْ يَنَالَ اللَّهَ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلَٰكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ كَذَٰلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ

---

۱. مائده: ۹۱

لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ»[۱]

هرگز [نه] گوشتهای آنها و نه خونهایشان به خدا نخواهد رسید، بلکه [این] تقوای شماست که به او می‌رسد. این گونه [خداوند] آنها را برای شما رام کرد، تا خدا را به پاس آنکه شما را هدایت کرده به بزرگی یاد کنید. و نیکوکاران را مژده ده.

تازه در آنجایی که عمل بدون قصد قربت صحیح نیست که اضاحی باشد، یعنی قربانی‌هایی که شخص حاجی یا غیر حاج در روز قربان انجام می د هد.

مستفید مادی غیر الله است، لذا می‌فرماید:

«وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافَّ فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ كَذَٰلِكَ سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»[۲]

و شتران فربه را برای شما از [جملهٔ] شعایر خدا قرار دادیم. در آنها برای شما خیر است. پس نام خدا را بر آنها ببرید، در حالی که برپای ایستاده‌اند. و چون به پهلو درغلتیدند، از آنها بخورید و به تنگدست [سائل] و به بینوا[ی غیر سائل] بخورانید. این گونه آنها را برای شما رام کردیم، امید که شکر گزارید.

در جایی دیگر می‌فرماید:

«لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ

---

۱. حج: ۳۷

۲. حج: ۳۶

بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ»[1]

تا شاهد منافع خود باشند، و نام خدا را در روزهای معلومی بر دامهای زبان بسته‌ای که روزی آنان کرده است ببرند. اینک، از آنها بخورید و به درماندهٔ نیازمند بخورانید.

هدف معنوی این است که شخص، ثواب عملش را به کسی تقدیم کند که مقرّب عندالله است؛ تا آن شخص به نحوه‌ای که در شفاعت بیان شد، شفیع فاعل نزد خدوند متعال باشد. آنچه در بین مسلمانان و شیعه متعارف است، نذر است. مثلاً شخص نذر می‌کند که برای حضرت عباس علیه‌السلام قربانی کند، چه یک عدد، چه مثل عرب‌ها صد عدد. برای چه؟ برای اینکه نزد خداوند حاجتی دارد و حضرت عباس علیه‌السلام را نزد خداوند مقرّب می‌داند. مستفید مادی در اینجا مردم‌اند.

البته کسانی که استفادهٔ مادّی می‌برند، قاعدتاً باید کسانی باشند که محبوب‌اند نزد کسی که بناست عندالله شفیع باشد، مانند فقرای شیعه. شاهدش این است که سنی ذبح می‌کند، ولی سنی دعوت می‌کند.

معنای «ذبح لغیر الله» این نیست که «آکل لغیر الله» باشد، در مقابل این که «آکل لله» باشد. این هم نیست که ثواب و نفع مادی آن به خدا برسد، تقوای من نیز به الله سودی نمی‌رساند. احتیاط معنوی و تقوا تقرب الی الله است، و اینکه امر و نهی الهی در شخص، ایجاد باعث و زاجر بکند. «ما اهل لغیرهم» به واسطهٔ رسیدن ثواب به جز خدا، ایجاد نمی‌شود. اگر ثوابی هم به خدا نرسد، الله «مثیب لا یثاب» است. مقصود این است که

---

۱. حج: ۲۸

این اهدا ثواب در عرض الله باشد، یعنی ممکن است هدف از عمل یک مومن بالله، ذبح برای حضرت عباس علیه‌السلام باشد. در واقع ثوابش را به حضرت عباس علیه‌السلام هدیه کند. مستفید هم کسانی‌اند که خدا و حضرت عباس علیه‌السلام از استفاده ایشان راضی هستند. اصل هدف و اصل نتیجهٔ عمل، تقرب به الله تبارک و تعالی است، با این توضیح که تقرب به حضرت عباس علیه‌السلام یا سایر اولیاءالله و ائمه تقرب به خود خداست. پس ما اهل لغیر الله، یعنی ما ذُبح علی النصب و انصاب. هدف مشرک تقرب به غیر از خداوند است که همان الهه ی مخصوص قوم و قبیله خود اوست.

در قرآن می‌فرماید:

«وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً»[1]

این عبارت در قران مکرراً ذکر شده است.

عمل مسلمان، خواه از نظر فقه اسلامی، شیعی و امامی صحیح باشد یا نباشد، ما اهلّ به لغیرالله نیست.

سنی‌ها مواسم متعددی دارند، مثلا همین الآن در قاهره موسم احمدی بدوی است[2].

موسم دیگر، موسم رفاعی است[3]. قبر او در عراق است و آن منطقه همگی شیعه نشین‌اند. هرسال بر سر مزار او عده‌ای جمع می‌شوند، گوسفند می‌کشند و آداب و رسومی به جا می‌آورند. البته عبادت ایشان مصداق این

---

۱. یس: ۷۴

۲. صوفی و بنیانگذار فرقه درویشان احمدیّه در مصر است.

۳. معروف به ابن رفاعی، از عرفای شافعی قرن ششم و مؤسس طریقت رفاعیه می‌باشد

آیه است: «وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ»[1]. همان طبل زدن، گاهی سیخ به بدن فرو کردن و امثالهم. البته قادریه مقیدند که به بدنشان سیخ فرو کنند. رفاعیه و بدویه مقیّد به این کار نیستند. مار و موجوداتِ این چنینی هم فراوان می‌خوردند. اگر یک مسلمان شیعه به آنجا برود، گوشتی را که آنها ذبح می‌کنند، نمی‌تواند بخورد، چون «ما ذُبح لغیر الله» است. ممکن است «ذبح لله» باشد، ولی شخصی را که عدوّ خداست، مقرب قرار داده‌اند.

فرض کنید من نمی‌دانم هنوز در مذبح مسیحی‌ها، هنوز چیزی ذبح می‌شود یا نه. صراحتاً می‌گویند زمانی که شخص به نیت دخول در لفظی شبیه به دولة المسیح آب مقدس را بخورد، تبدیل می‌شود به دم مسیح، و آن خمیر تبدیل می‌شود به لحم مسیح. در واقع آب مقدس و آن خمیر تبدیل به رمز شده است. آن شبی که حضرت مسیح با حواریّین بود، به آنها گفت: اگر این شراب را بخورید در بدنتان تبدیل می‌شود به خونی که از خون من است، و این خمیر نپخته هم لحم من خواهد شد. این آب مقدس به منزله همان شراب است و این خمیر هم همان فتیر است.

حال در آنجا اگر ذبیحه‌ای به مسلمان بدهند، بازهم شخص نمی‌تواند از آن بخورد. درست است که عبادت و تقرب شرکی و لغیرالله نیست، اما خرابکاری ای در این وسط وجود دارد که مسیح را «اللهِ مجسّد» می‌دانند. این تجسّد به نحو امتزاج یا به نحو اتحاد است. بعد از مجمع مسیحیان در نیقیه در سال ۳۰۳ میلادی که قرار شد امپراطور کنستانتین وارد مسیحیت شود و نخستین

۱. انفال: ۳۵ (و نمازشان در خانهٔ [خدا] جز سوت کشیدن و کف زدن نبود، پس به سزای آنکه کفر می‌ورزیدید، این عذاب را بچشید!)

امپراطوری مسیحیت در عالم شکل بگیرد، چند چیز مطرح شد.

یکی از آن موارد این بود که بدعه آریوسی‌ها طرد شد. آریوس یکی از حواریون یا یکی از اتباع حواریون بود که در آن روز پیروان زیادی هم داشت می‌گفت: مسیح عبد و رسول خداست و مقرب الی الله بود، نه جزئی از اله. می‌گفتند مسیح از لاهوت بود و غیر لاهوت یعنی ناسوت. بین ایشان بحث بود که این دو، به نحو امتزاج است یا به نحو اتحاد. یعنی در مسیح جزء الهی با جزء انسانی امتزاج دارند. واقعاً بشر می‌تواند با تجزیه و آزمایش این جزء بشری را از جزء الهی جدا کند یا نه!

ما ذُبح لغیر الله، ما ذُبح علی النصب و الانصاب یک عمل عبادی و مذهبی عند الانصاب و الازلام است نه عملی مثل خمر و میسر که ناشی از شهوت و هواست.

حدیث امام باقر علیه‌السلام

در قرآن می‌فرماید:

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَیْسِرُ وَ الْأَنْصَابُ وَ الْأَزْلَامُ رِجسٌ مِن عملِ الشّیطانِ»[1].

امام باقر علیه‌السلام فرمود:

«أَمَّا الْخَمْرُ فَکلُّ مُسْکرٍ مِنَ الشَّرَابِ، إِذَا خُمِّرَ فَهُوَ خَمْرٌ. وَ مَا أَسْکرَ کثِیرُهُ فَقَلِیلُهُ حَرَامٌ. وَ ذَلِك أَنَّ...[2] شَرِبَ قَبْلَ أَنْ یُحَرَّمَ الْخَمْرُ، فَسَکرَ، فَجَعَلَ یَقُولُ

---

۱. مائده: ۹۰

۲. در اینجا امام علیه‌السلام یکی از چهره‌های سرشناس صدر اسلام را نام برده‌اند. به منابع رجوع کنید.

الشِّعْرَ وَ يَبْكى عَلَى قَتْلَى الْمُشْرِكِينَ مِنْ أَهْلِ بَدْرٍ. فَسَمِعَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: اللَّهُمَّ أَمْسِك عَلَى لِسَانِهِ. فَأَمْسَك عَلَى لِسَانِهِ، فَلَمْ يَتَكلَّمْ حَتَّى ذَهَبَ عَنْهُ السُّكرُ. فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَحْرِيمَهَا بَعْدَ ذَلِك.

وَ إِنَّمَا كانَتِ الْخَمْرُ يَوْمَ حُرِّمَتْ بِالْمَدِينَهْ فَضِيخَ الْبُسْرِ وَ التَّمْرِ. فَلَمَّا نَزَلَ تَحْرِيمُهَا خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، فَقَعَدَ فِي الْمَسْجِدِ، ثُمَّ دَعَا بِآنِيَتِهِمُ الَّتِي كانُوا يَنْبِذُونَ فِيهَا؛ فَكفَّأَهَا كلَّهَا وَ قَالَ: هَذِهِ كلُّهَا خَمْرٌ وَ قَدْ حَرَّمَهَا اللَّهُ. فَكانَ أَكثَرُ شَيْءٍ أُكفِئَ فِي ذَلِك يَوْمَئِذٍ مِنَ الْأَشْرِبَهْ الْفَضِيخَ، وَ لَاأَعْلَمُ أُكفِئَ يَوْمَئِذٍ مِنْ خَمْرِ الْعِنَبِ شَيْءٌ إِلَّا إِنَاءً وَاحِداً كانَ فِيهِ زَبِيبٌ وَ تَمْرٌ جَمِيعاً. فَأَمَّا عَصِيرُ الْعِنَبِ فَلَمْ يَكنْ يَوْمَئِذٍ بِالْمَدِينَهْ مِنْهُ شَيْءٌ حَرَّمَ اللَّهُ الْخَمْرَ قَلِيلَهَا وَ كثِيرَهَا وَ بَيْعَهَا وَ شِرَاءَهَا وَ الِانْتِفَاعَ بِهَا...

فَأَمَّا الْمَيْسِرُ، فَالنَّرْدُ وَ الشِّطْرَنْجُ وَ كلُّ قِمَارٍ مَيْسِرٌ. وَ أَمَّا الْأَنْصَابُ، فَالْأَوْثَانُ الَّتِي كانَ يَعْبُدُهَا الْمُشْرِكونَ. وَ أَمَّا الْأَزْلَامُ، فَالْقِدَاحُ الَّتِي كانَتْ تَسْتَقْسِمُ بِهَا مُشْرِكو الْعَرَبِ فِي الْجَاهِلِيَّهْ. كلُّ هَذَا بَيْعُهُ وَ شِرَاؤُهُ وَ الِانْتِفَاعُ بِشَيْءٍ مِنْ هَذَا حَرَامٌ مِنَ اللَّهِ مُحَرَّمٌ. وَ هُوَ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ. وَ قَرَنَ اللَّهُ الْخَمْرَ وَ الْمَيْسِرَ مَعَ الْأَوْثَانِ». [1]

---

۱. بحارالأنوار، ج۷۶، ص۱۳۱؛ القمی، ج۱، ص۱۸۰؛ وسایل الشیعهْ، ج۲۵، ص۲۸۰. ابن حجر در فتح الباری ج ۱۰ ص ۳۱ گروهی از چهره‌های سرشناس صدر اسلام را که به شرب خمر می‌پرداختند، نام می‌برد. همچنین زمخشری ـ از علماي بزرگ اهل سنت که ذهبي در سیر اعلام النبلاء، ج۲۰، ص۱۹۱ با تجلیل فراوان از او یاد کرده و لقب علامه را به وی می‌دهد ـ در کتاب ربیع الأبرار می‌نویسد :أنزل الله تعالي في الخمر ثلاث آیات، أولها «یسألونك عن الخمر والمیسر...»، فکان المسلمون بین شارب وتارك، إلي أن شرب رجل ودخل في الصلاة فهجر، فنزلت: «یا أیها الذین آمنوا لا تقربوا الصلاة وأنتم سکاري»، فشربها

دربارهٔ خمر باید گفت: هر شراب مسکری اگر بماند و تخمیر شود، خمر محسوب می‌شود. و آنچه زیاد آن مست می‌کند، کم آن نیز حرام است. این به‌خاطر این است که... قبل از اینکه شراب حرام شود، باده نوشیده بود و مست شده بود و شروع به خواندن شعر کرد و بر کشته‌شدگان مشرکین اهل بدر می‌گریست. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آن را شنید و فرمود: «خداوندا! جلوی دهانش را بگیر»، و خداوند نیز چنین‌کرد. او سخن نگفت تا اینکه مستی از او برطرف

من شرب من المسلمين... فبلغ ذلك رسول الله صلي الله عليه (و آله) وسلم، فخرج مغضباً يجر رداءه، فرفع شيئاً كان في يده ليضربه، فقال: أعوذ بالله من غضب الله ورسوله. فأنزل الله تعالي: «إنما يريد الشيطان... إلي قوله: فهل أنتم منتهون». فقال... : انتهينا .(ربيع الأبرار، زمخشری، ج۱، ص۳۹۸، و با کمی تغییر در تاريخ المدينة، ابن شبه، ج۳، ص۸۶۳؛ هر دو منبع طبق برنامه المكتبة الشاملة الكبري، الإْصدار الثاني). خداوند متعال در مورد شراب سه آيه نازل كرد. نخستين آنها: «از تو در مورد شراب و قمار می‌پرسند...»؛ پس عده‌ای از مسلمانان شراب خورده و عده‌ای آن را ترك كردند؛ تا زمانی كه شخصی از ايشان شراب خورد و به نماز ايستاد و هذيان گفت. در مرحلهٔ بعد آيه نازل شد كه: «ای كسانی كه ايمان آورده‌ايد، در حال مستی به نماز نزديك نشويد»؛ باز عده‌ای از مسلمانان از آن خوردند؛ تا اين كه... شراب خورد و سپس استخوان فكّ شتري را برداشت و با آن استخوان سرِ عبد الرحمن بن عوف را شكست و برای كشتگان بدر (از كفار) با شعر اسود بن عبد يغوث مرثيه خواند كه: كسانی كه در آن چاه بودند؛ چاه بدر!!!... خبر به رسول خدا صلي الله عليه (و آله) وسلم رسيد. آن حضرت با عصبانيت ـ در حالي كه ردای خود را بر روي زمين می‌كشيدند ـ بيرون آمدند و چيزی را از روي زمين برداشتند و در دست گرفتند تا (با آن) آن شخص را بزنند .وی گفت: پناه می‌برم به خدا از غضب خدا و رسولش. سپس خداوند آيه نازل فرمود كه: «به درستی كه شيطان می‌خواهد... آيا شما دست بر می‌داريد (از شراب خوردن)؟» آن شخص گفت: دست برداشتيم.

شد، و پس از آن، خداوند دستور حرام‌کردن آن را بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل کرد. روزی که باده در مدینه، حرام اعلام شد، در این شهر، فقط شراب فضیخ بسر و تَمر وجود داشت و هنگامی که دستور حرام‌کردن آن نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله بیرون رفت و در مسجد نشست و سپس خواست تا ظرفهای شراب را که در آن شراب می‌گرفتند، حاضر کنند.

سپس آن ظرفها را واژگون و خالی کرد و فرمود: همه‌ی این‌ها شراب است و خداوند آن را تحریم کرده است. بیشترین شرابی که در آن روز بر زمین ریخته شد، شراب فضیخ بود و در آن روز، ظرف شراب انگوری را سراغ ندارم که واژگون شده باشد؛ تنها یک ظرف که در آن کشمش و خرما بود، واژگون شد. در آن زمان در مدینه، شراب انگور یافت نمی‌شد. خداوند، باده را چه کم و چه زیاد، خرید و فروش خمر و سودجویی از آن را حرام کرده است.

مَیسر، تخته نرد و شطرنج است و هر قُماری مَیْسِر محسوب می‌شود. أنصاب یعنی بت‌هایی که کافران آن‌ها را می‌پرستیدند و ازلام یعنی تیرهایی که مشرکان عرب با آن چیزهایی را تقسیم می‌کردند که از رسوم دوره‌ی جاهلی است....

همه‌ی این موارد ـ اعم از خرید و فروش و بهره‌جویی از آن ـ از سوی خدا، حرام مؤکّد اعلام شده و کار پلیدی از کارهای شیطان است. و خداوند حکم خَمرْ و مَیْسِر را برابر با حکم بت‌پرستی دانسته است.

یکی دیگر از چهره‌های مشهور صدر اسلام که خود را مجتهد و فحل می‌دانست، می‌گفت: محرم سکر است و من به مقداری شراب می‌خورم که در من ایجاد سکر نمی‌کند. اگر کسی به این میزان شراب بخورد، چون

عادت ندارد، من او را حد می‌زنم؛ ولی چون خودم عادت دارم اشکالی ندارد![1]

---

۱. در زمینه توجیهات برخی از مشاهیر صدر اسلام برای شرب مسکر بنگرید: جامع مسانید أبی حنیفة، محمد بن محمود خوارزمی، ج۲ ص ۱۹۲؛ المبسوط، سرخسی حنفی، ج ۲۴ ص ۸، ۱۱.

محمد بن محمود خوارزمی از بزرگان اهل تسنن در کتاب جامع مسانید أبو حنیفه می‌گوید:

عن حماد عن إبراهيم عن... ، أتی بأعرابي قد سكر فطلب له عذر فلما أعياه قال: احبسوه فإن صحى فاجلدوه، ودعا... بفضله ودعا بماء فصبه عليه فكسره ثم شرب وسقى أصحابه، ثم قال: هكذا فاكسروه بالماء إذا غلبكم شيطانه، قال: وكان يحب الشراب الشديد.

جامع المسانيد أبي حنيفة، ج۲، ص ۱۹۲

بیابانگردي را که مست شده بود به نزد او آوردند؛ عده‌ای برای آن بیابانگرد طلب بخشش کردند؛ اما وقتي پذيرفته نشد،... گفت: او را زندانی کنید تا زمانی که به خود آید و سپس او را شلاق بزنید. سپس خودش آبی طلبیده بر روی همان شراب ریخته و آن را رقیق کرده و نوشید و به دیگران نیز نوشانید.

سپس گفت: اگر شیطان شراب بر شما غالب شد، این چنین آن را با آب رقیق سازید! وی شراب غلیظ را دوست داشت!

و سرخسي فقيه مشهور حنفي مذهب در کتاب المبسوط می‌گوید:

وقد بينا أن المسكر ما يتعقبه السكر وهو الكأس الأخير وعن إبراهيم رحمه الله قال أتي فلان رضي الله عنه بأعرابي سكران معه إداوة من نبيذ مثلث فأراد فلان رضي الله عنه أن يجعل له مخرجاً فما أعياه إلا ذهاب عقله فأمر به فحبس حتى صحا ثم ضربه الحد ودعا بإداوته وبها نبيذ فذاقه فقال أوه هذا فعل به هذا الفعل فصب منها في إناء ثم صب عليه الماء فشرب وسقى أصحابه وقال إذا رابكم شرابكم فاكسروه بالماء.

المبسوط، ج ۲۴، ص۱۱.

و ما بیان کردیم که مسکر آن چیزی است که با نوشیدن آن شخص مست شود! یعني آخرین پیمانه (پس تا قبل از آن مسکر نیست و حرام نیست!) و از ابراهیم روایت شده

آنچه حرام است، ایجاد حالت سکر است و اگر شخص مطمئن بود آن مقداری که شراب می‌خورد او را مست نمی‌کند، اشکالی ندارد. مثل مباشرت نساء است، آن مباشرتی حرام است که در حالت خاصی باشد یا همراه با خروج شیء خاص!

این مضمون که گفته اند: «ینظرون الی ائمتهم و اولیائهم کما کان المشرکون ینظرون لآلهتهم» خطایی بیّن است.

مبدأ نهایی مشرکان در عرض خدا بود. در اینجا حضرت حقّ جل و علا نه مستفید از عمل من است و نه مستفید از ثواب من، که بگویم ثوابش هدیه به درگاه الهی باشد. بلکه مثیب منم و کاری که می‌خواهم ثوابش به من برسد، خواه به درجات آخرتی مثل بناء مساجد و بازسازی قبور ائمه و امثالهم. البته نه اینکه منت بر سر خدا یا امام رضا عليه‌السلام بگذاریم بابت اندک

است که گفت: بیابانگردی مست را به نزد وی آورده که همراه با او مشکی از نبیذ غلیظ شده بود؛ پس وی خواست که برای او راهکاری قرار دهد؛ هیچ راهي به ذهنش نرسید مگر اینکه آن بیابانگرد اکنون عقل ندارد؛ پس دستور داد تا او را زندانی کرده تا زمانی که هوشش سر جای خود باز گردد و سپس او را حد زد؛ و سپس مشک او را طلبیده در حالي که در آن نبیذ بود؛ پس از آن چشید و گفت: واي! این با او چنین کرده است! پس مقداري از آن را در ظرفي ریخته و بر روی آن آب ریخت و از آن نوشید و به یارانش نیز نوشانید و گفت: اگر مایل به این شراب شدید، مستی آن را با آب از بین ببرید!

وي همچنین می‌گوید:

وعن فلان (رض) أنه أتی بنبیذ الزبیب فدعا بماء وصبه علیه وشرب، وقال: أن لنبیذ زبیب الطائف غراما.

المبسوط، ج ۲۴، ص۸.

از او روایت شده است که برای او نبیذي آوردند؛ پس آبي آورده و بر روي آن ریخت و از آن نوشید و سپس گفت: شراب کشمش طائف ارزشمند است!

مالی که برای حرمش خرج کرده‌ایم.

پس در ایـن قضیـه تشـبیه شـیعهٔ امیرالمومنین علیه السلام ـ کـه آنهـا را روافض می‌نامنـد ـ به مشـرکان حرف بی‌جایی اسـت. ما کاری بـا حدیث‌های عامّه نداریم، مسـئلهٔ ما کلام الهی است. و چون حجّت است، باید معنای صحیح آن فهمیده شود.

پـس معنایـی که آنان می‌خواهنـد از عباراتی مانند: ما اهلّ بـه لغیر الله، ما ذبح علی النصب، الانصاب و الازلام و... اسـتفاده کنند، مغلطه‌ای اسـت که با کمترین دقت حلّ آن واضح می‌شود.

فصل پنجم:
توسل

نقد کلام ابن تیمیه در باب توسل

توسـل یعنی حاجت خواهی از غیر خدا. یک شـکل از توسـل این اسـت که شـخص مورد نظر حاجت من را از خـدا بخواهد و خداوند به من عطا کند، یـا من از شـخص بخواهم و او به وسـیله قدرتـی که خداوند به او داده اسـت، حاجت من را بدهد.

مـورد دوم معنای تجریدی وسـیلت اسـت، یعنی: «توسـل الی الحاجة من غیـرالله تعالی». اسـاس حرف ابـن تیمیه در کتـاب «قاعدة جلیلة في التوسـل والوسـیلة» چند مطلب است:

اول: توسل به فردی غیر از خداوند متعال.[1]

---

1. فهـذه الأنـواع مـن خطـاب الملائكـة والأنبيـاء والصالحيـن بعـد موتهـم عند قبورهـم وفي مغيبهـم، وخطـاب تماثيلهم، هـو من أعظم أنواع الشـرك الموجـود في المشـركين من غير أهل الكتاب، وفي مبتدعة أهل الكتاب والمسـلمين الذين أحدثوا من الشـرك والعبادات مـا لـم يأذن به الله تعالى، قال الله تعالى [(۴۲:۲۱)]: {أَمْ لَهُمْ شُـرَكَاءُ شَـرَعُوا لَهُـمْ مِنْ الدِّينِ مَا لَـمْ يَـأْذَنْ بِهِ اللَّهُ}. فإن دعاء الملائكة والأنبياء بعد موتهم وفي مغيبهم وسـؤالهم والاسـتغاثة بهـم والاستشـفاع بهـم فـي هـذه الحـال - و [نصـب] تماثيلهـم بمعنـى طلب الشـفاعة منهـم - هـو مـن الدين الذي لـم يشـرعه الله ولا ابتعث به رسـولاً ولا أنـزل به كتابـاً. (قاعدة جليلة، ص ۲۵)

دوم: نذر به غیر الله. او نذور برای قبور صالحین، انبیاء وائمه را از مصادیق نذر به غیر الله می‌داند[۱].

سوم: ذبح به غیرالله. او قربانی‌های شیعیان را از مصادیق ذبح به غیر الله می‌دانـد. همچنین آیهٔ «وَلَا تَأۡكُلُوا مِمَّا لَمۡ يُذۡكَرِ اسۡمُ اللَّهِ عَلَيۡهِ»[۲] را شـامل آنها بر می‌شمرد.

چهارم: زیارت اهل قبور[۳].

نکته: از الطاف جلیّهٔ الهی بر ما این است که ما دین خود را از دو جا گرفتیم: یکی کتاب خدا، که بین شیعه و سنی مشترک است، و دیگری سنّتی که از راه ائمه علیهم‌السلام به ما رسیده است. آنچه می‌توانند ما را به قبول آن ملزم کنند، «ما دلّ علیه القرآن العزیز» است، یعنی اگر ثابت کردند فلان مطلب مدلول کتاب الهی است، ما ملزم به اتباع از آن هستیم. بدون آن برای سنتی که از غیر طریق اهل‌بیت علیهم‌السلام رسیده باشد، هیچ ارزشی قائل نیستیم.

مبنای عمل شیعه

ما در فقه روش و استنباطات خاصی داریم که مورد اجماع فقهای امامیه است. اکثر این اجماعات بر خلاف فقه عامّه است، مثل: کیفیت صلاة، کیفیت وضو، نواقض وضو. مثلاً ما نوم غالب را ناقض وضو می‌دانیم، ولی عامّه

---

۱. وقد اتفق العلماء على أنه لا يجوز لأحد أن ينذر لغير الله لا لنبي ولا لغير نبي، وأن هذا نذر شرك لا يوفى به. (همان، ص ۲۳۰)

۲. انعام: ۱۲۱

۳. وأما الزيارة البدعية؛ فهي التي يقصد بها أن يطلب من الميت الحوائج، أو يطلب منه الدعاء والشفاعة، أو يقصد الدعاء عند قبره لظن القاصد أن ذلك أجْوَبُ للدعاء. (همان ص ۳۴)

می‌گویند نوم ناقض وضو نیست[1]. می‌گویند: نوم برخی از مواضع بدن انسان را شل می‌کند که در نهایت سبب خروج چیزهایی از انسان می‌شود. اگر طوری بخوابد که آن قسمت از بدنش سفت باشد یا چیزی بگذارد مثل چوب پنبه، که از او حدثی سر نزند، وضویش باطل نمی‌شود.

شیخ بهائی در برخی از اشعار خود با اشاره به این حکم آنها با طنز خاصّ خود می‌گوید:

بود در شهر هری، بیوه زنی
کهنه رندی، حیله‌سازی، پرفنی...
نیت و آداب این محکم وضو
یک ره از روی کرم، با من بگو
این وضو از سنگ و رو محکمتر است
این وضو نبوَد، سد اسکندر است

پس ما در فقه مسلک خاص خود را داریم؛ این تفاوت به خاطر این نیست که منابع استنباطی عامّه را قبول داریم، ولی استنباط ما متفاوت باشد. خیر؛ ما هیچ کدام از منابع آنان را قبول نداریم، بلکه در تمام مباحث، مثل طهارت و صلاة و صوم و... ، از ائمه علیهم‌السلام تبعیت می‌کنیم. همچنین در

---

۱. الْمَسْأَلَةُ السَّابِعَةُ: وَقَدْ شَذَّ قَوْمٌ فَأَوْجَبُوا الْوُضُوءَ مِنْ حَمْلِ الْمَيِّتِ، وَفِيهِ أَثَرٌ ضَعِيفٌ «مَنْ غَسَّلَ مَيِّتًا فَلْيَغْتَسِلْ، وَمَنْ حَمَلَهُ فَلْيَتَوَضَّأْ». وَيَنْبَغِي أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ جُمْهُورَ الْعُلَمَاءِ أَوْجَبُوا الْوُضُوءَ مِنْ زَوَالِ الْعَقْلِ بِأَيِّ نَوْعٍ كَانَ، مِنْ قِبَلِ إِغْمَاءٍ أَوْ جُنُونٍ أَوْ سُكْرٍ، وَهَؤُلَاءِ كُلُّهُمْ قَاسُوهُ عَلَى النَّوْمِ، أَعْنِي أَنَّهُمْ رَأَوْا أَنَّهُ إِذَا كَانَ النوم يُوجِبُ الْوُضُوءَ فِي الْحَالَةِ الَّتِي هِيَ سَبَبٌ لِلْحَدَثِ غَالِبًا، وَهُوَ الِاسْتِثْقَالُ، فَأَحْرَى أَنْ يَكُونَ ذَهَابُ الْعَقْلِ سَبَبًا لِذَلِكَ (بداية المجتهد ونهاية المقتصد، ج ۱ ص ۴۶).

باب مسائلی مانند دعا، توسل، زیارت قبور، نذر برای اهل قبور، صدقه دادن برای اهل قبور، قربانی کردن مثلاً برای سیدالشهدا، حضرت عباس علیهما السلام یا هر ولیّی از اولیای خدا که ما ولایتش را قبول داریم؛ نه مثل عبدالقادرگیلانی[1]، سهروردی[2] یا شیخ ابواسحاق کازرونی.[3]

اگر روایات فضیلت یا امر به زیارت خاتم الانبیاء، امیرالمومنین و سید الشهدا علیهم السلام را جمع کنیم، از متواتر هم فراتر است. فقط صدها روایت در فضیلت زیارت سیدالشهدا علیه السلام در اوقاتی مانند شب نصف شعبان، لیالی قدر، عید فطر و قربان و روز عاشورا، از ناحیۀ مقدسۀ معصومان رسیده است.

به این حدیث امام صادق علیه السلام که جناب ابن قولویه روایت کرده، توجه فرمایید.

عَنْ جَابِرٍ الْجُعْفِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیهما السلام فِي يَوْمِ عَاشُورَاءَ. فَقَالَ لِي: هَؤُلَاءِ زُوَّارُ اللَّهِ[4]؛ وَ حَقٌّ عَلَى الْمَزُورِ أَنْ يُكْرِمَ الزَّائِرَ مَنْ بَاتَ عِنْدَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ علیه السلام لَيْلَةَ

---

۱. ابومحمد عبدالقادر گیلانی (۴۷۱- ۵۶۱ ق/ ۱۰۷۸- ۱۱۶۶ م)، ملقب به محی‌الدین، صوفی و شاعر ایرانی قرن پنجم و ششم قمری است. عبدالقادر گیلانی (یا جیلی) ازمشاهیر مشایخ صوفیه است که یکی از طریقت‌های مهم صوفیانه در جهان اسلام، یعنی طریقت قادریه، به وی منسوب است.

۲. شَهاب‌الدین یحیی سُهرِوَردی (۵۴۹ق–۵۸۷ق) معروف به شیخ اِشْراق، از فیلسوفان نامدار مسلمان و مؤسس فلسفه اشراق. وی در زمینه فلسفه و حکمت اسلامی آثار متعددی دارد که مهمترین آنها، کتاب حکمة الاشراق است.

۳. شیخ ابواسحاق کازرونی (۴۲۶–۳۵۲ ق) بنیانگزار سلسله کازرونیه و صوفی نامدار قرن چهارم هجری است. اکنون در کازرون بقعه‌ای دارد و از اقطاب متصوفه شدید در سنی‌گری است. پیروان آن‌ها رنگی از شیعه گری به او می‌زنند و مردم ساده لوح باور می‌کنند.

۴. درباره ی تعبیرزوار الله بنگرید به توضیح علامه مجلسی در: بحار الأنوار (ط ـ بیروت)، ج۲۵، ص: ۳۶۱، ملاذ الأخیار في فهم تهذیب الأخبار، ج۹، ص: ۵۱،

عَاشُورَاءَ، لَقِيَ اللَّهَ مُلَطَّخاً بِدَمِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ كَأَنَّمَا قُتِلَ مَعَهُ فِي عَرْصَتِهِ. وَ قَالَ: مَنْ زَارَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ عليه‌السلام أَيْ يَوْمَ عَاشُورَاءَ وَ بَاتَ عِنْدَهُ، كَانَ كَمَنِ اسْتُشْهِدَ بَيْنَ يَدَيْهِ.[1]

جابر گفت: در روز عاشوراء محضر مبارك حضرت جعفر بن محمّد علیهما‌السلام رسیدم، حضرت به من فرمودند: این گروه (زائرین ابا عبد الله الحسین علیه‌السلام) زوّار خدا بوده و بر مزور واجب است که زائر را اکرام نماید، کسی که نزد قبر مطهر حضرت ابا عبد الله الحسین علیه‌السلام در شب عاشوراء بیتوته کند روز قیامت خدا را ملاقات می‌کند در حالی که به خون خودش آلوده بوده گویا در رکاب حضرت ابا عبد الله علیه‌السلام در عرصه کربلا شهید گشته است. و نیز فرمودند: و کسی که قبر امام حسین علیه‌السلام را روز عاشوراء زیارت کرده و بالای قبر بیتوته نماید مثل کسی است که در مقابل آن حضرت شهید شده باشد.

این خیلی مقام بزرگی است! مرحوم سید عبدالرزاق مقرم[2] می‌فرمود: شخص زائر باید بعد از زیارت روز عاشورا، شب یازدهم در کربلا بماند، نه اینکه شب دهم در کربلا بماند و روز عاشورا به زیارت برود.

یکی از علامات مؤمن زیارت اربعین است. تفسیر آن هم زیارت سیدالشهدا علیه‌السلام

---

۱. کامل الزیارات، ص: ۱۷۳

۲. سید عبد الرّزاق موسوی مقرَّم (م ۱۳۹۱ هـ. ق) عالمی پرکار و در خانواده روحانی و متقّی به دنیا آمد، سلسله نسب او به امام موسی بن جعفر علیه‌السلام می‌رسد. وی در سال ۱۳۱۶ هـ. ق در نجف اشرف دیده به جهان گشود. در علوم عقلی و نقلی به درجات والای علم و دانش رسیده و از محضر بزرگان علم و ادب فیض برده است. او در اصول، فقه، حدیث، ادبیات، فلسفه، درایه و حکمت متبحّر و صاحب نظر بوده و مورد اعتماد و وثوق همه بوده است ولی این همه علم و مکانت و جایگاه او را مغرور نکرده اهل فخر فروشی نشد و با مردم با تواضع و خاکساری برخورد می‌کرد. سید بزرگوار سر انجام در سال ۱۳۹۱ هـ. ق به رحمت الهی پیوست.

است، نه زیارت مؤمن یا قابوس بن وشمگیر[1] در گرگان! ما در این جهت از ائمه علیهم‌السلام تبعیت می‌کنیم و اعتنایی به کلام مخالفان نمی‌کنیم.

پیروی شیعه از سنت رسول الله در وضو

اگر کسی به من بگوید: چرا این طور وضو می‌گیری؟ می‌گویم: امام باقر علیه‌السلام به من چنین آموخته است:

أَلَا أَحْكِي لَكُمْ وُضُوءَ رَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله؟ فَأَخَذَ بِكَفِّهِ الْيُمْنَى كَفّاً مِنْ مَاءٍ، فَغَسَلَ بِهِ وَجْهَهُ. ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِهِ الْيُسْرَى كَفّاً مِنْ مَاءٍ، فَغَسَلَ بِهِ يَدَهُ الْيُمْنَى. ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِهِ الْيُمْنَى كَفّاً مِنْ مَاءٍ، فَغَسَلَ بِهِ يَدَهُ الْيُسْرَى. ثُمَّ مَسَحَ بِفَضْلِ يَدَيْهِ رَأْسَهُ وَ رِجْلَيْهِ.[2]

بکیر بن اعین گوید: امام باقر علیه‌السلام فرمود: آیا وضوی پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را برای شما بازگو نمایم؟

پس حضرتش با دست راست خود کفی آب برداشت و صورت خود را شست. آن‌گاه با دست چپ کفی آب برداشت و دست راست خود را شست، سپس با دست راست خود کفی آب برداشت و دست چپ خود را شست آن‌گاه با ماندهٔ آب به سر و دو پایش مسح کرد.

ما وضوی پیامبر را از ائمه علیهم‌السلام آموختیم. اگر در قرآن آیه‌ای باشد که شیوه‌ای به جز شیوه وضو گرفتن اهل‌بیت علیهم‌السلام را بیان کند، برای ما شبهه ایجاد خواهد شد. اما اگر آیه مخالف نباشد، سبب شبهه و طعن دیگران بر ماست.

---

۱. شمس المعالی لقب قابوس بن وشمگیر، چهارمین پادشاه از سلسله آل زیار است. او بعد از مرگ بهستون، با کمک سامانیان به قدرت رسید. خلیفه عباسی فرمان و خلعت حکومت طبرستان و گرگان را برای او صادر کرد و به او لقب شمس المعالی داد.

۲. الکافي ج۳، ص: ۲۴

در جواب پرسش یا طعن آنها می‌گوییم: ما این شیوه را از اهل‌بیت علیهم‌السلام آموختیم و ثابت می‌کنیم که کلام اهل‌بیت علیهم‌السلام خلاف آیه قرآن نیست.

در قرآن می‌فرماید:

«يَآ أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوٓا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُؤُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰٓ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَآءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَآئِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَآءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَآءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَٰكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»[1]

ای کسانی که ایمان آورده اید! چون به [عزم] نماز برخیزید، صورت و دستهایتان را تا آرنج بشویید؛ و سر و پاهای خودتان را تا برآمدگی پیشین [هر دو پا] مسح کنید. و اگر جُنُب باشید، خود را پاك کنید [غسل نمایید]. و اگر بیمار یا در سفر بودید، یا یکی از شما از قضای حاجت آمد، یا با زنان نزدیکی کرده اید و آبی نیافتید؛ پس با خاك پاك تیمّم کنید، و از آن به صورت و دستهایتان بکشید. خدا نمی‌خواهد بر شما تنگ بگیرد، لیکن می‌خواهد شما را پاك، و نعمتش را بر شما تمام گرداند؛ باشد که سپاس [او] بدارید.

اینکه در پاسخ دادن به آن ها، به آیات قرآن استناد کردیم، دلیل بر این نیست که کلام ائمه علیهم‌السلام برای ما حجیت ندارد، بلکه به خاطر سوء استفاده یا سوء فهم ایشان نسبت به آیات قرآن کریم است[2].

---

۱. مائده: ۶

۲. زمانی که مرحوم سید محمد باقر صدر مشغول تالیف فلسفتنا بود، حزب تقی الدین نبهانی که از احزاب اسلامی قوی اردن بود، بسیاری از مردم بخصوص شمار

زیادی از جوانان شیعه را به راه انحراف کشانده بود. سه نسخه از کتاب او را آوردند تا علمای شیعه پیرامون کتاب نظری بدهند تا نظر ایشان در این کتاب چاپ شود. او می‌خواست تا شیعیان به تبع از علمای خود به عضویت این حزب در بیایند. اهل سنت نیز به تبع فکر و عقیده خود. در این کتاب حمله شدیدی به امامت شیعه شده بود. از این سه نسخه، یک نسخه برای من، یک نسخه برای آقای خویی و یک نسخه هم برای سید محمد باقر صدر ارسال شده بود. آقای خویی به من گفتند پاسخی به این کتاب بنویس. گفتم آقای صدر مشغول تالیف است و من هم از آنچه می‌نویسد مطلع هستم، نمی‌خواهم که دوتا نظر وجود داشته باشد. شأن شما هم اجلّ از این است که بخواهید پاسخی بدهید. ضمنا اگر در این پاسخ‌ها اختلافی باشد تبدیل به دستاویزی برای طعن ایشان می‌شود که ببینید علمای شیعه در فلان مباحث باهم اختلاف دارند. بعدها متوجه شدم آقای خویی به جهاتی به سید محمد مهدی خرسان گفته بودند که علاوه بر آقای صدر پاسخی بر این کتاب بنویسد. در شب‌های ماه رمضان یک نفر از بیت کوّاز به معنای کوزه گر (بیت منسوب به شیخ صالح کواز) و نماینده حزب التحریر که یک سنی بود از بغداد به خانه سید محمدباقر صدر می‌آمدند و درباره کتاب الخلافة او الامامة العظمی گفتگو می‌کردند، البته خانه، خانه ی سیداسماعیل صدر بود و در آن زمان هنوز سید محمدباقر ازدواج نکرده بود. تا شروع می‌کردیم به صحبت، می‌گفتند: این امامة الصلاة متفق علیه است در مذاهب چهارگانه. گفتم: اگر اجماع مذاهب اربعه نزد ما اعتبار داشت چرا مذهب پنجم را احداث کردیم؟ آقا سید محمد باقر خودش را گرفت و آقا سید اسماعیل خندید و گفت: دست بر نمی‌دارید؟ این به آن معناست که اتفاق نظر مذاهب اربعه برای ما ارزشی ندارد. مطمئن باشید تا زمانی که سنت اهل‌بیت علیهم‌السلام را داریم به هیچ شخص دیگری محتاج نیستیم. اساس ما این است که قران علیه ما نیست، می‌ماند سنت. حالا زمانی است که من میخواهم کتابی بنویسم که یک وهابی با حفظ مذهب حنبلی می‌خواهد آن را بخواند و حرف ما را قبول کند، باید اینجا چه کار کنیم؟ باید حرف‌های خودمان را کنار بگذاریم و حرف خودمان را از سنتی که ایشان قبول دارند ثابت کنیم. ما در این مقام نیستیم، چون اگر دیگران به مذهب ایشان خوشبین باشند ما نیستیم!

ما خیالمان از عقیده و عملمان راحت است، چون مواریث حدیثی بسیاری در اختیار داریم که یقین داریم از جانب معصومین علیهم‌السلام صادر شده‌اند؛ آن هم نه معصوم واحد، بلکه از معصومین، یعنی از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله تا امام زمان علیه و علیهم السلام.

بعضی از وهابیون افراطی می‌گویند چون روافض سب خلفا می‌کنند، ذبح ایشان همانند ذبح کفار است و فقط خودشان می‌توانند از آن بخورند وگرنه بر مسلمانان حرام است.

توضیحات ویراستار:

۱. شیخ تقی الدین النبهانی بن ابراهیم بن مصطفی بن اسماعیل بن یوسف النبهانی (۱۳۲۷-۱۳۹۷ قمری) فارغ التحصیل الازهر مصر، مدرس و قاضی فلسطینی و مؤسس حزب التحریر است. وی در روز ۱۱ دسامبر ۱۹۷۷ درگذشت و در قبرستان اوزاعی بیروت دفن گردید.

۲. سید محمدمهدی موسوی خِرْسان (۱۳۴۷-۱۴۴۵ ق.)، عالم شیعه اهل نجف، محقق و مؤلف کتاب‌های شیعی، نویسنده و تراجم‌نگار است. کتاب موسوعة عبدالله بن عباس با موضوع ابن‌عباس پسرعمو و صحابی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را در ۲۱ جلد به چاپ رسانده است. حضرات آیات سید ابوالقاسم خویی و سید محسن حکیم از استادان اویند و عالمانی چون آقابزرگ تهرانی و سید عبدالاعلی سبزواری به او اجازه روایت داده‌اند.

۳. ابو المهدی بن حاج حمزه عربی محتد ملقّب به شیخ صالح کوّاز از قبیله‌ی «خضیرات» است. وی به سال ۱۲۳۳ ه. ق متولّد شده و در سال ۱۲۹۰ ه. ق درگذشته و در نجف دفن شده است. شیخ صالح عالمی بزرگوار و در ادب و نحو کم‌نظیر بود. اشعار رثایی او در مجالس عزا خوانده می‌شود

۴. أهل الحل والعقد من الصحابة إجتمعوا فی سقیفة بنی ساعدة، وولوا أمرهم أبابکر الصدیق لمکانته من رسول الله، ولأن رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم إستخلفه فی الصلاة أیام مرضه، فقالوا: رضیه رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم لأمر دیننا فکیف لا نرضاه لأمر دنیانا؟

فضیلت زیارت سیدالشهداء علیه‌السلام

به این کلام امام سجاد و امام صادق علیهماالسلام که ابن قولویه روایت کرده و اسناد آن صحیح است، توجه فرمایید.

مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُصَافِحَهُ مِائَةُ أَلْفِ نَبِيٍّ وَ أَرْبَعَةٌ وَ عِشْرُونَ أَلْفَ نَبِيٍّ، فَلْيَزُرْ قَبْرَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه‌السلام فِي النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ؛ فَإِنَّ أَرْوَاحَ النَّبِيِّينَ علیهم‌السلام يَسْتَأْذِنُونَ اللَّهَ فِي زِيَارَتِهِ، فَيُؤْذَنُ لَهُمْ مِنْهُمْ خَمْسَةٌ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ قُلْنَا: مَنْ هُمْ؟ قَالَ: نُوحٌ وَ إِبْرَاهِيمُ وَ مُوسَى وَ عِيسَى وَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ. قُلْنَا لَهُ: مَا مَعْنَى أُولِي الْعَزْمِ؟ قَالَ: بُعِثُوا إِلَى شَرْقِ الْأَرْضِ وَ غَرْبِهَا، جِنِّهَا وَ إِنْسِهَا.[1]

ابی حمزة، از حضرت علی بن الحسین علیهماالسلام. این دو امام بزرگوار فرمودند: کسی که دوست دارد صد و بیست و چهار هزار پیامبر با او مصافحه کنند باید قبر حضرت حسین بن علی علیهماالسلام را در نیمهٔ ماه شعبان زیارت کند چه آنکه ارواح انبیاء علیهم‌السلام از خدا اذن گرفته تا آن جناب را زیارت کنند پس به ایشان اذن داده می‌شود، پنج تن از ایشان اولو العزم هستند. عرض کردیم: ایشان چه کسانی هستند؟ امام علیه‌السلام فرمودند: حضرات نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمّد صلی الله علیهم اجمعین. محضر مبارکش عرضه داشتیم: معنای اولو العزم چیست؟ حضرت فرمودند: یعنی مبعوث شده‌اند به شرق و غرب زمین، به جنّ و انس.

مصافحه در اینجا به معنای استحقاق رحمت است.

---

۱. کامل الزیارات، ص: ۱۸۰، ۱۷۹

رضوان و سلام خدا باد بر مادر امام صادق علیه السلام و همسر امام باقر علیه السلام، حضرت امّ فروه. کلام عبدالاعلی که جناب کلینی روایت کرده، بسیار قابل تأمل است.

عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى قَالَ: رَأَيْتُ أُمَّ فَرْوَةَ تَطُوفُ بِالْكَعْبَةِ، عَلَيْهَا كِسَاءٌ مُتَنَكِّرَةً. فَاسْتَلَمَتِ الْحَجَرَ بِيَدِهَا الْيُسْرَى. فَقَالَ لَهَا رَجُلٌ مِمَّنْ يَطُوفُ: يَا أَمَةَ اللَّهِ! أَخْطَأْتِ السُّنَّةَ. فَقَالَتْ: إِنَّا لَأَغْنِيَاءُ عَنْ عِلْمِكَ[1]

عبد الاعلی گوید: امّ فروه را دیدم که با چادر به صورت ناشناس طواف کعبه می‌نمود، پس با دست چپش استلام حجر نمود. مردی که طواف می‌نمود به او گفت: ای کنیز خدا! در سنّت خطا کردی. فرمود: ما از علم تو بی‌نیاز هستیم.

کسی که همسر امام و مادر امام است، نیاز به سنت سفیان ثوری و امثالهم ندارد.

نذر و قربانی

نذر یک عمل عبادی است، یعنی کسی کاری به عهده بگیرد به لفظ «نَذَرتُ» که نذر است، یا به لفظ «اتعَهّدُ» که عهد است، یا به لفظ یمین که «والله» یا مشابه آن که قسم یا سوگند است.

این قضیه چند وجه دارد:

* «ناذر»، یعنی کسی که کاری را به عهده گرفته؛ حال قسم خورده، تعهد کرده، لله گفته، للشیطان گفته، فرقی نمی‌کند.

---

۱. الکافي ج۴، ص: ۴۲۸

* دیگری «منذور» است، یعنی این که چه کاری بکند؛ گوسفند بکشد، اطعام فقرا کند، مسجد بسازد، قبر مطهر امامی بسازد یا برای قبر ابوحنیفه کاری بکند!

* وجه سوم «منذور له» است.

* و وجه چهارم «من اتقرب الیه» است.

برای مثال: اگر خداوند به من توفیق داد که سیدالشهدا علیه‌السلام را زیارت کنم آمناً مطمئناً، در آنجا پنج تا گوسفند می‌کشم و به فقرا می‌دهم و ثواب این کار را به روح حضرت ام البنین علیهاالسلام تقدیم می‌کنم. دراین مثال، ناذر من هستم، منذور آن پنج گوسفند است، منذور له زیارت سیدالشهدا علیه‌السلام است. آن که نفع مادی می‌برد، فقرا هستند و آنکه نفع معنوی می‌برد، حضرت ام البنین علیهاالسلام است. «متقرب الیه» یعنی کسی که می خواهم به او نزدیک شوم، نتایج این تقرب دوتاست: یکی دادن حاجت من که زیارت سیدالشهدا علیه‌السلام است، دیگری دادن ثواب بابت عمل من که اطعام از گوشت آن پنج گوسفند است.

نذر برای زیارت سیدالشهدا علیه‌السلام شرک نیست، بلکه عبادت است. چرا؟ چون من می‌خواهم به خداوند نزدیک شوم و این قدرت الهی است که من را به آنجا می‌رساند. استفادۀ فقرا از گوشت آن گوسفند، نذر به تقرب به فقرا نیست! تقرب به خداوند است، چون این عمل را پیش می‌رساند. البته در حرام تقرب به الله نیست.

و اما ثوابی که به روح حضرت ام البنین علیهاالسلام می‌رسد، این اهداء ثواب از جانب خداوند است نه از طرف خود حضرت. خود نذر هم برای تقرب به حضرت ام البنین علیهاالسلام نیست. حضرت ام البنین «عبدُ لله» است، اما عبدی

که خداوند برای او جایگاه ویژه‌ای قائل است. ضمنا این احسانی از جانب من است به حضرت‌ام البنین، بابت جزای توفیق الهی که به من برای زیارت سیدالشهدا علیه‌السلام رسیده است.

تفاوت دو معنای نذر

اهل خلاف بین نذر مسلمان، با نذر برای تقرب به «اصنام و اوثان» خلط کرده‌اند. نذر برای اصنام و اوثان، برای تقرب به آن هاست، نه برای تقرب به الله تبارک و تعالی. عجیب است که مسلمانان عصر پیامبر هم مخفیانه سنت آباء و اجداد خویش را حفظ می‌کردند. شاهد این قضیه آیه شریفه است. این آیه از آخرین آیات نازل شده بر وجود مقدس پیامبر است.

«يَآ أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوٓا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»[1]

ای کسانی که ایمان آورده اید! شراب و قمار و بتها و تیرهای قرعه پلیدند [و] از عمل شیطان‌اند. اینک، از آنها دوری گزینید، باشد که رستگار شوید.

هم مسلمان است و هم شراب هم می خورد، که البته شراب عارفانه است!. و المیسر، قمار هم! حالا شطرنج آن روز مصلحت اجتماع بوده که بازی می‌کرده. و الانصاب، جمع نصب است و محل قربانی برای خدایان است.

«وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ»[2]

ازلام، یک نوع قمار جاهلی بود برای قربت به اصنام و اوثان (بت‌ها)

---

۱. مائده: ۹۰

۲. مائده: ۳

بعضی از مسلمانان در اواخر سال دهم هجری طبق رسوم اجدادی خود که به زمان جاهلیت برمی‌گشت، برای بت‌ها گوسفند ذبح می‌کردند. این چه ارتباطی به نذر در حرم شاه چراغ، حرم حضرت مسلم یا فاطمه بنت موسی بن جعفر علیهما السلام دارد؟ مکان‌هایی را می‌گویم که مضجع شریف معصومین علیهم السلام هم نیست. پس این نذر برای تقرب الی الله است نه تقرب به اوثان.

از این بیان، عهد و یمین یا قسم معلوم شد، به انواع آن مانند قسم مشروط یا قسم مطلق؛ مثلاً این که «والله این کار را می‌کنم، والله اگر خدا من را شفا داد این کار را می‌کنم» هیچ فرقی نمی‌کند. نذر مطلق لله علیه یا لله علیه مشروط، اگر خدا من را موفق به فلان خواسته کرد یا شفا داد و... این کار را می‌کنم. این ربطی به کار دوره جاهلیت ندارد. گاهی خباثت و جهالت هر دو در کنارهم باعث می‌شود که بگویند نذر ما شیعیان به شیوه نذر جاهلیت است و با ضوابط اسلامی مخالفت می‌کند.

حدیث ابوهیاج اسدی و معنای صحیح آن

در صحیح مسلم آمده است:

> عن ابی الهیّاج الاسدی، قال: قال لی علی علیه السلام: الا ابعثك علی ما بعثنی علیه رسول الله صلی الله علیه وآله، لا تدَع تمثالا الّا طمسته، ولا قبراً مشرفاً الّا سوّیته[1]

> ابوهیاج اسدی می‌گوید: امیر مؤمنان به من فرمودند: آیا تو را به همان کاری که رسول خدا من را به آن مأمور فرمودند، نفرستم؟ هیچ تصویری را باقی مگذار مگر آن که آن‌را پوشانده باشی، و هیچ قبری را باقی مگذار مگر آن که آن را هموار کرده باشی.

---

۱. صحیح مسلم جلد: ۲ صفحه: ۶۶۶

پیامبر به امیرالمومنین علیه‌السلام چه زمانی این دستور را داده اند؟ نه آن زمانی که حضرت وارد کوفه شدند و قبرستان، قبرستان مسلمین بوده. بلکه وقتی پیامبر مکه را فتح کردند. دستور ایشان به من درباره قبور مشرکان (نه قبور حضرت ابوطالب و عبدالمطلب و خدیجه علیهم‌السلام) و تمثال ها، یعنی بت‌های معبود مشرکان بود.

مرحوم شیخ محمد جواد بلاغی می‌گوید: سوا الشیء و ساو الشیء دو معنا دارد

ساواه یعنی کاری کند که هیچ برآمدگیی نداشته باشد. از شعار جاهلیین «مسنم»[۱] بودن قبور بود. حتی دیدم در مقابر تمدن مایا[۲] قبرها به این صورت بنا می‌شد. شعار اسلام این بود که قبور مسطح باشد.

الان هر قبری را دیدید که مسطح بود قبر شیعه است و هر قبری را دیدید که مسنم بود قبر سنی است. دو چیز بدون شک از احکام اسلام است، تختم بر یمین و تسویه و تسطیح قبور. بعضی از دانشمندان سنی گفته اند: «و لما صار الشعار الروافض، صارت السنة فی خلافهما»[۳] چون شعار روافض این

---

۱. گور بلند، خرپشته، گرده شتر

۲. مایا نام گروهی از اقوام سرخ‌پوست در جنوب مکزیک و شمال آمریکای مرکزی و نام تمدنی قدیمی در همین منطقه است. مایاها که از مشهورترین قبایل سرخ پوست بودند، معمولاً شهرهایشان را در دل جنگل‌های بارانی می‌ساختند. حوزه زندگی و فعالیت مایاها حدود جنوبی کشور مکزیک و نیز سرتاسر گواتمالا و السالوادر را شامل می‌شد.

۳. قال ابن تیمیة ـ عند بیان التشبّه بالروافض ـ : و هنا ذهب من ذهب من الفقهاء إلی ترک بعض المستحبات إذا صارت شعاراً لهم، فإنّه و إن لم یکن الترک واجباً لذلک، لکن فی إظهار ذلک مشابهة لهم فلا یتمیّز السنّی من الرافضی، و مصلحة التمییز

است، پس سنت در مخالفت با آنان است. انگشتر اگر در نظر شیعه باید در دست راست باشد، ما در دست چپ می‌اندازیم.

اساس فتوای علمای وهابی که عبدالعزیز همراه خود به مدینه آورد در موضوع تخریب قبور، همان حدیث ابوالهیاج بود.[1]. فتوای تخریب قبور ائمه بقیع معروف است به فتوای ابن بُلَیهِد. او قاضی وهابیان بود که همراه عبدالعزیز از نجد به مدینه آمد. فتوای ابن بلیهد در شوال ۱۳۴۴ ه. ق در تخریب قبور صادر شد. (در واقع او در موضوع تخریب قبور از علمای مدینه استفتاء کرد)

برخی از احادیث اهل تسنن در جواز توسّل

شماری از محدثان سنی نقل کرده اند:

عن داود بن صالح، قال: أقبل مروان يوماً فوجد رجلاً واضعاً وجهه على القبر. فقال: أتدري ما تصنع! فأقبل عليه، فإذا هو أبو أيوب! فقال: نعم، جئت رسول الله ﷺ ولم آتِ الحجر، سمعت رسول الله ﷺ يقول: "لا تبكوا على الدين إذا وليه أهله، ولكن ابكوا عليه إذا وليه غير أهله. "[2]

عنهم لأجل هجرانهم و مخالفتهم أعظم من مصلحة هذا المستحب. (منهاج السنّة، ابن تیمیه، ج۲، ص۱۵۴)

۱. ابتداء امر این مطلب از ناحیه ابن تیمیه و شاگرد او ابن القیم الجوزی مطرح شد و بر تحریم ساخت بنا بر قبور و وجوب هدم و تخریب آنها فتوا داد. وی گفته است: «یجب هدم المشاهد التی بنیت علی القبور ولایجوز ابقاءها بعد القدرة علی هدمها وابطالها یوما واحدا». (زاد المعاد في هدي خير العباد، ابن القيم، ج ۳ ص ۴۴۴)

۲. المعجم الأوسط: ۹۴/۱، الجامع الصغير للسيوطي: ۷۲۸، كنز العمال: ۸۸/۶، ح ۱۴۹۶۷، والذهبي في تلخيصه مجمع الزوائد: ۲۲/۴، وفاء الوفا للسمهودي: ۴۱۰/۲،

روزی مروان بن حَکَم دید که شخصی صورت خود را بر قبر پیامبر ﷺ گذاشته است، با شتاب سوي او آمد و گردن او را گرفته، از جای بلند کرد و گفت: می‌دانی چه می‌کنی؟ زائر که ابو ایوب انصاری ـ از صحابه پیامبر ﷺ ـ بود گفت: آری خوب مي‌دانم که چه می‌کنم! من هرگز به زیارت سنگ نیامده‌ام، بلکه به زیارت پیامبر ﷺ آمده‌ام.

از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمود: «بر دین خدا گریه نکنید اگر متولّیانش اهل بودند، ولی آنگاه که نااهلان برآن حکم راندند، برایش بگریید»[1].

شفاء الأسقام للسبكي: ۱۵۲. رواه أحمد والحاكم وأقره الذهبي الطبراني (الفتح الرباني ۳۲ / ۲۳)، (المستدرك [۴۱۵]/ ۲)، (الزوائد ۲۴۵ / ۵). سعيد ايوب در معالم الفتن ج ۲ ص ۱۸۶ می‌نویسد: رواه الطبراني وقال الهيثمي رواه الطبراني بإسنادين ورجال أحدهما رجال الصحيح (الزوائد ۳۲۳ / ۹).

۱. ابوایوب انصاری از کسانی است که هیچ مسلمانی نمی‌تواند مقام او را منکر شود. در شرافتش همین کافی است که وقتی خاتم انبیاء به مدینه منوره تشریف آوردند، مردم آمدند و حضرت را دعوت کردند. حضرت فرمود: خدا به شتر من فرمان داده است. «خَلُوا سَبِيلَ النَّاقَةِ فَإِنَّهَا مَأْمُورَةٌ» (الکافی ج ۸ ص ۳۳۹). خودش به فرمان خدا هر جا رفت و آنجا خوابید، جای من است.
آن شتر آمد و به صریح فرمایش خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله، مقابل خانه ابوایوب ایستاد. ابوایوب جوان و خیلی فقیر بود. حضرتش آنجا تشریف آوردند. ابوایوب جزء شیعیان خاصّ امیرالمؤمنین است که در جنگ جمل و صفین و نهروان حاضر بوده است. جزییات مطالب در مسند ابوایوب آمده است. خوب است در اینجا دربارۀ کتابهای مسند توضیحی بدهم. کتاب‌های حدیث اهل تسنن دو گونه است: یک قسم از آنها را بر اساس موضوعات ترتیب داده‌اند؛ قسم دیگر بر اساس اشخاص مرتّب شده است. آنچه بر مبنای موضوعات مرتب شده، شبیه کتابهای حدیثی ما است؛ مانند ثقة الاسلام کلینی اعلی الله مقامه الشریف که مجموعه کامل حدیثی او به نام الکافی روی موضوعات است. از احادیث مربوط به اعتقادات آغاز می‌کند، چون

مهمتر از سایر مباحث است. در همان مباحث اعتقادیات، ایمان و کفر را بر می‌شمارد و سپس تمامی قضایای اخلاقی را مقدم بر احادیث احکام مطرح می‌کند. آنچه ما با کمال تاسف نداریم، تربیت اخلاقی اسلامی است یا اخلاق عمومی که خود و فرزندانمان را بسازیم. گویی با هیچ چیز نمی‌خواهیم بسازیم. به هر حال، این یک نوع ترتیب احادیث است که طبق موضوعات است.

یک نوع دیگر ترتیب حدیث بر طبق اشخاص است. در این روش، اشخاص حدیث سنی چنان مرتب می‌شوند که حدیث به خاتم انبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله برسد. این احادیث از طریق کسی است که آن سخنان را از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیده باشد و نقل کند. به این نحوه ترتیب مسند اشخاص می‌گویند. بنا بر این ترتیب حدیث طبق مسند اشخاص است. مثلاً مسند احمد بن حنبل با احتساب مکرّرات آن حدود ۳۶ هزار حدیث دارد.

مسند احمد، از سه خلیفه شروع می‌شود. بعد از آن احادیث مولی امیرالمؤمنین علیه‌السلام؛ و بعد از آن احادیث اهل‌بیت علیهم‌السلام است. احادیث خاندان پیامبر از عباس و ابن عباس شروع می‌شود. بعداً احادیث اهل مدینه از قبیل ابوهریره و بعد شامیین و کوفیین و بصریین تا می‌رسد به آخرش که نساء است.

عرب جاهلی برای انسان اساساً ارزشی جز همین زندگی در سطح سایر موجودات و حتی در سطح نبات، قائل نبود. سطح فکر آنان بیش از این نبوده است. «إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ»؛ جز این زندگانی دنیای ما چیزی نیست می‌میریم و زندگی می‌کنیم و دیگر برانگیخته نخواهیم شد .(مؤمنون: ۳۷)

حد ارزش آنها برای انسانیت این بود؛ و حتی حاضر نبودند که عبارت زنده یاد را هم بپذیرند؛ و این آراء وهابی‌ها و اتباعشان از آنجا آمده است. إن شاء الله در جای خودش ثابت می‌کنیم که آن توحیدی که آقایان می‌گویند توحیدی است برای تبرئه ابوجهل و ابولهب که ثابت کنند آنها مشرک نبوده‌اند. عقیده ابوایوب که آقایان می‌گویند صحابی است، این است که صاحب قبر مانند حال شریف حیات خودشان هستند. همهٔ ادراکاتی که خدا در حال حیات به ایشان عنایت کرده، در ممات هم این گونه است. جناب ابوایوب می‌گوید: من خودم از صاحب قبر شنیدم که فرمود: «لَا تَبْكُوا عَلَى الدِّينِ إِذَا وَلِيَهُ أَهْلُهُ، وَلَكِنْ ابْكُوا عَلَيْهِ إِذَا وَلِيَهُ غَيْرُ أَهْلِهِ»: بر دین گریه نکنید. اگر آنهایی که اهل دین هستند و دین وابسته به آنهاست، متصدی امر دین بشوند؛ آن زمان به حال دین

والله ضریح حضرت رضا علیه‌السلام اگر چوب بود می‌بوسیدم و افتخار می‌کردم، اگر سنگ بود می‌بوسیدم و افتخار می‌کردم و اگر طلا هم بود می‌بوسیدم و افتخار می‌کردم. شما هم در حرم مطهر تبعیض قائل نشوید، دیوار و در و کاشی و... را ببوسید تا بدانند اساس ارزش و رتبه، ارتباط با ولی الله است نه ارزش مادی.

خدا رحمت کند بعضی از شعرا را اشعاری دارند که نمونه ندارد. این بیت را از شیخ مرتضی انصاری قمی شنیدم:

ای اشک ماتمت به رخ ملّت، آبرو   وی از طفیل خون تو اسلام، سرخ‌رو[1]

به این حدیث که بزرگان اهل تسنن روایت کرده‌اند، توجه کنید.

عن عثمان بن حنیف: إنَّ رَجُلاً ضَریرَ البَصَرِ أتَی النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله، فَقالَ: اُدعُ الله أن یُعافِیَني. قالَ: إن شِئتَ دَعَوتُ، وإن شِئتَ صَبَرتَ فَهُوَ خَیرٌ لَكَ. قالَ: فَادعُهُ. قالَ: فَأَمَرَهُ أن یَتَوَضَّأَ فَیُحسِنَ وُضوءَهُ، ویَدعُوَ بِهذَا الدُّعاءِ: اللّهُمَّ إنّي أسأَلُكَ وأتَوَجَّهُ إلَیكَ بِنَبِیِّكَ مُحَمَّدٍ نَبِيِّ الرَّحمَةِ، إنّي تَوَجَّهتُ بِكَ إلی رَبّي في حاجَتي هذِهِ لِتُقضی لي، اللّهُمَّ فَشَفِّعهُ فِيَّ[2]

باید گریست تا آنهایی که رابطه‌ای با دین ندارند متصدی امر دین بشوند.
معنای این حدیث شریف این است که وقتی چون تویی که رابطه با دین نداری، امیر مدینه هستی، باید غصه خورد. اما تو و امثال تو حرصتان در توحید این است که چرا من قبر را می‌بوسم غم در این است که تو والی هستی.
این هم از احادیثی نیست که بگویند احمد بن حنبل رافضی بوده است احمد بن حنبل شیخ مشایخ آنهاست و تمامی عقایدشان را مستند به او می‌دانند.

۱. تخمیس غزل طالب کابلی

۲. سنن الترمذي: ج ۵ ص ۵۶۹ ح ۳۵۷۸ هَذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ صَحِيحٌ غَرِيبٌ لَا نَعْرِفُهُ إِلَّا مِنْ هَـذَا الوَجْهِ مِنْ حَدِيثِ أَبِي جَعْفَرٍ وَهُوَ الْخَطْمِيُّ، سنن ابن ماجة: ج ۱ ص ۴۴۱ ح ۱۳۸۵،

مردی نابینا نزد پیامبر گرامی آمد و گفت: از خدا بخواه تا مرا عافیت بخشد. پیامبر فرمود: اگر می خواهی دعا نمایم و اگر مایل هستی به تاخیر می‌اندازم و این بهتر باشد. مرد نابینا عرض کرد: دعا بفرما. پیامبر گرامی او را فرمان داد تاوضو بگیرد و در وضوی خود دقت نماید و دو رکعت نماز بگزارد و این چنین دعا کند: پروردگارا من از تو درخواست می‌کنم و به وسیله محمد، پیامبر رحمت به تو روي می‌آورم. ای محمد من در مورد نیازم به وسیله تو به پروردگار خویش متوجه می‌شوم تا حجتم را برآورده فرمایی. خدایا او را شفیع من گردان

نکته مهم در اینجا این است که شخص می‌گوید: من به وسیله تو، به خداوند متعال توجه می‌کنم برای گرفتن حاجتم! بعد از آن پیامبر را مخاطب قرار می‌دهد. شرک در توسل و توحید کم و زیاد ندارد. وقتی حکم و اجازه داد شد، معلوم می‌شود که عمل صحیح است.

فرد مخالف می‌گوید: ما امامت ائمه شما را قبول نداریم. جواب ما این است که ما احتیاجی به پذیرش شما نداریم، در اعتقاد ما خاک مزار شهدای کربلا از تمامی اولیاء شما افضل است! بیان‌ها بخاطر این است که بگوییم این هیاهو به خاطر غرض ورزی است، وگرنه مخالفان معاصر در بیان این مطالب نوآوری ندارند.

عمل اليوم والليلة للنسائي: ص ۴۱۷ ح ۶۵۹، مسند ابن حنبل: ج ۶ ص ۱۰۷ ح ۱۷۲۴۰ و ۱۷۲۴۱، المستدرك على الصحيحين: ج ۱ ص ۴۵۸ ح ۱۱۸۰ وص ۷۰۷ ح ۱۹۲۹ وكلّها نحوه. قال البيهقي: رويناه في كتاب الدعوات بإسناد صحيح، عن روح بن عبادة، عن شعبة، قال: ففعل الرجل فبرأ. (الدلائل ۶/۱۶۷)، ورواية حماد بن سلمة - أيضاً - في مسند أحمد (الدلائل، ۴/۱۳۸)

البته ما قرار دادی در باب پذیرش احادیث غیر شیعه نداریم و نگفتیم هرچه پذیرفتید مثل احادیث فضائل خلفای اموی و عباسی، ما هم می‌پذیریم!. بلکه بیان این احادیث و روایات غیر شیعه برای این است که روشن شود وهابیت خود را پشت سپر اهل تسنن پنهان کرده، وگرنه عقیدهٔ تسنن در باب توسّل چنین نیست.

ما دعای پس از زیارت حضرت رضا علیه‌السلام، دعای عالیة المضامین و زیارت جامعه کبیره را داریم که برای ما جایگاه ائمه علیهم‌السلام را روشن می‌کنند و به ما می‌آموزد از خداوند و ایشان چگونه درخواست کنیم و چه بخواهیم.

با نقل این احادیث تسنن می‌گوییم: این موضوعی که ما به آن معتقد می‌شویم، مورد توجه و مورد اتفاق همگان است، یعنی چیزی است که همه مسلمانان به آن اعتقاد دارند. این احادیث ما، این هم احادیث شما، نتیجتاً عمل ما مورد اتفاق سنت است.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم

۲. **صحیفه سجادیه**

۳. **الأمالي**؛ محمد بن الحسن طوسی؛ محقق / مصحح: مؤسسة البعثة؛ قم؛ دار الثقافة؛ ۱۴۱۴ ق.

۴. **الاستیعاب في معرفة الأصحاب**؛ یوسف بن عبد الله (ابن عبد البر)؛ المحقق: علي محمد البجاوي؛ بیروت؛ دار الجیل ۱۴۱۲ ق.

۵. **بحار الأنوار**؛ محمد باقر بن محمد تقی مجلسی؛ بیروت؛ دار إحیاء التراث العربي؛ ۱۴۰۳ ق.

۶. **البرهان في تفسیر القرآن**؛ سید هاشم بن سلیمان بحرانی؛ قم؛ مؤسسه بعثه؛ ۱۳۷۴ ش.

۷. **بررسی اصطلاح هورقلیا درمنظومه فکری شیخ احمد احسایی**؛ عین الله خادمی و علیرضا عربی؛ پژوهش های فلسفی کلامی؛ دوره ۲۰، شماره ۴ – شماره ۷۸؛ دی ۱۳۹۷

۸. **بدایة المجتهد ونهایة المقتصد**؛ محمد بن أحمد (ابن رشد)؛ قاهرة؛ دار الحدیث ۱۴۲۵ق

۹. **تاریخ المدینة**؛ عمر بن شبة؛ محقق / مصحح: فهیم محمد شلتوت؛ جدة؛ ۱۳۹۹ ق

۱۰. **تأویل الآیات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة**؛ علی استرآبادی؛ محقق / مصحح: حسین استاد ولی؛ قم؛ مؤسسة النشر الإسلامي

۱۱. **تفسیر العیّاشي**؛ محمد بن مسعود عیاشی؛ محقق / مصحح: سید هاشم رسولی محلاتی؛ تهران؛ المطبعة العلمیة؛ ۱۳۸۰ ق

۱۲. **تفسیر القمي**؛ علی بن ابراهیم القمی؛ محقق / مصحح: طیب موسوی جزائری؛ قم؛ دارالکتب؛ ۱۴۰۴ ق

۱۳. **تفسیر کنزالدقائق**؛ میرزا محمد مشهدی قمی؛ محقق / مصحح: حسین درگاهی؛ مؤسسه چاپ و نشر وزارت ارشاد؛ ۱۳۶۶ ش

۱۴. **تفسیر نور الثقلین**؛ عبد علی بن جمعة العروسی الحویزی؛ محقق / مصحح: سید هاشم رسولی محلاتی؛ قم؛ اسماعیلیان؛ ۱۴۱۵ ق

۱۵. **جامع مسانید أبی حنیفة**؛ محمد بن محمود خوارزمی؛ بیروت؛ دارالکتب العلمیة

۱۶. **الحيوان؛ عمرو بن بحر (الجاحظ)؛** بيروت؛ دار الكتب العلمية؛ ۱۴۲۴ ق

۱۷. **خرافات وفور در زيارات قبور؛** سيد ابوالفضل ابن الرضا (برقعی)؛ ۱۴۲۷ ق

۱۸. **الدر المنثور؛** عبد الرحمن بن ابی بكر (جلال الدين السيوطی)؛ محقق: عبد الله بن عبد المحسن التركي؛ مركز هجر؛ ۱۴۲۴ ق

۱۹. **ربيع الأبرار ونصوص الأخيار؛** جار الله الزمخشري؛ بيروت؛ مؤسسة الأعلمي؛ ۱۴۱۲ ق

۲۰. **زاد المعاد في هدي خير العباد؛** محمد بن أبي بكر (ابن قيم الجوزية)؛ بيروت؛ مكتبة المنار؛ ۱۴۱۵ ق

۲۱. **سنن الترمذي؛** محمد بن عيسى؛ تحقيق وتعليق: أحمد محمد شاكر، محمد فؤاد عبد الباقي وإبراهيم عطوة عوض؛ مصر؛ مكتبة مصطفى البابي الحلبي؛ ۱۳۹۵ ق

۲۲. **سنن أبي داود؛** سليمان بن الأشعث (أبو داود السِّجِسْتاني)؛ محقق: محمد محيي الدين عبد الحميد؛ بيروت؛ المكتبة العصرية

۲۳. **سير أعلام النبلاء؛** محمد بن أحمد (الذهبی)؛ محقق: مجموعة من المحققين؛ الرسالة؛ ۱۴۰۵ ق

۲۴. **السيرة النبوية؛** إسماعيل بن عمر (ابن كثير الدمشقی)؛ تحقيق: مصطفى عبد الواحد؛ بيروت؛ دارالمعرفة؛ ۱۳۹۵ ق

۲۵. **صحيح البخاری؛** محمد بن إسماعيل (البخاری)؛ محقق: محمد زهير بن ناصر الناصر؛ دار طوق النجاة؛ ۱۴۲۲ ق

۲۶. **صحيح المسلم؛** مسلم بن الحجاج (النيسابوري)؛ محقق: محمد فؤاد عبد الباقي؛ بيروت؛ دار إحياء التراث العربي

۲۷. **عوالي اللئالي؛** محمد بن زين‌الدين (ابن ابی جمهور)؛ محقق: مجتبی عراقی؛ قم؛ دار سيدالشهداء؛ ۱۴۰۳ ق

۲۸. **عمل اليوم والليلة؛** أحمد بن شعيب (نسائي)؛ محقق: د. فاروق حمادة؛ بيروت؛ الرسالة؛ ۱۴۰۶ ق

۲۹. **علل الشرائع؛** محمد بن علی (ابن بابويه)؛ قم؛ داوری؛ ۱۳۸۵ ق

۳۰. **العين؛** خليل بن احمد فراهيدی؛ قم؛ هجرت؛ ۱۴۰۹ ق

۳۱. **فتح الباري شرح صحيح البخاري؛** أحمد بن علي (ابن حجر العسقلانی)؛ بيروت؛ دار المعرفة؛ ۱۳۷۹ ق

۳۲. **قاعدة جليلة في التوسل والوسيلة؛** أحمد بن عبد الحليم (ابن تيمية)؛ محقق: ربيع بن هادي عمير المدخلي؛ عجمان؛ مكتبة الفرقان ۱۴۲۲ ق

۳۳. **الكافي؛** محمد بن يعقوب كليني؛ محقق / مصحح: علی اکبر غفاری و محمد آخوندی؛ تهران؛ دارالکتب الإسلامية؛ ۱۴۰۷ ق

۳۴. **كامل الزيارات؛** جعفر بن محمد (ابن قولويه)؛ محقق / مصحح: عبدالحسين امينی؛ نجف اشرف؛ دار المرتضوية؛ ۱۳۵۶ ق

۳۵. **لسان العرب؛** محمد بن مكرم (ابن منظور)؛ بيروت؛ دار صادر؛ ۱۴۱۴ ق

۳۶. **معجم مقاييس اللغه؛** احمد بن فارس؛ محقق / مصحح: عبدالسلام محمد هارون؛ قم؛ مكتب الاعلام الاسلامي؛ ۱۴۰۴ ق

۳۷. **المسائل و الرسائل المروية عن الإمام أحمد بن حنبل في العقيدة؛** احمد بن محمد (ابن حنبل)؛ محقق: عبد الله بن سلمان احمدی؛ مكة؛ دار طيبة؛ ۱۴۱۶ ق

۳۸. **منهاج الكرامة في معرفة الإمامة؛** الحسن بن يوسف بن المطهر (العلامة الحلي)؛ تحقيق: عبد الرحيم مبارك

۳۹. **المجتبى من السنن؛** احمد بن علی بن شعيب نسائی؛ تحقيق: عبد الفتاح أبو غدة؛ حلب؛ مكتب المطبوعات الإسلامية؛ ۱۴۰۶ ق

۴۰. **مسند أحمد بن حنبل؛** أحمد بن محمد (ابن حنبل)؛ محقق: شعيب الأرنؤوط و عادل مرشد؛ مؤسسة الرسالة؛ ۱۴۲۱ ق

۴۱. **من لا يحضره الفقيه؛** محمد بن علی (ابن بابويه)؛ محقق / مصحح: علی اکبر غفاری؛ قم؛ دفتر انتشارات اسلامی؛ ۱۴۱۳ ق

۴۲. **المحاسن؛** احمد بن محمد برقی؛ محقق / مصحح: جلال الدين محدث؛ قم؛ دار الكتب الإسلامية؛ ۱۳۷۱ ق

۴۳. **المزار الكبير؛** محمد بن جعفر (ابن مشهدی)؛ محقق / مصحح: جواد قيومی اصفهانی؛ قم؛ دفتر انتشارات اسلامی؛ ۱۴۱۹ ق

۴۴. **مجمع الزوائد ومنبع الفوائد؛** علي بن أبي بكر بن سليمان الهيثمي؛ محقق: حسام الدين القدسي؛ قاهرة مكتبة القدسي؛ ۱۴۱۴ ق

۴۵. **المستدرك على الصحيحين؛** محمد بن عبد الله (حاكم نيشابوری)؛ تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا؛ بيروت؛ دار الكتب؛ العلمية ۱۴۱۱ ق

۴۶. **منهاج السـنة؛** أحمد بن عبد الحليم (ابن تيميه)؛ محقق: محمد رشـاد سـالم؛ جامعة الإمام محمد بن سعود الإسـلامية؛ ۱۴۰۶ ق

۴۷. **مـلاذ الأخيـار؛** محمد باقـر بن محمد تقی مجلسـی؛ محقق/مصحح: مهـدی رجائی؛ قم؛ کتابخانه آية‌الله مرعشـي نجفـي؛ ۱۴۰۶ ق

۴۸. **المبسوط؛** محمد بن أحمد (سرخسی)؛ بیروت؛ دار المعرفة؛ ۱۴۱۴ ق

۴۹. **موحدان سـلفی و مباحث توحیدی؛** سـید محمد تقی حسـینی ورجانـی؛ تهران؛ نیک معارف؛ ۱۳۹۳ ق